



اسلام المسلم باسلام محمد خاتم الانبياء

فی فقه ابوحنیفه

(ترجمه مختصر الوقایه همراه با دلایل مستند)

جلد ۳

ویژه اهل سنت

مؤلف: دکتر عبدالصدیق کشمیری

حمایت: محمد آخوند کشمیری

حافظ کل قرآن کریم - مدرس حوزه - کارشناس علوم قرآن و حدیث - کارشناس ارشد
علوم قرآنی تفسیر - دکترای زبان و ادبیات عرب

سیر شناسه:	آخوند کشمیری، عبدالصادقی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور:	اسلام‌المسلم باسلام محمد خاتم الانبیاء (فی فقہ ابوحنیفه (ره)) ویژه اهل سنت / مولف عبدالصادقی کشمیری؛ حمایت محمد آخوندکشمیری.
مشخصات نشر:	گرگان: انتشارات نوروزی، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری:	ج. ۳
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۱۵۱-۹۵۵-۳۱؛ ج. ۹۷۸-۹۶۴-۱۵۱-۹۵۴-۳۱؛ دوره ۶
وضعیت ۷ فهرست نویسی:	فیبا
موضوع:	فقه حنفی
موضوع:	حنفیه - عقاید
شناسه افزوده:	آخوند کشمیری، محمد
رده بندي کنگره:	۱۷۲ BP/۵ کا۵ل
رده بندي دیوبی:	۲۹۷/۳۳۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۴۱۸۸۳۱

نام اثر:	اسلام‌المسلم باسلام محمد خاتم الانبیاء
مؤلف:	عبدالصادقی کشمیری
نوبت چاپ:	۱۳۹۳ - اول
مشخصات ظاهری:	۱۶۴ ص
قطع:	وزیری
شمارگان:	۱۰۰۰
شماره شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۱۵۱-۹۵۵-۳۱
نشر:	نوروزی، گرگان/۰۱۷۱۲۴۲۲۵۸
چاپ:	امید شمال/۲۲۳۰۰۸۰
قیمت:	رایگان

کلمه‌ی تشکر:

با سپاس از پدر بزرگوارم و مادر جانم و برادرانم و دوستانی که مرا در این امر یاری نمودند.
این تحفه تقدیم ایشان باد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على نبيه وآله وصحبه وأئمته وتابعيه.

اما بعد:

شکر و سپاس بی پایان الله تعالی را که توفیق خدمت به فقه حنفی را به بند ناچیز عطا نمود. دین مبین اسلام فضی از الله تعالی می باشد که برای نجات عالمیان از ظلمت و بدختی در دنیا و آخرت بر پا داشته است و دشمنان اسلام در ابتدای ظهور اسلام سعی کردند که آن را با سلاح و زور ریشه کن کنند ولی در آخر این اسلام بود که پیروز شد.

و دشمنان دست به کار شدند تا از طریقی دیگر نور اسلام را خاموش کنند و برای این کار وارد اسلام شدند و سعی کردند با شبیه افکنی بین مسلمین و وارونه کردن احکام به فساد در دین مبین اسلام بپردازند و این کار در زمان حضرت رسول الله ﷺ برای دشمنان غیر ممکن بود زیرا هر کسی حکمی بیان می کرد، صحابه ﷺ آن را از حضرت رسول الله ﷺ می پرسیدند و همچنین در زمان صحابه نیز چنین امری برای دشمنان اسلام ممکن نبود زیرا اینان صحابه ای رسول الله ﷺ بودند که در قبول احکام موشکافی می کردند و آنان می دانستند که باید مواظب باشند مبادا حکمی غیر از آنچه حضرت رسول الله ﷺ به آنان آموخته بود را کسی وارد اسلام کند و وقتی گذر زمان کم کم صحابه مکرم حضرت رسول الله ﷺ را از روی زمین برچید در این برده از زمان بود که دشمنان که بین مسلمین نفوذ کرده بودند شروع به فتوی دادن احکامی مغایر دین اسلام پرداختند و ادعا می کردند که این حکم رسول الله ﷺ و یا حکم شاگردان وی هستند و در این برده از زمان، این امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت ﷺ بودند که با تنی چند از دوستان و بزرگان دین قیام کردند و برای قبول حکم اصول وضع کردند و در این کار بحمد الله موفق نیز بودند؛ زیرا در عصر حاضر، مسلمانان حنفی مذهب بیشترین درصد را در اختیار خود دارند یعنی بیش از هشتاد درصد مسلمانان را حنفی مذهبان تشکیل می دهند که متشکل از زبان های مختلفی هستند و علمای بعد از ایشان نیز در اشاعه مذهب کوشش های بسیار نمودند و کتاب ها نوشته و از بین این کتاب ها مسائلی هستند که به ظاهر روایت مشهور می باشند و گروهی دیگر از مسائل را روایت نوادر و بعضی از احکام هستند که از امامان مذهب روایتی در آن نیست ولی بر پایه اصولی که امام اعظم ﷺ بنانهاده است پایه گذاری شده اند.

امام شافعی ﷺ مردم در علم فقه همه بهمانند اهل خانه هستند برای پدر. (رد المختار ج ۱ ص ۵۰) در این زمان با یک کتاب های بسیاری از کتب مذهب به زبان های مختلف نگارش شده است، کم بود کتابی فارسی که مسائل را بیان و ادله ای آن را ذکر کند، احساس می شد و مؤلف به دستور استاد و پدر بزرگوارشان الحاج محمد آخوند کشمیری و به املای ایشان، به این مهم مشغول گشتند و برای علاقه مندان تقدیم می گردند، این کتاب در بیست فصل جمع آوری شده است که شامل مسائل فقهی و عقیدتی مذهب حنفی می باشد، امید است پاسخگوی تشنگان علم راستین باشد.

محتاج دعای خیر برادران و خواهران دینیم عبدالصدیق کشمیری. هیچ کسی غیر از انبیاء معصوم نیست، پس از دوستان و علمای عظام تقاضا می شود که اگر لغزشی و یا خطای در این تحریر مشاهده نمودند، راهنمایی فرمایند. و ما توفیقی آلا بالله علیه توکلت و الیه انبی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْعِلْمِ قَلَّ أَنْ يُقْبَضَ، وَقَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ. (الاربعون
حدیثا للاجری ج ۱ ص ۷۵)

حضرت محمد ﷺ: بر شماست که علم را لازم بگیرید قبل از اینکه علم
برداشته شود.

قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (سنن ابن ماجه
ج ۱ ص ۱۵۱)

رسول الله ﷺ: طلب علم فرض است بر هر شخص مسلمان.
عن رسول الله ﷺ: وَطَالِبُ الْعِلْمِ أَوْ صَاحِبُ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحُوتُ فِي الْبَحْرِ
بر طالب علم و یا صاحب علم همهی اشیاء استغفار گویند؛ حتی ماهیان در
دریا. (از الله ﷺ طلب آمرزش طالب علم می کنند)
رسول الله ﷺ: وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَافِرِ.
ماجه ج ۱ ص ۱۵۱) (سنن ابن

رسول الله ﷺ: برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه بر ستاره های دیگر است.
و عنہ ﷺ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، (همان)
رسول الله ﷺ: هر کس قدمی در راه علم بپیماید، الله ﷺ بر روی راه بهشت را
آسان می گردداند.

و عنہ ﷺ: وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ. (همان)
رسول الله ﷺ: همانا فرشتگان بالهای خود را از روی رضايت بر سر طالب علم
می نهند.

و عنہ ص"مَنْ دَخَلَ مَسْجِدَنَا هَذَا لِيَتَعَلَّمَ خَيْرًا أَوْ يُعَلَّمُهُ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ،
(صحیح ابن حبان ج ۱ ص ۲۸۸)

هر کس بر مسجدمان برای آموختن علم خیر وارد شود، وی مانند مجاهد در
راه الله ﷺ است.

فهرست مطالب

۱	كتاب الرضاع (شير خوردن کودک از غير مادر خود):
۶	كتاب الطلاق:.....
۹	طلاق دادن به سه (۳) صورت انجام میپذیرد:.....
۱۲	واقع کردن طلاق به دو (۲) صورت انجام میپذیرد:.....
۲۵	فصل تقویض طلاق به غير:.....
۳۲	فصل شرط صحت تعلیق:.....
۳۸	فصل طلاق مردی که در شرف مرگ است:.....
۴۱	فصل برگشت (رجعت و رجوع) از طلاق:.....
۴۸	فصل ایلاء:.....
۵۳	فصل خلع:.....
۶۱	فصل ظهار:.....
۶۳	کفارت ظهار:.....
۶۶	فصل قذف و لعان:.....
۷۳	فصل عنین و جبی:.....
۷۷	فصل عدّت:.....
۸۸	فصل حضانت:.....
۹۵	فصل مدت حمل، مدت حاملگی:.....
۹۸	فصل نفقة:.....
۱۲۰	كتاب الأيمان (قسم):.....
۱۲۵	فصل: حلف به فعل (قسم خوردن به انجام یا ترك کاري):.....
۱۴۹	فصل حلف بالقول:.....
۱۶۰	كتاب البيع:.....

١٦٨.....	فصل خيار الشرط:
١٧٤.....	فصل خيار رؤيت:
١٧٨.....	فصل خيار عيب:
١٨٦.....	فصل بيع الفاسد:
١٩٩.....	فصل اقاله:
٢٠١.....	فصل التوليه:
٢٠٣.....	فصل ربا، ربوا، وام:
٢١٣.....	فصل لايجوز بيع قبل قبضه:
٢١٨.....	فصل سلم، سلف، گولیک:
٢٢٣.....	فصل صرف، صرافي:
٢٢٦	كتاب ال شفعه:
٢٣٨	كتاب القسمة:
٢٤٨	كتاب الهبة:
٢٥٩	منابع و مأخذ:

كتاب الرضاع (شير خوردن کودک از غير مادر خود):

مسئله ۱ ◀ اگر کودکی از بدو تولد تا دو و نیم سالگی از پستان کسی غیر از مادر خودش یک بار بمکد، آن زن حکم مادر کودک را دارد و شوهر آن زن نیز حکم پدر شیرخوار را دارد.

دلیل:

الله تعالی می فرماید: مدت بارداری و مدت شیردهی کودک ۳۰ ماه است. (سوره احقاف/۱۵)

مسئله ۲ ◀ پس زن و شوهر آن زن که شیرش از آن شوهر بوده است، بر آن کودک حرام می گردد.

مسئله ۳ ◀ همچنین قوم آنها نیز بر وی حرام می شود، همچنان که در نسب حرام است.

مسئله ۴ ◀ فرزندان و نوه و نتیجه و نسل آن کودک بر آن زوج که شیر از آنها خورده است حرام می گردد.

مسئله ۵ ◀ همچنین، همسر آن کودک نیز محرم می گردد.

مسئله ۶ ◀ و با یک بار مکیدن، رضاع ثابت می شود.

دلیل:

قرآن کریم: و (حرام است بر شما) مادرانی که شمارا شیر داده اند. (آیه ۲۳ / سوره نساء)

شوهر آن زن نیز پدر رضاعی آن کودک شده است. (بدائع الصنائع ج ۴ ص ۳)

رسول الله ﷺ: آنچه در نسب حرام است، با رضاع حرام می‌گردد.
 (مسند امام احمد ج ۳ ص ۳۵۹ - سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۱۱۹)

مسئله ۷  خواهر و برادر رضاعی او برای برادرش حلال است همچنان که در نسب چنین است.

صورت مسئله:

اگر کودکی در مدت رضاع از زنی، شیر بخورد، فرزندان آن زن، برادر و خواهر رضاعی این کودک می‌گردند و «خواهر رضاعی» آن کودک را «برادر نسبی» کودک می‌تواند به نکاح خود درآورد.

توضیح: شخصی به نام زید از زنی شیر می‌خورد و آن زن دختری دارد و این دختر، خواهر رضاعی زید محسوب می‌شود و این خواهر رضاعی زید برای برادر نسبی زید حلال می‌باشد و این گونه است که گفته می‌شود که خواهر برادرش را به نکاح خود درآورده است.

مسئله ۸  همچنین در نسب نیز حلال است.

صورت مسئله این چنین است:

کسی برادر مادری و خواهر پدری دارد، پس خواهر پدری وی را برادر مادری می‌تواند به نکاح خود درآورد.

توضیح: مادر شخصی به نام زید دختری دارد که پدر آن دختر غیر از پدر زید است. این دختر خواهر مادری زید محسوب می‌شود و پدر زید دو زن دارد و پدر زید پسری دارد که مادر آن پسر، مادر زید نمی‌باشد، پس وی برادر پدری زید می‌شود. حال برادر پدری زید با خواهر

مادری زید می‌توانند ازدواج کنند. این گونه می‌شود که برادر زید، خواهر زید را به نکاح خود درآورده است.

مسئله ۹) با «احتقان» شیر زن به کودک، رضاع ثابت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا از این طریق به معده غذا نمی‌رسد و رشد و نمو حاصل نمی‌شود.
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۲۰)

احتقان: غذا دادن از مقعد.

مسئله ۱۰) اگر پستان مردی شیر داشته باشد و به کودک بدهد، رضاع ثابت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا آنچه از پستان مرد می‌آید حقیقتاً شیر نیست؛ زیرا شیر از جنسی که ولادت دارد تولید می‌شود. (العنایه شرح الهدایه ج ۳ ص ۴۵۶)

مسئله ۱۱) اگر شیر زنی را با غذا مخلوط کنند و به کودک بدهند، رضاع ثابت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا طعام اصل است و شیر مخلوط شده به آن تابع آن است و با طعام رضاع ثابت نمی‌شود. (البنایه شرح الهدایه ج ۵ ص ۳۷۱)

مسئله ۱۲) اگر شیر را با چیزی غیر از طعام مخلوط کنند و به کودک بدهند، در این صورت اگر شیر بیشتر باشد رضاع ثابت می‌شود و اگر غیر طعام بیشتر از شیر باشد رضاع ثابت نمی‌شود.

دلیل:



زیرا در این موارد شیر مقصود است؛ یعنی اصل است. (البنيا^هه شرح الهدایا^هه ج ٥ ص ٢٧١)

طعام مثل شیر و نان و مانند آن و غیر طعام مانند آب و دوae.
مسئله ١٣ ▶ اگر شیر از راه بینی به کودک داده شود، رضاع ثابت می‌شود.

دلیل:

زیرا شیر از راه بینی به معده می‌رسد به‌طوری‌که تغذیه محسوب می‌شود. (مجمع الانهار ١ ص ٣٧٨)

مسئله ١٤ ▶ اگر دختری شیر داشته باشد، آن‌هم حکم رضاع را ثابت می‌کند.

دلیل:

زیرا وی نیز مادر رضاعی محسوب می‌شود و سبب رضاع که همان شیر دادن است تحقق یافته است. (المبسوط للسرخسی ج ٣٠ ص ٣٩٥) و دیگر اینکه آیه‌ی حرمت رضاع مطلق است و بکر یا ثیب بودن را مطرح نکرده است. (هدایا^هه ج ١ ص ٢١٩)

آیه حرمت رضاع: و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما،..... (آیه ٢٣ سوره نساء).

مسئله ١٥ ▶ اگر از شیر زن فوت شده بخورد، حکم رضاع ثابت می‌شود.

مسئله ١٦ ▶ اگر شخصی دو زن داشته و یکی از آن‌ها «شیرخوار» باشد، در این صورت اگر زن بزرگ‌تر آن فرد، به زن کوچک آن فرد، شیر بدهد، هردوی آن‌ها بر آن فرد، حرام می‌گردد.

دلیل:



زیرا با این کار بین مادر و دختر رضاعی جمع نموده است و این کار حرام است. (البحر الرائق ج ۳ ص ۲۴۷)

و زن بزرگش به حکم رضاع مادرزنش شده و زن کوچکش نیز دختر رضاعی آن مرد شده است. (البحر الرائق ج ۳ ص ۲۴۷)

مسئله ۱۷ ◀ و در این صورت اگر با زن بزرگ ترش همخوابی نکرده باشد، نصف مهر باید بدهد و اگر نزدیکی کرده باشد کل مهر ثابت می شود و برای زن کوچکش نصف مهر واجب می شود.

مسئله ۱۸ ◀ و اگر زن بزرگ به قصد فساد این کار را کرده باشد، نصف مهری که به زن کوچکش داده از زن بزرگش بگیرد و الا خیر.



كتاب الطلاق:

مسئله ۱ ▶ رکن طلاق لفظ است؛ یعنی با گفتن کلمات طلاق (که در ادامه بیان خواهد شد)، طلاق واقع می‌شود و آنچه که در «حکم» گفتن طلاق می‌باشد، نوشتن و اشاره است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۹۸ و ۹۹ - البحر الرائق ج ۳ ص ۲۵۲)

مسئله ۲ ▶ پس در طلاق، اینکه «سند ازدواج» را باطل کردید یا که خیر مطرح نیست بلکه با گفتن طلاق، طلاق واقع می‌شود و «سند ازدواج» را دولت برای این گذاشته است تا به وسیله‌ی آن بداند که چه کسانی زن و شوهر هستند. پس منظور دولت هم این نیست که طلاق محضری طلاق باشد و غیر محضری طلاق محسوب نشود.
رسول الله ﷺ: لَعْنَ اللَّهُ كُلَّ دَوَّاقٍ مِطْلَاقٍ. (مرقاء المفاتيح ۵ ص ۲۱۳۷ - المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۲)

ترجمه: رسول الله ﷺ: لعنت الله جل جلاله بر کسی که زن اختیار می‌کند و طلاق می‌دهد.

ذوّاق: اهل عیش و نوش.

مطلق: زیاد طلاق دهنده.

رسول الله ﷺ: هر زنی که بدون ناسازگاری از مرد خود طلاق بگیرد، بر روی لعنت الله جل جلاله و فرشتگان و مردم باد. (مرقاء المفاتيح ۵ ص ۲۱۳۷ - المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۲)

رسول الله ﷺ: **بِدْتَرِينِ مِبَاحَاتٍ نَزَدَ اللَّهُ تَعَالَى طَلاقَ اسْتَ.**

(فیض الباری شرح صحیح البخاری ج ۲ ص ۴۶۳)

مسئله ۳ **بِدْتَرِينِ نَوْعَ زَنا**، این است که زن و شوهر باهم دعوا کنند و شوهر طلاق دهد و بعد از فروکش کردن غضب، هر دو پشیمان شده به زندگی مشترک ادامه دهند. پس باهم بودنشان و عمل زناشویی آنان «زن» است و از آنجاکه بر این کار حرام اصرار می‌ورزند، پس به کفر داخل می‌شوند و مستحق عذاب ابدی می‌شوند. **فَإِنْ طَلَقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ.** (سوره بقره/۲۳۰)

قرآن مجید: پس اگر (بار سوم) طلاق دهد، پس دیگر زوجه بر شوهرش حلال نیست تا وقتی که خود را به کسی دیگر نکاح نکرده باشد.

مسئله ۴ **شوهر دوم** بعد از نکاح باید با وی نزدیکی داشته باشد و اگر این زوج دوم طلاق دهد، زن حق ازدواج با شوهر اولش را دارد. حلال دانستن گناه کفر است. (الدر المختار ج ۲ ص ۲۹۲)

مسئله ۵ **طلاق مرد مکلف** واقع است و **طلاق غیر مکلف** واقع نیست. دلیل:

از رسول الله ﷺ: قلم از سه کس برداشته شده است: ۱- کسی که خواب است تا وقتی که بیدار شود. ۲- کودک تا وقتی که بزرگ شود. ۳- مجنون تا وقتی که عقلش را بازیابد. (سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۱۹۸)



از حضرات علی و ابن مسعود و عمر رضی اللہ عنہم: طلاق واقع است به غیر از طلاق صبی و معتوه (مجنون). (المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۵۳ - مصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۸۵ - شرح السنّة للبغوی ج ۹ ص ۲۲۰) همچنین در مورد معتوه (مجنون) از ایشان حکم ثابت است که طلاق وی واقع نیست. (السنن الکبری للبیهقی ج ۷ ص ۵۸۸) مکلف: کسی که احکام بر وی فرض شده باشد؛ یعنی به غیر از صبی (نابالغ) و مجنون.

مسئله ۶ \blacktriangleleft اگر مرد مکلفی در حالت مستی طلاق دهد، طلاقش واقع می شود.
دلیل:

بزرگان صحابه رضی اللہ عنہم از قبیل ابن عمر رضی اللہ عنہم و علی رضی اللہ عنہم و ابن عباس رضی اللہ عنہم و معاویه رضی اللہ عنہم طلاق مست را واقع می دانستند. (البنياً شرح الهدایه ج ۵ ص ۳۰۰)

زیرا عقل وی با چیزی که حرام است مغلوب شده است؛ پس برای زجر (تنبیه) وی از این کار، حکم به وقوع طلاق کرده می شود. (العنایه ج ۳ ص ۴۹۰)

مسئله ۷ \blacktriangleleft طلاق بندہ نیز واقع است.
دلیل:

زیرا نکاح حق وی است؛ پس حق اسقاط آن را نیز دارد. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۳ ص ۴۰)

مسئله ۸ \blacktriangleleft اگر سید (مولای) بندہ ای زن بندہ را طلاق دهد، واقع نیست.

دلیل:

زیرا وی در حق نکاح سهمی ندارد؛ پس نمی‌تواند آن را اسقاط کند.
 (اللباب فی شرح الكتاب ج ۳۰ ص ۴۰)
 مسئله ۹◀ اگر در خواب طلاق دهد واقع نمی‌شود.

دلیل:

زیرا وی اختیار و اراده‌ای ندارد. (اللباب فی شرح الكتاب ج ۳۰ ص ۴۰)

طلاق دادن به سه (۳) صورت انجام می‌پذیرد:

مسئله ۱۰◀ ۱- طلاق احسن (بهتر): در طهری (پاکی از حیض) که در آن طهر نزدیکی نکرده باشد، یک طلاق دهد.
 دلیل:

صحابه رضی اللہ عنہم مستحب می‌دانستند که طلاق را بیش از یکی در یک طهر ندهند. (البنياہ ج ۵ ص ۲۸۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۴ ص ۵۶)
 زیرا برای پشیمانی نیز فرصتی باقی است و ضرر ش برای زن کمتر است و در واقع شدن یک طلاق در یک زمان، خلافی بین مجتهدین نیست. (هدایہ ج ۱ ص ۲۲۱)

مسئله ۱۱◀ ۲- طلاق حسن (خوب) (طلاق سُنّی): یک بار طلاق دادن زنی که هنوز با وی هم‌بستر نشده باشد گرچه این طلاق در زمان حیض اتفاق بیفتند؛ و دیگر اینکه طلاق حسن در مورد زنی است که با وی نزدیکی داشته و سه طلاق را جداجدا واقع کند؛ به این صورت که در هر طهر یک طلاق دهد و در این طهرها نزدیکی نکند. این در



مورد کسی است که حیض می‌بیند ولی اگر به خاطر صغر سن و یا یائسگی حیض نمی‌بیند، در طول سه ماه طلاق دهد گرچه در این مدت نزدیکی داشته باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: سنت طلاق این است که در هر طهر یک طلاق دهی.
(السنن الصغیر للبيهقي ج ٣ ص ١١٥)

از عبدالله رضي الله عنه (صحابی): طلاق سنتی این است که در طهری که نزدیکی نداشته است یک طلاق دهد و وقتی حیض دیگری دید و پاک شد، یک طلاق دیگر دهد و بار دیگر حیض ببیند و پاک شود و سومی را طلاق دهد. (سنن النسائي ج عص ١٤٠ - البنايه ج ٥ ص ٢٨٤)

مسئله ۱۲ ▶ طلاق زن حامله نیز حکم‌ش همین است.

مسئله ۱۳ ▶ ۳- طلاق بدوعی (بد): دو نوع است:

نوع اول: یک بار طلاق دادن است در طهری که در آن نزدیکی داشته است و همچنین طلاق دادن در حیض است.

نوع دوم: در یک طهر دو یا سه طلاق دهد، بدون اینکه بین آن طلاق‌ها رجعت کند.

مسئله ۱۴ ▶ اگر در زمان حیض طلاق دهد باید رجوع کند و اگر بعداً خواست طلاق دهد پس در طهر یعنی وقتی از حیض پاک شد طلاق دهد.

دلیل:

ابن عمر رضی اللہ عنہ: از رسول اللہ ﷺ پرسیدم: اگر من سه طلاق بدهم چه می شود؟ حضرت رسول اللہ ﷺ جواب دادند: طلاق واقع خواهد شد و با این کار گناه کرده ای. (المعجم الكبير للطبراني ج ۱۳ ص ۲۵۱ - فتح القدیر ج ۳ ص ۴۶۹)

مسئله ۱۵) سقف طلاق زن آزاد سه (۳) می باشد و بعد از سه طلاق دیگر نمی تواند به نکاح شوهرش در بیاید مگر اینکه کسی دیگر وی را نکاح کند و با وی همخوابی کند و وی نیز طلاق دهد و عدّش بگذرد.

مسئله ۱۶) و برای کنیز (امه) دو (۲) است.
مسئله ۱۷) در این مورد، فرقی نمی کند که زوج آنها عبد (برده) باشد یا آزاد.

دلیل:

۱- قرآن کریم: طلاق دو است. (طلاقی که بعد از آن رجعت می توان نمود)..... پس اگر باز طلاق (طلاق سوم) دهد، پس دیگر بر وی حلال نیست که رجعت کند تا وقتی که دیگری آن زن را نکاح کند.
(سوره بقره/۲۲۹)

۲- رسول اللہ ﷺ: طلاق کنیز دو است و عدّش نیز دو حیض است.
(المعجم الكبير للطبراني ج ۱۳ ص ۱۷۰ - معرفة السنن و الاثار ج ۱۱ ص ۹۲ - المبسوط للسرخسی ج ۱۵ ص ۶۷)



واقع کردن طلاق به دو (۲) صورت انجام می‌پذیرد:

مسئله ۱۸ ▶ طلاق صريح: طلاق را واقع کردن با لفظی که فقط برای طلاق استعمال می‌شود و در غیر از طلاق استعمال نمی‌شود، مانند این الفاظ: «أنتَ طالق» (تو طلاق شونده هستی) یا «أنتَ مطلقة» (تو طلاق شده هستی) و یا «طَلَقْتَكَ» (طلاق دادمت).

دلیل:

زیرا این الفاظ فقط برای طلاق استعمال می‌شود و بر چیزی دیگر استعمال نمی‌شود. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۵)

مسئله ۱۹ ▶ با لفظ صريح یک طلاق رجعی واقع می‌شود هرچند نیت فرد چیز دیگری باشد.

دلیل:

زیرا در قرآن کریم آمده است: و شوهرانشان مستحق‌تر هستند بر بازگردان مطلقه‌ی خود. (سوره بقره/۲۲۸)

در این آیه شوهری که وی را طلاق داده است هنوز به عنوان شوهر نامیده شده است و شوهر تنها در طلاق رجعی چنین حقی دارد.

(العنایه ج ۴ ص ۳)

مسئله ۲۰ ▶ در لفظ صريح نیت لازم نیست و با گفتن کلمه‌ی طلاق، طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

لفظ صريح اين است که با زياد تکرار شدن در بين مردم معنی مراد از آن مفهوم است؛ پس برای اثبات به نیت احتیاج ندارد. (العنایه ج ۴ ص ۵)

مسئله ۲۱ ◀ اگر مصدر را ذکر کند مثلاً بگوید: «أنت طلاق» (تو طلاق هستی)، در این صورت اگر نیت سه طلاق را کند، سه طلاقه می‌شود و الا یک طلاق رجعی واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا مصدر اسم جنس است مانند آب که به کم‌و زیادش آب گفته می‌شود، پس طلاق گفتن احتمال یک طلاق و سه طلاق را دارد؛ زیرا سه نیز یک مجموعه‌ی کامل از طلاق است. (هدایه ج ۱ ص ۲۵۵)

مسئله ۲۲ ◀ اگر کسی بگوید «تمام تو طلاق است»، طلاق واقع می‌شود و همچنین است اگر به عضوی از بدنش نسبت دهد که آن عضو به عنوان کل بدن محسوب می‌شود؛ مثلاً بگوید: «سرت طلاق است»، پس واقع می‌شود و یا بگوید: «گردن» و یا «روحت» و یا «صورت» و یا «فرجت» طلاق است.

دلیل:

۱- گردن را در آیه ۹۲ سوره‌ی نساء عبارت از کل بدن آورده است و گفته است: «آزاد کردن گردن».

۲- در حدیثی رسول الله ﷺ فرج را عبارت از کل آورده است. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۶ - فیض القدیر ج ۶ ص ۲۷۷)



۳- به رئیس قوم «رأس القوم» گفته می‌شود؛ یعنی «سر طائفه».

(هدایه ج ۱ ص ۲۲۶)

۴- در قرآن کریم آمده است: همه‌چیز هلاک شونده است به‌غیراز وجه الله (سوره قصص/۸۸) که منظور به‌غیراز ذات الله جل جلاله است.

(البنيايه ج ۵ ص ۳۱۲)

۵- عرب به شخص می‌گوید: «یا وجه القوم»، یعنی «ای صورت طائفه»؛ پس منظور شخص است نه صورت. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۶)

۶- عرب می‌گوید: «هلك روحه»، یعنی «روحش هلاک شد» و منظور هلاک خود شخص است. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۶).

مسئله ۲۳ ▶ همچنین اگر بعضی از وی را طلاق دهد، طلاق واقع است؛ مثلاً بگوید «نصف تو طلاق است».

مسئله ۲۴ ▶ ولی اگر بگوید: «دستت طلاق است» و یا بگوید «پایت» و یا بگوید «شکمت» و یا بگوید «سینهات طلاق است»، در این صورت‌ها طلاق واقع نمی‌شود.

دلیل:

زیرا طلاق برداشتن قید نکاح است و نکاح را با دست ارتباطی نیست.

(هدایه ج ۱ ص ۲۲۶)

مسئله ۲۵ ▶ اگر بگوید: «تو را بعض طلاق دادم (جزئی از طلاق را دادم)»، در این صورت یک طلاق واقع خواهد شد.

دلیل:

زیرا طلاق یک طلاق تجزیه‌پذیر نیست؛ پس مقداری از آن به منزله‌ی یک طلاق کامل است مانند عفو کردن از خون عمدی که اگر بعضش بخشیده شود، دیگر قصاصی در کار نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۹۸)

مسئله ۲۶ ◀ اگر بگوید: «تو در دو طلاق هستی»، دو طلاق واقع می‌شود. در این صورت اگر نیتش جمع باشد، نیتش معتبر است.

دلیل:

زیرا عمل ضرب، تکثیر اجزاء یک شیء است و طلاق دارای اجزاء نمی‌باشد. پس هر عددی که اول ذکر شده است همان واقع می‌شود و اگر منظورش ضرب ریاضی باشد، همه‌اش واقع می‌شود. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۷)

مسئله ۲۷ ◀ ابتدای غایت (مبدأ فاصله) داخل است ولی انتهای غایت داخل نیست. مثلاً بگوید: «از یک تا دو طلاق دادمت»، پس یک واقع است و دو واقع نیست؛ و اگر بگوید: «یک تا سه طلاق»، دو طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا داخل بودن انتهای غایت مشکوک است و حکم با شک ثابت نمی‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۶۰)

مسئله ۲۸ ◀ لفظ «مابین» مانند لفظ من (حرف جار) است.

مسئله ۲۹ ◀ اگر بگوید: «تو در مکه طلاق هستی»، در حال واقع می‌شود؛ و اگر بگوید: «به هنگام ورودت به مکه طلاق هستی»، پس تعلیق است و وقتی به مکه داخل شود واقع می‌شود.



دلیل:

زیرا طلاق به مکان مربوط نمی‌شود، پس اگر در یک مکان طلاق شود، در همه‌ی مکان‌ها طلاق است. (الجوهرة النیره ج ۲ ص ۴۴) مسئله ۳۰ ▶ اگر بگوید: «تو فردا طلاق هستی» و یا «در فردا»؛ پس به هنگام طلوع فجر فردا طلاق واقع می‌شود. اگر «در فردا» بگوید و نیش عصر فردا باشد، نیتش صحیح است و در عصر فردا واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا معنی «فردا» از ابتدا تا انتهای آن روز است، پس باید در تمام فردا موصوف به صفت طلاق باشد و در گفتن «در فردا»، منظور در «جزئی از فردا» است، پس می‌تواند که عصر فردا باشد. (المبسوط ج ۱ ص ۱۱۵)

مسئله ۳۱ ▶ اگر بگوید: «تو دیروز طلاق هستی»، پس در حال طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا این کلام، انشاء و به وجود آوردن طلاق در گذشته است و این کار ممکن نیست، پس در حال واقع می‌شود. (الهدایه ج ۱ ص ۲۲۹)

مسئله ۳۲ ▶ اگر این را بگوید درحالی که بعد از دیروز نکاح کرده باشد، پس گفته‌اش لغو است و حکمی بر آن مترتب نیست.

مسئله ۳۳ ▶ اگر بگوید: «اگر تو را طلاق ندهم تو طلاق هستی» و طلاق ندهد، در آخر عمرش طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا شرط وقوع طلاق، طلاق ندادن وی است و وجود شرط مدامی که زنده باشد معلوم نیست. (المبسوط للسرخسی ج ۱۱ عص ۱۱) مسئله ۳۴ ◀ اگر بگوید: «هر وقت تو را طلاق ندهم، تو طلاق هستی» و سکوت کند، پس در حال طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا این شخص طلاق وی را مشروط به زمان طلاق ندادنش نموده است و وقتی بعد از گفتن سکوت کند، پس وقت طلاق ندادنش که شرط بود یافت شد، پس مورد شرط واقع شده است. (المبسوط للسرخسی ج ۱۱ عص ۱۱)

مسئله ۳۵ ◀ اگر بگوید: «اذا لم اطلقك»، (هر زمان که طلاق ندادمت تو طلاق هستی) باید نیتش را پرسیده شود و هر آنچه نیت کرده، همان واقع می‌شود؛ یعنی اگر نیتش مثل «إن (شرطیه)» باشد همان معتبر است و همچنین اگر نیتش «متی» باشد همان است و اگر نیت نداشته باشد، در این صورت به نزد امام اعظم رحیم‌الله‌جعفر مانند «إن» است؛ یعنی در آخر عمر واقع می‌شود.

مسئله ۳۶ ◀ «روز (یوم)»؛ در صورتی که جزای شرط عملی باشد که امکان امتداد دادن وجود داشته باشد، به معنی روز مقابل شب خواهد بود؛ مثلاً مردی به زن خود بگوید: امر طلاق تو در «روزی» که زید بباید در دست خودت است، پس در این صورت اگر زید در روز بباید، امر طلاق در اختیار زن خواهد بود و اگر شب بباید، اختیار ثابت نمی‌شود.



مسئله ۳۷ **◀** امر در دست زن بودن فعل، ممکن الامتداد است.

مسئله ۳۸ **◀** و اگر جزای تعليق (شرط) فعل غير ممتد باشد، روز به معنی وقت خواهد بود. مثلاً اگر مردی به زنش بگويد: تو طلاق هستی «روزی» که زيد بباید، پس در اينجا منظور از روز، وقت است و هر وقت زيد آمد، طلاق واقع می شود.

كار ممتد: کاري که می توان آن را ادامه داد مثل تکلم کردن و غير ممتد را نمی توان به درازا کشاند مانند طلاق دادن.

مسئله ۳۹ **◀** طلاق از جمله کارهای غير ممتد است.

مسئله ۴۰ **◀** اگر به زنی که هنوز با وی نزدیکی نكرده است بگويد: «تو سه طلاق هستی»، پس سه طلاق واقع می شود.

غير موطئه: زنی که شوهرش با وی همخوابی و عمل زناشویی انجام نداده است و با وی خلوت نكرده است.

دليل:

زيرا هرگاه طلاق همراه با عدد بباید، وقوع آن طلاق توسط عدد مذكوره است نه لفظ طلاق. (البنيه ج ۵ ص ۳۹۶)

مسئله ۴۱ **◀** اگر به اين زن با عطف بگويد، مثلاً «تو طلاق و طلاق و طلاق هستی»، پس با طلاق اول يك طلاق باين واقع می شود و بقیه واقع نیست؛ يعني يك طلاق می شود.

دليل:

زیرا با گفتن طلاق اول زن غیر موطوءه، طلاق بائن واقع شده است و عدّت بر وی نیست، پس بقیه‌ی طلاق‌ها در غیر محل خودش آمده است و لغو است. (تبیین الحقائق ج ۲ ص ۲۱۳)

توضیح: اگر زنی نکاح کرده شود و قبل از نزدیکی به وی و قبل از خلوت با وی طلاق داده شود، پس بر وی عدّت لازم نیست. درنتیجه اگر وی را با یک لفظ سه طلاق دهد، همه باهم واقع می‌شوند ولی اگر کلمات طلاق را جداگانه ذکر کند، در این صورت با اولی طلاق بائن می‌شود و دیگر آن زن زوجه‌ی وی نیست. پس کلمات دیگر طلاق مانند این است که به زن غریبیه گفته است: «تو طلاق هستی»، پس به‌غیراز طلاق اول طلاقی واقع نمی‌شود.

مسئله ۴۲ ◀ اگر طلاق غیر موطوءه (زنی که با وی، یک‌بار نیز، خلوت نشده باشد) را به یک شرط معلق کند و طلاق را با عطف بیاورد، در این صورت اگر شرط را اول بگویید، یک طلاق واقع می‌شود. مثلاً بگویید: «ان دخلت الدار فأنت طالق و طالق و طالق»؛ «اگر به خانه داخل شوی تو طلاق هستی و طلاق و طلاق».

مسئله ۴۳ ◀ اگر شرط را در آخر بیاورد، همه‌ی طلاق‌ها واقع می‌شود، هرچند طلاق را با عطف گفته باشد. مثلاً بگویید: «أنت طالق و طالق و طالق ان دخلت الدار».

دلیل:

زیرا اگر جزا را بعد از شرط بیاوریم در این صورت با جزای اول که همان «فانت طلاق» است، یک طلاق واقع می‌شود و لفظ طلاق‌های



بعدی در محلش واقع نمی‌شود؛ چون آن زن دیگر همسر وی نیست تا بتواند وی را طلاق دهد ولی اگر جزا را اول بیاورد و شرط را در آخر بیاورد، پس جزا جمله‌ی کامل نیست، پس همه‌ی طلاق‌ها نیازمند شرط هستند و با گفتن شرط، همه‌ی طلاق‌ها باهم واقع می‌شوند.

(شرح التلویح علی التوضیح ج ۱ ص ۱۹۰)

توضیح: به غیر مدخله می‌گوید: «تو طلاق و طلاق و طلاق هستی اگر به فلان خانه داخل شوی»؛ در اینجا شرط (اگر به فلان خانه داخل شوی) بعد از جزاء (تو طلاق و طلاق و طلاق هستی) آمده است، پس جمله‌ی جزا هنوز ناقص است و با شرط کامل می‌شود و قبل از تکمیل جمله، همه‌ی طلاق‌ها گفته شده است، پس همه‌ی آن‌ها باهم واقع می‌شود ولی اگر شرط را قبل از جزا بیاورد و بگوید: «اگر به فلان خانه داخل شوی تو طلاق و طلاق و طلاق هستی»، در این صورت شرط با گفتن «تو طلاق» کامل شده است و با این جمله طلاق واقع شده و این زن، دیگر همسر وی نیست تا وی را طلاق دهد؛ پس بقیه‌ی طلاق‌ها مانند این است که به زن غریبه گفته شده و بیهوده است.

مسئله ۴۴ ▶ اگر به زن غیر موطوءه بگوید: «أنت طلاق واحدة قبل واحدة»، «تو یک طلاق هستی قبل از یکی»، در این صورت یک طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا با گفتن «طلاق واحدة»، زن وی طلاق بائن شده و دیگر همسر وی نیست. پس «قبلها واحدة» در غیر محلش آمده است؛ یعنی مانند این است که به غریبه گفته باشد که «تو طلاق هستی». (هدايه

ج ۱ ص ۲۳۴)

مسئله ۴۵ ◀ اگر مسئله بالايی را در مورد موطوءه بگويد، دو طلاق واقع است.

موطوءه: زنی که با وی نزدیکی داشته است.

مسئله ۴۶ ◀ اگر بگويد: «أنت طلاق واحدة قبلها واحدة» معنی: (تو یک طلاق هستی قبل آن یکی) و یا بگويد: «أنت طلاق واحدة بعدها واحدة» معنی: (تو طلاق هستی بعد آن یکی)؛ و یا بگويد: «أنت طلاق واحدة مع واحدة»، معنی: (تو یک طلاق هستی همراه یکی)، در این گونه مسئله ها دو طلاق واقع می شود؛ فرقی ندارد زن موطوءه باشد یا غیر موطوءه.

مسئله ۴۷ ◀ اگر برای بیان عدد طلاق با انگشتان دست اشاره کند، انگشتان بازشده اعتبار کرده می شود.

مسئله ۴۸ ◀ و اگر کف دست به طرف خود گوینده باشد، انگشتان بسته شده اعتبار کرده می شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ در مورد بیان عدد روزهای یک ماه فرمودند: ماه این گونه است و با انگشتان دو دست نشان دادند؛ دو بار ده انگشت را و بار سوم

انگشت ابھام خود را بستند. (صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۵۹ - سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۹۶)

پس وقتی که کف دست به طرف مخاطب باشد، معتبر عدد انگشتان باز است. (المبسوط للسرخسی ج عص ۱۲۱)

مسئله ۴۹ ▶ اگر طلاق را به شدت یا طول و یا عریض بودن وصف کند، در این صورت اگر گوینده نیتش سه طلاق باشد، همان سه طلاق واقع می‌شود و اگر نیتش غیر از سه باشد، یک طلاق بائن واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا وقتی صفت طولانی بودن یا سخت بودن یا عریض بودن به طلاق داد، احتیاج به بیان منظور دارد؛ پس اگر نیتش سه بوده باشد همان می‌شود ولی اگر نیت نداشته باشد پس بین طلاق رجعی و طلاق بائن اگر شدت و ضعف قائل شویم، درنتیجه طلاق رجعی ضعیف و بائن شدید خواهد بود؛ پس طلاق بائن واقع می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۰)

مسئله ۵۰ ▶ اگر طلاق را به چیزهایی تشییه کند که در آن‌ها صفت طویل بودن یا عریض بودن و یا شدت باشد، در این صورت نیز اگر نیتش سه طلاق باشد همان واقع می‌شود و در غیر این نیت، یک طلاق بائن واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا وی صفتی را به طلاق اضافه کرده است که بر بزرگی دلالت دارد؛ پس طلاق بائن نسبت به رجعی قوی‌تر است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۱)

مانند اینکه بگوید: تو را طلاقی مانند کوه است یا به درازای رودخانه طلاق هستی.

مسئله ۵۱ ◀ طلاق کنایه: به الفاظی گفته می‌شود که آن لفظ احتمال طلاق و غیر طلاق را دارا باشند؛ یعنی در آن، هم می‌توان معنی طلاق قائل شد و هم غیر طلاق.

مسئله ۵۲ ◀ الفاظی مانند: «اخرجی»؛ (برو بیرون) و «اذهبی»؛ (برو) و «قومی»؛ (بلند شو)؛ هم احتمال طلاق و هم احتمال رد طلاق دادن (معنی دیگر) را دارا می‌باشد.

مسئله ۵۳ ◀ و الفاظی مانند: «أنتِ خلّيّة» (حالی هستی)، «بريّة» (مبرأ هستی)، «بَتَّة» (بریده شده هستی)، «بائِن» (جدا هستی) و «حرام» (حرام هستی)، احتمال طلاق و نیز احتمال ناسزا را داراست؛ یعنی وقتی این الفاظ را به زنش می‌گوید، احتمال دارد که منظورش طلاق باشد و همچنین احتمال ناسزا نیز هست.

مسئله ۵۴ ◀ و الفاظی مانند: «اعتدی»؛ (عده بین)، «استبرئی رحمک» (پاک بودن رحم خود از ولد را طلب کن)، «انت واحده»؛ (تو یک هستی)، «انت حرّة»؛ (تو آزاد هستی)، «اختاری»؛ (اختیار کن)، «امرک بیدک»؛ (امر تو در دست خود است)، «امرک بیمینک»؛ (امرت در

راست است)، «سرحتک» (تو را ول کردم)، «فارقتک» (از تو جدا شدم)، این الفاظ احتمال ناسزا بودن و رد کردن را ندارد.

مسئله ۵۵ پس اگر چنین الفاظی در حالت رضا گفته شود، همهی این الفاظ بسته به نیت شخص است؛ اگر نیت طلاق کند، همان شود و اگر نیتش طلاق نباشد، همان شود.

دلیل:

این الفاظ محتمل هر یک از منظورهای ذکر شده می باشد؛ پس در حالتی غیر از بحث طلاق، نیت وی معتبر است. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۱۸۳)

مسئله ۵۶ و اگر در حالت غصب چنین الفاظی را به زبان بیاورد، در دو نوع اول که احتمال رد و سب (ناسزا) داشت، بسته به نیت شخص است.

مسئله ۵۷ و اگر چنین الفاظی را در مجلس مذاکره طلاق بگوید، فقط در نوع اول بستگی به نیت شخص دارد.

مسئله ۵۸ در الفاظ کنایه، اگر نیت سه طلاق کند، همان سه واقع می شود و الا یک طلاق بائن واقع می شود.

مسئله ۵۹ و در «استبرئی رحمک» (پاک بودن رحم خود از ولد را طلب کن) و «اعتدی» (عده بین) و «أنت واحدة» (تو یک هستی)، یک طلاق رجعی واقع می شود.

دلیل:

زیرا حضرت رسول الله ﷺ سوده را با گفتن «اعتدی» طلاق دادند و بعد رجوع کردند. (المبسوط للسرخسی ج ۱۹ - الاثار لابی یوسف ج ۱ ص ۱۴۸)

مسئله ۶۰ ◀ اگر به مرد نسبت بائن بودن و حرام بودن داده شود، طلاق واقع است ولی اگر نسبت طلاق داده شود، طلاق واقع نمی‌شود. مثال: مرد بگوید: «من بر تو حرام هستم» یا «من از تو بائن هستم». مثال: مرد بگوید: «من از تو طلاق هستم» یا «من از تو طلاق گرفتم».

دلیل الفاظ کنایه:

الفاظی که چندمعنا را محتمل باشد، یکی از معانی آن را نمی‌توان بدون نیت یا استعمال غالب بودن تعیین نمود؛ زیرا این کار ترجیح بدون مرجح است؛ یعنی ترجیح دادن یک معنی بر دیگری بدون دلیل ترجیح و همچنین وقوع طلاق مشکوک است و با شک چیزی ثابت نمی‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۱۹ ص ۷۳)

فصل تفویض طلاق به غیر:

مسئله ۶۱ ◀ تفویض: سپردن انجام کاری به دیگری. دلیل درست بودن اختیار دادن طلاق به زن این است که رسول الله ﷺ به وسیله‌ی آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی احزاب، زنان خود را مخیّر گرداند بین اینکه با وی باشند و یا جدا شوند. (المبسوط للسرخسی ج ۱۹ ص ۲۱۱)

مسئله ۶۲ ▶ اگر مردی به زنش اختیار طلاق را بدهد، این اختیار مقيّد به وقت دانستن زن به اختیار خود است و در آن مجلس می‌تواند از اختیارش استفاده کرده خود را طلاق نماید مگر اينکه مرد بگويد «هر وقت که خواستی» (كلما شئت و يا متى شئت و يا اذا شئت)، در اين صورت زن هرگاه که بخواهد، اختیار طلاق در دستش می‌باشد.

دليل:

اجماع صحابه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بر اين است که اختیار زن به مدت مجلسی است که در آن مجلس علم بر مختار بودن یافته است. (فتح القدیر ج ۴ ص ۷۷)

مسئله ۶۳ ▶ ولی اگر بگويد: «ان شئت» (اگر خواستی)، در اين صورت فقط حق اختیار در آن مجلس ثابت است.

مسئله ۶۴ ▶ اگر کسی طلاق را به زنش تفویض کرد، در اين صورت مرد حق پس گرفتن آن تفویض را ندارد.

دليل:

زيرا اين تفویض، مالک گرداندن طرف مقابل بر اين عمل است و وقتی کسی را بر چیزی مالک گردانده شود، به اين معنی است که اختیار خود را ساقط نموده است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۳)

مسئله ۶۵ ▶ اگر به کسی غیر از زوجه اختیار طلاق را بدهد، به مجلس وقت دانستن مقييد نمی‌شود و زوج حق برگشت از تفویض را دارد.

مسئله ۶۶ ▶ مجلس مختلف می‌شود با: ۱- بلند شدن کسی که نشسته است. ۲- رفتن کسی که توقف کرده و ایستاده است. ۳- شروع در

کلامی که به ماقبلش مربوط نباشد. ۴- شروع در عملی که مربوط به ماقبلش نیست.

دلیل:

- ۱- بلند شدن از مجلس به معنی روی گرداندن از بحث است.
- ۲- زیرا انجام کارهای ذکر شده دلیل روی گرداندن از اختیار خود می باشد. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۴)

مسئله ۶۷ ◀ کشتنی مانند بیت است؛ یعنی حرکت کشتنی حرکت شخص محسوب نمی شود.

دلیل:

زیرا به کسی که در کشتنی باشد، رفتن کشتنی را به شخص نسبت نمی دهد و وی قادر بر متوقف نمودن کشتنی نیست. (هدایه ج ۱ ص ۲۴۰)

مسئله ۶۸ ◀ به راه افتادن مرکب، مانند حرکت خود شخص است.

دلیل:

زیرا حرکت مرکب به شخص نسبت داده می شود و وی قادر بر متوقف نمودن آن می باشد. (هدایه ج ۱ ص ۲۴۰)

مسئله ۶۹ ◀ اگر کسی به نیت تفویض طلاق به زنش بگوید: «اختاری» (اختیار کن) و زن در جوابش بگوید: «اخترت» (اختیار کردم)، یک طلاق بائن واقع می شود.

دلیل:



زیرا «اختیار نمودن» نفس خود در این است که زن مالک خود گردد و این اختیار با طلاق بائن حاصل می‌شود؛ زیرا با طلاق بائن است که زوج بدون اجازه‌ی زوجه نمی‌تواند از طلاق رجوع کند و به همسری گیرد. (المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۲۱۲)

مسئله ۷۰ در مورد مسئله‌ی «اختیاری» شرط است که لفظ نفس یا مانند آن از طرف یکی از زوجین ذکر شود؛ مثلاً بگوید: «اختیاری نفسک» (نفس (جان) خود را اختیار کن) یا بگوید «اختیاری اختیاره» (اختیار کن اختیار کردنی) و زن بگوید: «اخترت».
دلیل:

زیرا در کلامی که در آن «نفس» ذکر نشود، ابهامی وجود دارد و طلاق بودن آن کلام، معلوم نمی‌شود، پس لفظی لازم است که قصد طلاق داشتن مشخص و تعیین گردد. (المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۲۱۲)

مسئله ۷۱ اگر مرد لفظ «اختیاری» را سه بار تکرار کند و زن در جوابش بگوید: «یکی از آن‌ها را اختیار کردم»، در این صورت هر سه طلاق واقع می‌شود.

مسئله ۷۲ اگر در مسئله‌ی فوق زن در جواب بگوید: «طلقت نفسی» (نفس خود را طلاق نمودم) و یا بگوید: «اخترت نفسی بتطلیقه» (نفس خود را به یک طلاق اختیار نمودم)، در این صورت یک طلاق بائن واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا کلام زوجه جواب است برای درخواست زوج و وقتی یکی از آن‌ها را جواب داد، به این معنی است که به کل کلام زوج جواب داده است.

(المبسوط للسرخسی ج ۶۳)

مسئله ۷۳ ◀ اگر مردی به زنش بگوید: «امروز و فردا اختیار طلاق دست تو است»، در این صورت شب بین آن‌ها نیز داخل اختیار است و اگر زن اختیار کردن را یک‌بار رد کند، دیگر برگشت ندارد و نمی‌تواند بعد از رد اختیار کند.

دلیل:

زیرا این قول یک امر است به مدت امروز و فردا، پس اگر رد کند، کل آن رد می‌شود و دیگر اختیار ندارد. (المبسوط للسرخسی ج ۶۳)

مسئله ۷۴ ◀ و اگر بگوید: «امروز و بعدش فردا»، در این صورت شب داخل نیست و اگر امروز رد کند، فردا اختیارش باقی است. عکس مسئله فوق می‌باشد.

دلیل:

زیرا زوج در دو وقت متفاوت اختیار را به زنش داد؛ پس دو اختیار برای زن ثابت می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۶)

مسئله ۷۵ ◀ اگر بگوید: «نفس خود را طلاق کن» و زن طلاق کند، در این صورت اگر مرد نیتش سه طلاق باشد، همان سه واقع می‌شود و الا یک طلاق رجعی است.

دلیل:

زیرا در این لفظ هر دو احتمال وجود دارد؛ یعنی احتمال یک طلاق و همچنین احتمال سه طلاق که کل طلاق است. پس هر کدام را می‌تواند منظور کند و اگر نیتی نداشته باشد، پس یک بودن آن یقین است و حکم به وقوع یک طلاق می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۰۴)

مسئله ۷۶ ▶ اگر مرد بگوید: «خود را سه بار طلاق کن» و زن یک طلاق دهد، هم آن یک واقع می‌شود.

مسئله ۷۷ ▶ اگر عکس قضیه‌ی فوق اتفاق بیفتد؛ یعنی مرد بگوید: «خود را یک طلاق کن» و زن بگوید: «سه طلاق نمودم»، در این صورت هیچ نوع طلاقی واقع نمی‌شود.

دلیل:

زیرا بین قول زوج و زوجه ضدیّت و مغایرت وجود دارد؛ پس هیچ کدام واقع نمی‌شود. (جامع الرموز ج ۳ ص ۲۸۶)

مسئله ۷۸ ▶ اگر مرد امر به طلاق بائیں و یا رجعی کند و زن عکس آن بگوید، همان می‌شود که مرد امر کرده بود.

دلیل:

زیرا وقتی زوج نوع طلاق را مشخص کرد، پس فقط به اختیار کردن زوجه نیاز دارد نه به صفت طلاق، پس همان گفته‌ی زوج واقع می‌شود. (هدایه ج ۱ ص ۲۴۱)

مسئله ۷۹ ▶ اگر مرد بگوید: «تو طلاق هستی اگر خواهی»، در این صورت زن برای استفاده از اختیار طلاق برای خود باید فوری آن را اختیار نماید و یا به شرطی تعلیق کند که در حال وجود آن را فهمیده

می شود؛ مثلاً زن در جواب بگوید: «خواستم اگر آسمان بالای سر ما باشد».

مسئله ۸۰ ◀ در این صورت اگر زن اختیار کردن خود را به چیزی تعلیق کند که بعداً دانسته می شود، اختیار زن باطل است و با این خواستن طلاق نمی شود؛ مثلاً زن در جواب بگوید: «خواستم اگر تو خواهی» و مرد بگوید: «خواستم».

دلیل:

۱- زیرا طلاقی که اختیارش به زوجه داده شده است همانا طلاق منجّز یعنی سریع است؛ پس برای استفاده از این اختیار باید بی درنگ انتخاب کند. (المحيط البرهانی ج ۳ ص ۲۶۷ - المبسوط للسرخسی ج عص ۲۰۰)

۲- زیرا مربوط نمودن به شرطی که موجود باشد، به مثابهی تنجیز و جواب سریع دادن به کلام است. (المبسوط للسرخسی ج عص ۲۰۲)

مسئله ۸۱ ◀ «کلما شئت»: اگر مرد بگوید: «تو طلاق هستی هر بار که خواستی»، در این صورت زن اختیار دارد خودش را تا سه بار طلاق کند، البته جداجداً، نه سه را به یک باره؛ و اگر زن بعد از تحلیل با آن مرد ازدواج کند، این اختیار باطل می شود.

مسئله ۸۲ ◀ «کیف شئت»: اگر مرد بگوید: «تو طلاق هستی هر طور که خواستی»، در این صورت اگر نیت زن با نیت مرد یکی باشد، یک طلاق بائن یا سه طلاق واقع می شود و اگر یکی نباشد، یک طلاق رجعی واقع می شود.



مسئله ۸۳  اگر مرد بگوید: «تو طلاق هستی هر آنچه از سه بخواهی»، در این صورت اختیار زن در کمتر از سه می باشد.
دلیل:

زیرا «من» (حرف جار) به معنی بعضی از سه است. (جامع الرموز ج ۲ ص ۲۸۶)

فصل شرط صحت تعلیق:

مسئله ۸۴  تعلیق به شرط: واقع شدن چیزی را به چیزی دیگر مربوط و وابسته نمودن.

مسئله ۸۵  تعلیق طلاق به شرط در صورتی معتبر است که آن زن، زوجه‌ی وی باشد و یا اینکه تعلیق به هنگام نکاح وی کند.
دلیل:

۱- تعلیق طلاق در زمانی که زنش باشد، به اجماع مجتهدین صحیح است.

۲- اگر طلاق را به زمان نکاح معلق کند، نیز طلاق واقع می شود؛ زیرا در زمان وجود شرط، زن در ملک وی می باشد. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۱۹۶)

مسئله ۸۶  الفاظ تعلیق: ان، کُلّما، اِذا، اِذا ما، مَتَى، مَتَى ما، کُلّ.

مسئله ۸۷  زایل شدن ملک (نکاح و عدّت) تعلیق را باطل نمی کند؛ یعنی شرط باقی است.

مسئله ۸۸ ◀ پس اگر شرط وقتی حاصل شود که زن زوجه‌ی مرد باشد، جزای شرط لازم می‌شود. مثلاً مردی به زنش بگوید: «تو طلاق هستی اگر به فلان خانه داخل شوی» و زن داخل آن خانه شود، پس شرط حاصل می‌شود و جزای آن که همان طلاق ذکر شده در صورت یافت شدن شرط است، لازم می‌گردد.

مسئله ۸۹ ◀ و اگر شرط در غیر ملک حاصل شود، تعلیق بدون جزا یعنی بدون وقوع طلاق (تعلیق شده به آن شرط) از بین می‌رود. در غیر ملک یعنی اینکه شرط زمانی رخ می‌دهد که آن زن در نکاح این مرد نباشد؛ مثلاً مردی به زنش بگوید: «اگر به خانه‌ی فلانی بروی طلاق هستی»، در اینجا طلاق زن را به رفتن به خانه‌ی فلانی تعلیق نموده است. در این صورت اگر زنش را قبل از رفتن به خانه‌ی فلانی طلاق دهد و زن در موقعی که در نکاح این مرد نیست به خانه‌ی فلانی داخل شود، شرط یافت شده است ولی از آنجاکه در نکاح این مرد نیست، به خاطر رفتن طلاقی واقع نمی‌شود. دلیل:

زیرا در وقت وجود شرط، محل طلاق موجود نیست؛ یعنی زوجه‌ی وی نیست تا طلاقی واقع شود. (تبیین الحقائق ج ۲ ص ۲۳۶)

مسئله ۹۰ ◀ اگر در شرط، ذکر «هر بار» «کلما» آمده باشد، در این صورت تعلیق بعد از سه بار حاصل شدن شرط از بین می‌رود. اگر مردی به زنش بگوید: «هر بار که به فلان خانه داخل شوی طلاق



هستی»، در این صورت بعد از سه بار داخل شدن است که این تعلیق از بین می‌رود.

مسئله ۹۱ اگر زن بعد از سه طلاق به کسی دیگر تزوج شده بعد به شوهر اولش برگردد، دیگر آن تعلیق از بین رفته است مگر اینکه گفته باشد: «هر بار که تو را تزوج کنم طلاق هستی»، در این صورت هر بار که تزوج کند طلاق معلق واقع می‌شود.

دلیل:

برای هر زن سه طلاق متصوّر است و وی همه‌ی آن‌ها را با گفتن «کلّما» تعلیق نمود و وقتی سه بار طلاق شد، دیگر محلی برای طلاق دادن وجود ندارد؛ پس با این سه طلاق، تعلیقش نیز از بین می‌رود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۴۰)

مسئله ۹۲ اگر زوجین بر سر وجود شرط اختلاف کنند، قول شوهر همراه با سوگند وی قبول است، مگر اینکه زن شاهد بر ادعای خود بیاورد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: بر مدعی لازم است که شاهد بیاورد و بر منکر قسم خوردن لازم است. (السنن الصغیر للبیهقی ج ۴ ص ۱۸۸)

زیرا در این مسئله زوج منکر و زوجه مدعی است؛ پس بر منکر قسم و

بر مدعی شاهد لازم است. (الهدایه ج ١ ص ٢٤٥)

مسئله ٩٣ ◀ اگر شرط به کاری شده باشد که فقط زن از آن خبر دارد، پس قول زن مقبول است.

مثال: مرد گفته باشد: «اگر حیض ببینی تو و فلانه طلاق هستید»، در این صورت بعد از سه روز حیض دیدن به طلاق آن زن حکم کرده می‌شود ولی در حق فلانه قابلیت اجرا ندارد و فلانه طلاق نمی‌شود.

دلیل:

زیرا زن در حق خودش امین محسوب می‌شود ولی در حق دیگری متهم است؛ پس فقط در مورد خودش قبول کرده می‌شود. (الهدایه

ج ١ ص ٢٤٥)

مسئله ٩٤ ◀ اگر بگوید: «إن حضرت حيضة» (اگر حیض کامل ببینی طلاق هستی)، در این صورت وقتی حیض دید و از آن پاک شد طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا «حیضه» به یک حیض کامل گفته می‌شود؛ زیرا رسول الله ﷺ

چنین اعتبار کرده‌اند. (البنيه ج ۱۲ ص ۱۷۰ - بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۲۹)

- المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۲۱۲)

مسئله ۹۵ ▶ اگر بگوید: «اگر روزه‌بگیری طلاق هستی»، در این صورت به هنگام غروب خورشید طلاق می‌شود.

مسئله ۹۶ ▶ اگر بگوید: «اگر پسر به دنیا بیاوری یک طلاق و اگر دختر باشد دو طلاق»، در این صورت اگر معلوم نباشد که کدام اول آمده است، در قضاوت و حکم قاضی یک طلاق واقع می‌شود و بین خود و الله جل جلاله (دیانت) دو طلاق واقع است.

دلیل:

زیرا یک طلاق شدن یقینی است و دو بودن آن مشکوک و طلاق با شک ثابت نمی‌شود، پس قاضی به یقین حکم نماید ولی احتیاط در این است که فرض را دو طلاق بودن بگذارد. (درر الحکام ج ۱ ص ۳۷۸)

مسئله ۹۷ ▶ و عدّت با خروج ولد دومی تمام می‌شود.

دلیل:

قرآن مجید: عدت زنان حامله وضع حمل آنان است. (سوره طلاق/۴)

مسئله ۹۸ ▶ اگر طلاق را به دو چیز تعلیق کند، در این صورت اگر شرط دوم در ملک یافت شود، طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا شرط تعليق طلاق این است که به هنگام زوجه‌ی وی بودن باشد و همچنین برای وقوع طلاق نیز باید شرط در زمان زوجه‌ی وی بودن تکمیل شود تا طلاق واقع شود و الا واقع نمی‌شود؛ پس با وجود شرط دوم کامل می‌شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۳۷۹)

مسئله ۹۹ ◀ تنجیز سه طلاق، تعليق را باطل می‌کند؛ یعنی اگر طلاق را به شرطی تعليق کرده باشد و قبل از حصول شرط مرد زن را سه طلاقه کند و بعد از تزویج به زوج دیگر به نکاح زوج اول دربیاید، دیگر آن شرط از بین رفته است.

دلیل:

زیرا جزاء، همان طلاق‌های این نکاح است و آن، با سه طلاق شدن از بین رفته است. (البحر الرائق ج ۳ ص ۳۶۹)

مسئله ۱۰۰ ◀ اگر در طلاقش «انشاء الله» بگوید این کلام باطل و طلاق واقع نمی‌شود؛ به شرطی که ان شاء الله متصل به کلامش باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس به زنش بگوید: «تو طلاق هستی انشاء الله»، پس بر وی چیزی نیست. (فتح القدیر ج ۴ ص ۱۳۷ - المطالب العالیه

لابن حجر ج ٥ ص ٢٣٢ - مصنف عبدالرزاق ج ٦ ص ٣٨٩ - السنن

الکبری للبیهقی ج ٧ ص ٥٩٢)

فصل طلاق مردی که در شرف مرگ است:

مسئله ۱ ◀ اگر کسی در شرف مرگ باشد مثلاً بیماری داشته باشد و از انجام دادن حاجت خود در بیرون خانه عاجز باشد و یا در جنگ، برای مبارزه از صفات بیرون آمده باشد و یا کسی که برای اجرای حکم اعدام به خاطر قصاص یا رجم، وی را به اعدام گاه برده باشند، به این گونه اشخاص، مریض مرض الموت گفته می‌شود.

مسئله ۲ ◀ اگر چنین شخصی در این حالت، بدون رضایت زنش وی را طلاق بائن نماید، در این صورت اگر وی بمیرد در حالی که عدّت زن تمام نشده باشد، زن ارث می‌برد.

دلیل:

به اجماع صحابه رضی الله عنه اگر زن این گونه طلاق شود، ارث می‌برد.

(المبسوط للسرخسی ج ٦ ص ١٥٥)

مسئله ۳ ◀ اگر شخصی در صفات قتال باشد و هنوز برای مبارزه بیرون نیامده باشد، وی سالم محسوب می‌شود و حکم مرض الموت را ندارد.



مسئله ۴ ◀ همچنین کسی که تب کرده باشد وی نیز سالم است و حکم مرض الموت را ندارد.

مسئله ۵ ◀ همچنین کسی که برای قصاص زندانی شده باشد نیز سالم است و حکم مرض الموت را ندارد.
دلیل:

زیرا در اکثر اوقات از این مهله که و امراض خود را خلاص می کند؛
چراکه اسباب نجات بسیار است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۲۴)

مسئله ۶ ◀ اگر شخص مريض مرض الموت با زنش چنین ادعا کند که قبل از مريضی وی را طلاق داده است و عدّش نیز گذشته است و یا وی زنش را به دستور زن طلاق بائن نماید و بعدازاین قضیه اقرار کند که به زن مطلقه اش بدهکار است و یا برای مطلقه اش مالی را وصیت کند، در این صورت از بین وصیت و ارث و یا بدهی و ارث کمترین آنها می رسد؛ یعنی بین اینها هر کدام کمتر باشد همان می رسد.
دلیل:

زیرا ممکن است که برای بردن مال بیشتر باهم توافق کرده باشند؛
پس در ارث این اتهام را در نظر گرفته می شود. (المبسوط للسرخسی ج ۱۶۵)

مسئله ۷◀ اگر طلاق زن را به شرطی تعليق کند و آن شرط تعليق به فعل خود مرد باشد، در اين صورت زن اگر عدّش تمام نشده باشد و مرد بميرد، ارث می‌برد.
دليل:

زيرا اين مرد با گذاشتن شرط و تعليق کردن آن، قصد ابطال حق زن خود را، نموده است. (تبیین الحقائق ج ۲ ص ۲۴۹)

مسئله ۸◀ و همچنین اگر تعليق به کاري نماید که از زن سر می‌زند و زن چاره‌اي جز آن نداشته باشد، در اين صورت نيز اگر عدّت تمام نشده باشد و مرد بميرد، ارث می‌برد؛ مانند اينکه بگويد اگر نفس بکشی طلاق هستی.
دليل:

زيرا زن بر انجام آن کار مضطر است و چاره‌اي جز انجام آن ندارد، پس با اين کار رضایت وی بر ساقط شدن حق ارث ثابت نمی‌شود.
(المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۱۵۸)

مسئله ۹◀ همچنین است اگر شرط وقوع طلاق را به فعل کسانی غير از خودشان منوط کند و اين عمل در زمان مرض الموت باشد و بميرد و عدّت زن تمام نشده باشد، زن از وی ارث می‌برد.
دليل:



زیرا قصد وی از این شرط، فرار از دادن ارث به زن می‌باشد. (تبیین

الحقائق ج ۲ ص ۲۴۹)

فصل برگشت (رجوع و رجوع) از طلاق:

مسئله ۱۰) اگر مردی زن خود را طلاق کند و آن طلاق بائیں و یا سه طلاق نباشند، اگر عدّت زن تمام نشده باشد، در این صورت شوهر حق رجوع و برگشت دارد؛ گرچه بدون رضایت زن باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ ام المؤمنین حفصه را طلاق نمودند و جبرئیل (ع) آمدند و گفتند: رجوع کن زیرا وی بسیار روزه‌دار و بسیار نمازخوان است و در بهشت همسرت است و رسول الله ﷺ به وی رجوع نمودند.

(مسند حارث ج ۲ ص ۹۱۴ - مسند البزار ج ۴ ص ۲۳۷)

رضایت زوجه در ابتدای عقد می‌باشد و رجعت ادامه‌ی عقد قبلی است، پس رضایت وی شرط نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۸۱)

زیرا وی یک‌بار بر این وصلت، رضایت داده است.



مسئله ۱۱ ▶ با گفتن «رجوع کردم» و همچنین با «نzdیکی کردن» و همچنین با «لمس کردن زن از روی شهوت» و همچنین با «نظر کردن به شرمگاه زن»، رجوع ثابت می‌شود.
دلیل:

۱- رجعت یعنی ادامه دادن عقد قبلی است؛ پس با نزدیکی این امر اعلام کرده می‌شود.

۲- زیرا این افعال مختص ملکی است که مستلزم حلالیت محل است؛ پس اقدام وی به این کار نشانه‌ی ادامه دادن عقد است.

(المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۲۱)

مسئله ۱۲ ▶ مستحب است که مرد برای رجوع خود شاهد بگیرد و رجوع خود را به زنش اعلام کند.
دلیل:

زیرا در آیه‌ی رجعت طلاق و احادیث مربوط به آن، شاهد گرفتن ذکر نشده است و اگر شاهد نگیرد ممکن است که زن ادعا کند که رجوع وی بعد از تمام شدن عدّت بوده است؛ پس برای جلوگیری از این احتمال بهتر است که شاهد بگیرد. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۸۱)

مسئله ۱۳ ▶ اگر مرد قصد رجوع نداشته باشد، مستحب است که برای وارد شدن بر زن، اول از وی اجازه بگیرد.

دلیل:

زیرا ممکن است که زن در خانه اش بر هنر باشد و با دیدن وی رجوع حاصل شود در حالی که چنین قصدی نداشته است و عدّت به درازا بکشد و در این کار بر زن مشقت است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۵۷)

مسئله ۱۴) در مدت عدّت طلاق رجعی، بر زن مستحب است که خود را آرایش کند.

دلیل:

زیرا شوهر وی تا زمان انقضای عدّت بر وی حلال است و رجعت مستحب است؛ پس برای جلب شوهرش خوب است که آرایش کند.

(الهدایه ج ۲ ص ۲۵۷)

مسئله ۱۵) اگر زنش را طلاق رجعی داده باشد، وی می‌تواند در مدت عدّت با وی نزدیکی کند.

دلیل:

در آیه ۲۲۸ سوره‌ی بقره آمده است که: «شوهرانِ آنان بر رجعت اولی (مقدم) هستند از دیگران». در اینجا آنان را شوهر نامید، پس نکاح بین آنان بر جاست و نزدیکی و آمیزش بر زن و شوهر حلال است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۴۷)

تا وقتی که شاهد بر رجوعش نگرفته باشد، مرد حق ندارد با معتده اش به مسافرت برود.

دلیل:

قرآن کریم: آنان (معتده ها) را از خانه‌شان خارج نکنید. (سوره طلاق ۱۱)

مسئله ۱۶) اگر زن ادعا کند که عدّش تمام شده است و در مدتی که از طلاقش گذشته است احتمال انقضای عدّت وجود داشته باشد، پس قول وی مقبول است.

مسئله ۱۷) همچنین در مورد باقی بودن عدّت، قول زن معتبر است.

مسئله ۱۸) همچنین اگر زن بگوید که رجوع وی در زمان عدّت نبوده است، قول زن قبول است.

دلیل:

زیرا زن در این موارد امین دانسته شده است و در آیه ۲۲۸ سوره بقره، به زنان امر شده است که حیض و حمل را کتمان نکنند. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۸۶)

مسئله ۱۹) اگر کسی زن خود را سه طلاق نماید، دیگر آن زن بروی حرام است تا وقتی که به نکاح دیگری دربیاید و آن زوج دوم با وی

نزدیکی داشته باشد و زوج دوم طلاق دهد و عدّت زوج دوم نیز بگذرد.

دلیل:

قرآن کریم: پس اگر باز زن را طلاق داد دیگر بر او حلال نیست، مگر آنکه به نکاح مردی دیگر درآید. (سوره بقره/۲۳۰)

رسول الله ﷺ به کسی که شوهرش وی را سه طلاق داده بود و آن زن به نکاح دیگری درآمده بود گفتند: تو بر شوهر اولت حلال نیستی تا وقتی که شوهر دومت با تو نزدیکی و آمیزش داشته باشد. (مسند ابی داود الطیالسی ج ۳ ص ۸۰ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۲۴ ص ۳۵۰ - المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۹)

مسئله ۲۰  توجه: طلاق یعنی گفتن الفاظ طلاق و به زبان آوردن آن و در این مورد اگر یک طلاق دهد، یکی واقع می‌شود و دو طلاق دیگر دارد و اگر بعداً یک طلاق دیگر دهد، طلاق دوم نیز واقع می‌شود و یک طلاق برای مرد باقی‌مانده است و اگر بار سوم طلاق دهد، زنش سه طلاقه شده است؛ پس حکم‌ش مسئله‌ی فوق الذکر است.

مسئله ۲۱  و همچنین است اگر در همان اول بگوید: «دو طلاق»، برای وی یک طلاق باقی می‌ماند و اگر بار دیگر طلاق دهد، حکم فوق الذکر شامل وی می‌شود.

مسئله ۲۲ ﴿ و همچنین است اگر به یک باره سه طلاق دهد، بر وی حکم فوق الذکر جاری می‌شود. ﴾

مسئله ۲۳ ﴿ زوج دوم اگرچه بالغ باشد و یا مراهق، در صورتی که با زن نزدیکی نماید، با این عمل برای زوج اول حلال می‌گردد. ﴾
دلیل:

زیرا مراهق نیز همانند بالغ قدرت نزدیکی دارد و بر زنی که مراهق نزدیکی کند، غسل واجب می‌شود. (الجوهرة النيرة ج ۲ ص ۵۳)
مراهق: نوجوانی که در شرف بلوغ است ولی بالغ نشده است.

مسئله ۲۴ ﴿ نکاح زوج دوم «نکاح صحیح» باشد و اگر «نکاح فاسد» باشد، تحلیل (حلالیت) حاصل نمی‌شود. ﴾
دلیل:

زیرا در قرآن آمده است که «نکاح کند» و معتبر در شرع نکاح صحیح است. (هدایه ج ۲ ص ۲۵۸)

مسئله ۲۵ ﴿ نکاح کردن جهت «حلال گرداندن» برای «زوج اول» مکروه است و با انجام این عقد و عمل باوجود کراحت، این زن برای زوج اول حلال می‌گردد. ﴾
دلیل:

رسول الله ﷺ: لعنت الله ﷺ بر محلل و محلل له. (سنن ابن ماجه)

ج ۳ ص ۱۱۸ - السنن الصغیر للبیهقی ج ۳ ص ۶۰)

مُحَلّ: کسی که برای «حلال گرداندن» بر زوج اول، زن مطلقه‌ی کسی را نکاح می‌کند.

مُحَلّ له: کسی که برای «حلال گرداندن»، مطلقه‌ی خود را بر کسی دیگر نکاح می‌کند.

مسئله ۲۶ ◀ اگر زنی بگوید من تحلیل (حلال) شده‌ام و زوجی که سه طلاقش داده است بر گمانش چنین بباید که وی راست می‌گوید و در مدت ذکر شده امکان تحلیل باشد، در این صورت بر زوج اولش جایز است که وی را به نکاحش دربیاورد.

دلیل:

زیرا نکاح نوعی معامله و یا امری دینی است و در این‌گونه کارها قول یک نفر مقبول می‌باشد و مدت نیز این امکان را به وی داده است؛

پس انکاری بر وی نیست. (البحر الرائق ج ۴ ص ۶۴)

مسئله ۲۷ ◀ زوج دوم طلاق‌های زوج اول را از بین می‌برد؛ چه یک طلاق باشد و چه دو طلاق؛ و اگر زوج اول بعداً نکاح کند، سه طلاق اجازه دارد و امام محمد ؓ می‌گویند که زوج دوم یک و دو طلاق را از بین نمی‌برد.



دلیل:

۱- زیرا رسول الله ﷺ گرچه محلّ و محلّ له را لعنت کردند ولی باین وجود وی را محلّ نامیدند؛ یعنی کسی که زن مطلقه‌ی کسی را برایش حلال می‌گرداند و در اینجا رسول الله ﷺ یک طلاق یا چند طلاق بودن را شرط نکردند؛ پس معلوم می‌شود که زوج دوم تمام طلاق‌های قبلی زوج اول را از بین می‌برد؛ و این قول ابن مسعود رضی الله عنه و ابن عمر رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه می‌باشد. (الغره المنفية ج ۱ ص ۱۵۴)

۲- دلیل امام محمد رضی الله عنه: زیرا زوج دوم به انتهای رساننده‌ی حرمت نکاح بر زوج اول می‌باشد و قبل از ثبوت یک شیء نمی‌تواند به پایان برسد؛ یعنی اول باید چیزی ثابت شود تا بتوانیم بعداً بگوییم تمام شده است و به انتهای رسیده است. (الهدايه ج ۲ ص ۲۵۸)

فصل ایلاء:

مسئله ۲۸ ▶ تعریف ایلاء: مردی قسم می‌خورد که با زوجه‌ی آزاد خود به مدت چهار ماه نزدیکی نداشته باشد.

دلیل:

قرآن کریم: کسانی که زن خود را ایلاء می‌کنند بر آنان است که چهار ماه انتظار کشند. (سوره بقره ۲۲۶) یعنی از نزدیکی با زن خود بازایستند.

مسئله ۲۹ ◀ اگر زوجه کنیز باشد، در این صورت مدت ایلاء دو ماه است. دلیل:

ایلاء مانند عدّت زن است و عدت کنیز نصف زن آزاد است. (المبسوط للسرخسی ج ۷ ص ۳۳)

مسئله ۳۰ ◀ اگر کسی زن خود را ایلاء نماید پس نباید چهار ماه نزدیکی داشته باشد و اگر در این مدت نزدیکی کند و قسم به الله ﷺ و صفاتش خورده باشد، حانت می‌شود و کفارت قسم واجب می‌گردد و ایلاء ساقط می‌گردد.

دلیل: زیرا در آیه ۸۹ سوره‌ی مائدہ کفارت قسم بیان شده است و ایلاء نیز با قسم همراه شده است؛ پس با شکستن ایلاء، کفارت قسم لازم می‌گردد. (المبسوط للسرخسی ج ۷ ص ۲۰)

مسئله ۳۱ ◀ اگر به غیر قسم ایلاء نموده باشد؛ یعنی برای نزدیکی نکردن به مدت چهار ماه شرط گذاشته باشد و در این مدت قبل از چهار ماه نزدیکی کند، پس بر وی جزای شرط واجب است. مثلاً کسی به زن



خود بگوید: «تا چهار ماه با تو نزدیکی نخواهم داشت و اگر در این مدت نزدیکی کنم بر من فلان چیز واجب باد» (مثلاً بندهام آزاد است)، در صورت نزدیکی داشتن در طول این مدت، جزا که همان آزاد نمودن بنده بود بر وی لازم می‌شود و ایلاء ساقط می‌گردد. دلیل:

زیرا ایلاء نیز مانند دیگر قسم‌ها و دیگر تعلیق‌ها می‌باشد. (بدائع الصنائع ج ٣ ص ١٧٥)

مسئله ٣٢ ▶ اگر ایلاء نماید و در این مدت نزدیکی نکند، باگذشت چهار ماه زنش یک طلاق بائن می‌شود و قسم موقت ساقط می‌شود. دلیل:

زیرا زوج با قسم خوردن بر عدم نزدیکی با زوجه، عزم منع حق زوجه را نموده است و باگذشت چهار ماه آن را عملی نموده است و ظلم خود را تأکید نموده است. پس برای تنبیه وی و خلاص نمودن زوجه، حکم به طلاق زن وی کرده می‌شود تا زوجه بتواند حق خود را با زوجی دیگر به سامان برساند. (بدائع الصنائع ج ٣ ص ١٧٦)

وقوع طلاق بعد از مدت مذکور قول حضرات علی صلی الله علیه و آله و سلم و ابن مسعود صلی الله علیه و آله و سلم و ابن عباس صلی الله علیه و آله و سلم و ابن عمر صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه می‌باشد.

ایشان گفته‌اند عزیمت طلاق مذکور در آیه‌ی ۲۲۷ سوره‌ی بقره همان

گذشت مدت ایلاء می‌باشد. (المبسوط للسرخسی ج ۷ ص ۲۰)

قسم موقت: یعنی اگر قسم خورد که چهار ماه نزدیکی نکند موقت

است و اگر بیش از آن باشد موقت نگویند.

مسئله ۳۳ ◀ اگر قسم خورد که با زنش هیچ‌گاه نزدیکی نکند و در طول هر چهار ماه بعد از هر نکاح نزدیکی نداشته باشد، یک طلاق بائنا می‌شود.

دلیل:

زیرا با نکاح حق نزدیکی برای زوجه ثابت می‌شود و با امتناع در این

مدت، زوج وی ظالم محسوب می‌شود. (البحر الرائق ج ۴ ص ۶۸)

مسئله ۳۴ ◀ و بعد از سه طلاق شدن و تحلیل نکاح قسمش باقی است ولی ایلاء از بین می‌رود؛ یعنی با نزدیکی باید کفارت قسم بدهد ولی با نزدیکی نکردن طلاق نمی‌شود.

دلیل:

زیرا بعد از سه طلاق شدن حق طلاق وی به پایان رسیده و تمام شده

است و دیگر برای وی حق طلاقی از این عقد نیست. (المبسوط

للسرخسی ج ۷ ص ۳۰)



مسئله ۳۵ ▶ اگر مردی که ایلاء کرده باشد و از نزدیکی کردن با زن عاجز باشد، پس با گفتن «رجوع کردم»، رجوع و برگشت از ایلاء محسوب می‌شود؛ یعنی در این مورد قول مرد عاجز جای نزدیکی حقیقی را می‌گیرد.

دلیل:

از ابن مسعود رضی الله عنه چنین روایت شده است. (الاختیار لتعليق المختار ج ۳ ص ۱۵۵)

مسئله ۳۶ ▶ عجز گاهی از طرف مرد می‌باشد و گاهی دیگر از طرف زن و گاهی ممکن است از غیر آن‌ها باشد.

مسئله ۳۷ ▶ اگر قبل از اتمام مدت ایلاء عجز برطرف شود، پس نزدیکی وی باید بالفعل باشد؛ یعنی با جماع باشد.

دلیل:

از حضرات ابن مسعود رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه چنین روایت شده است. (الاختیار لتعليق المختار ج ۳ ص ۱۵۵)

مسئله ۳۸ ▶ اگر کسی به زنش بگوید: «انت على حرام» (تو بر من حرام هستی)، در این صورت اگر نیتش از این گفتار ظهار باشد، همان ظهار است و اگر نیتش سه طلاق باشد نیز همان سه طلاق واقع شود و اگر نیتش دروغ گفتن از این گفتار باشد، دروغ محسوب می‌شود. اگر



نیتش حرام گرداندن زن باشد، پس ایلاء است و حکم ایلاء بر وی ثابت می‌شود.

دلیل:

زیرا در این کلام احتمال چندین معنی می‌باشد، پس منظورش را از وی پرسیده می‌شود. (المبسوط للسرخسی ج عص ۷۰)

مسئله ۳۹ \blacktriangleleft اگر بگوید: «کل حل لی حرام» (هر حلالی بر من حرام است)، اگر نیت نداشته باشد و یا نیتش طلاق باشد، یک طلاق بائنا واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا در عرف منظور از این قول خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و زن می‌باشد. (شرح الوقایه ج ۴ ص ۴۰۹)

فصل خلع:

مسئله ۴۰ \blacktriangleleft خلع: زن «طلاق» خود را به ازای پرداخت «مبلغی» یا «مالی» درخواست کند.

مسئله ۴۱ \blacktriangleleft خلع در وقت حاجت صحیح است.

دلیل:

قرآن کریم: بر آن‌ها (زوجین) گناهی نیست در آنچه (زن) می‌پردازد.... (سوره بقره ۲۲۹)

مسئله ٤٢ ▶ هر مالی که صلاحیت «مهر» بودن داشته باشد می‌تواند عوض خلع باشد.

زیرا آنچه از زوجه مورداستفاده قرار می‌گیرد هنگام نکاح دارای قیمت است و در هنگام خارج شدن از نکاح قیمتی ندارد؛ پس آنچه که صلاحیت عوض بودن در برابر شیء دارای قیمت را دارا باشد، پس در مقابل شیء بدون قیمت به طریق اولی صلاحیت خواهد داشت.

(الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۵۷)

مسئله ٤٣ ▶ خلع یک طلاق «بائن» محسوب می‌شود.
دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ خلع را یک طلاق بائن محسوب کرده‌اند. (مسند ابی
یعلی ج ۱ ص ۱۹۶)

و اکثر مجتهدین بر طلاق بائن بودن خلع نظر داده‌اند. (شرح السنّة
للبعوی ج ۹ ص ۱۹۶)

مسئله ٤٤ ▶ اگر ناسازگاری از طرف خود مرد باشد، گرفتن عوض از طرف
مرد مکروه است.
دلیل:

قرآن کریم: اگر قصد عوض کردن زوجه خود را کرده‌اید و به آن‌ها قنطار داده باشید از وی پس نگیرید. (سوره نساء/ ۲۰)

زیرا زوج زن خود را با جدائی در وحشت انداخته است، پس با درخواست مال این وحشت را بیشتر نگرداند. (هدایه ج ۲ ص ۲۶۱)

قنطار: طلا به مقدار تقریبی ۵ کیلوگرم و یا به دیگر معنی مال بسیار و پوست گاو که از زر پرشده باشد.

مسئله ۴۵ ◀ اگر ناسازگاری از طرف زن باشد، گرفتن بیش از مهر مکروه است.

دلیل:

زنی از شوهرش طلاق خواست. پس رسول الله ﷺ فرمودند آیا باغی (مهر) را که گرفته‌ای به وی برمی‌گردانی؟ زن جواب داد بله و زیادتی نیز می‌دهم. رسول الله ﷺ فرمودند: اما بیشتر خیر. (السنن الصغری للبیهقی ج ۳ ص ۱۰۵ - معرفة الأثار و السنن ج ۱۱ ص ۹ - هدایه ج ۵ ص ۵۱۲)

مسئله ۴۶ ◀ اگر بر سر مالی برای خلع کردن توافق شود، بدل آن بر گردن زن واجب می‌گردد.

دلیل:

زیرا زوج صاحب حق طلاق می‌باشد که می‌تواند با شرط یا بدون شرط طلاق را واقع کند و در خلع طلاق را موکول به قبول زوجه نموده است و زن نیز صاحب حق در اموال خود می‌باشد و وقتی امری را قبول کند، پس بر وی واجب می‌گردد؛ زیرا ملک نکاح از اشیائی می‌باشد که در آن معاوضه جاری است. (هدایه ج ۲ ص ۲۶۱)

مسئله ۴۷  اگر مردی زن خود را درازای گرفتن مالی طلاق دهد و زن قبول کند، طلاق «بائن» واقع می‌شود.
دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ خلع را یک طلاق بائن محسوب کرده‌اند. (مسند ابی يعلی ج ۱ ص ۱۹۶)

و اکثر مجتهدین بر طلاق بائن بودن خلع نظر داده‌اند. (شرح السنّة للبغوي ج ۹ ص ۱۹۶)

مسئله ۴۸  اگر خلع را در مقابل پرداخت خمر یا خوک انجام دهد، در این صورت چیزی بر گردن زن واجب نمی‌شود و یک طلاق بائن واقع می‌شود؛ زیرا خلع است.

مسئله ۴۹  و اگر در مسئله‌ی فوق طلاق را در برابر خوک و یا خمر واقع کند، در این صورت نیز چیزی بر گردن زن واجب نمی‌شود و یک طلاق رجعی واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا در مسئله‌ی اول، طلاق با لفظ خلع واقع شده است و لفظ خلع از کنایات طلاق می‌باشد

حکم طلاق با لفظ کنایه بائن می‌باشد و در مسئله‌ی دوم با لفظ طلاق واقع شده است و این کلمه صریح است و حکم طلاق با لفظ صریح، طلاق رجعی می‌باشد. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۲)

مسئله ۵۰ ▶ اگر زن در مقابل پرداخت هزار (بالف)، سه طلاق را درخواست کند و مرد یک طلاق دهد، در مقابل یک‌سوم هزار یک طلاق بائن واقع می‌شود.

مسئله ۵۱ ▶ اگر زن در مقابل پرداخت هزار (علی الف) سه طلاق را درخواست کند و مرد یک طلاق دهد، یک طلاق رجعی واقع می‌شود، بدون وجوب شیء بر گردن زن. این نزد امام اعظم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

دلیل:

فرق این مسئله با مسئله‌ی فوق این است که در مسئله‌ی قبل حرف جار «ب» مذکور است و این حرف در معاملات به معنی این است که اجزاء یک کالا مقابل اجزاء کالای مقابل آن است. پس در اینجا این معنی را می‌دهد که هر طلاق را در مقابل یک‌سوم هزار خواهان است ولی در مسئله‌ی بعدی حرف جار «علی» مذکور است و آن در معنی

شرط است؛ یعنی به شرطی که سه طلاق دهی من هزار می‌دهم؛ پس اگر به شرط عمل کند همان هزار واجب شود و اگر عمل نکرد چیزی واجب نمی‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۲)

مسئله ۵۲ ▶ خلع در حق زن، معاوضه است؛ پس برای زن حق رجوع از آن ثابت است و همچنین برای وی خیار شرط نیز ثابت است. معاوضه: عوض کردن مالی با مالی دیگر.

مسئله ۵۳ ▶ قبول خلع بر مجلس مذاکره‌ی آن بسته است و بعد از آن ساقط است؛ یعنی باید در آن مجلس قبول کند و الا بعداً قبول کردن آن سودی ندارد.

مسئله ۵۴ ▶ خلع در حق مرد یمین (قسم) است، طوری که احکامش بر عکس احکام ثابت برای زن می‌باشد.
دلیل:

زیرا طلاق حق مرد است و در طلاق حق رجوع، نیست؛ یعنی وقتی گفت «طلاق»، دیگر واقع شده است و در این مسئله زن طلاق خود را در مقابل مال درخواست می‌کند، پس این نوعی معامله است مانند خرید و فروش؛ و در خرید و فروش و کلّاً در معاملات حق فسخ قبل از اتمام معامله وجود دارد و در معاملات شرط است که در همان مجلس معامله قبول کرده شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۴۵)

مسئله ۵۵ ◀ بردہ در مورد عتق به مال، به منزلہ زن است.
 مسئله ۵۶ ◀ خلع و مبارات حقوق ثابت با نکاح را از گردن طرفین (زن و شوهر) ساقط می‌گرداند.
 مبارات: اعلام بیزاری زن و شوهر از یکدیگر.

دلیل:

زیرا خلع به معنی از هم گسیختن و انتزاع از یکدیگر می‌باشد و آن با از بین رفتن حقوقی است که با نکاح برای یکدیگر واجب کرده بودند و همچنین معنی مبارات نیز همین است و نیز قطع مشاجره از طرفین می‌باشد و آن نیز با برداشتن حقوق ثابت با نکاح می‌باشد. (الاختیار

لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۶۰)

مسئله ۵۷ ◀ اگر ولی (مثل پدر) صبیه‌اش را در مقابل مال صبیه خلع کند، در این صورت مال واجب نمی‌شود و لغو است ولی طلاق واقع می‌شود؛ به طور مثال اگر صبیه مالی داشته باشد و ولی وی بخواهد که طلاق او را از شوهرش بگیرد، مال خلع را از اموال صبیه شرط کند، در صورت انجام این کار طلاق ثابت می‌شود ولی مال بر صبیه واجب نمی‌شود.

دلیل:



زیرا ملک نکاح در وقت فسخ آن متقوم (دارای قیمت) نیست و عوض مقابل خلع، مال متقوم است؛ پس ولی حق ندارد مال صغیره را بیهوده و بدون عوض خرج کند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۴) صبیه: دختر نابالغ.

مسئله ۵۸ ▶ در صورتی که صبیه پرداخت مال را قبول کند، باز هم حکم همین است.
دلیل:

زیرا صبیه اهل غرامت نمی باشد؛ یعنی غرامت بر روی ثابت نمی شود.
(الهدایه ج ۲ ص ۲۶۴)

مسئله ۵۹ ▶ در مسئله‌ی فوق اگر ولی صبیه ضمانت پرداخت مال کند، در این صورت مال بر گردن ولی واجب می شود.
دلیل:

زیرا در خلع، پرداخت عوض خلع را بر عهده‌ی کسانی غیر از زوج گذاردن نیز صحیح است و اگر این غیر زوج پدر باشد، به طریق اولی درست خواهد بود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۴)



فصل ظهار:

مسئله ٦٠ ﴿ تعریف ظهار: تشبیه کردن زن خود به عضوی از اعضای محرم خود که نگاه کردن به آن عضو مَحْرَم بر شخص حرام باشد. ۶۱﴾

مسئله ۶۱ ﴿ حکم ظهار: هر کس زن خود را ظهار کند، پس تا وقتی که کفارت آن را بدهد، نزدیکی کردن و اعمال مربوط به آن بر آن شخص حرام می‌گردد. ۶۲﴾

دلیل:

قرآن کریم: آن‌هایی که زنانشان را ظهار می‌کنند، آنگاه از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، پیش از آنکه با یکدیگر تماس یابند، باید بنده‌ای آزاد کنند..... اما کسانی که بنده‌ای نیابند، پیش از آنکه با یکدیگر تماس یابند، باید دو ماه پی‌درپی روزه بدارند؛ و آن که نتواند، شصت مسکین را طعام دهد. (سوره مجادله/٢٢ تا ٤)

مسئله ۶۲ ﴿ اگر کسی به زن خود بگوید: «تو بر من به مانند مادرم هستی»، در این صورت احتمال دارد که منظورش از این سخن، احترام و یا ظهار و یا طلاق باشد و هر یک از این‌ها را نیت کند، همان می‌شود. ۶۳﴾

دلیل:

زیرا این کلام چندوجهی است و احتمالات زیادی دارد؛ زیرا این سخن می‌تواند تشبیه کسی در موارد مختلف باشد، پس بستگی به نیت گوینده دارد.

اگر نیتی نداشته باشد، این سخن لغو است و بر آن حکمی مترتب نمی‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ٦٢ ص ٢٢٨)

مسئله ٦٣ ▶ اگر بگوید: «تو به مانند مادرم بر من حرام هستی»، در این صورت منظور از این سخن می‌تواند ظهار باشد و یا طلاق و یا ایلاء و هر کدام را نیت کرده باشد، همان می‌شود.

مسئله ٦٤ ▶ اگر نیتی نداشته باشد، در این صورت نزد امام اعظم رضی الله عنه و امام ابویوسف رضی الله عنه ایلاء است و نزد امام محمد رضی الله عنه ظهار است. دلیل:

زیرا این کلام احتمال حرمت و احترام را ندارد؛ زیرا بر حرام بودن تصریح داشته و احتمال یکی از عمل‌های ظهار و طلاق و ایلاء را دارد. (المبسوط للسرخسی ج ٦٢ ص ٢٢٩)

۱- اگر نیت نداشته باشد «ظهار» است؛ زیرا از بین احتمالات این کلام، منظور ظهار بودن به یقین ثابت است؛ زیرا حرمت ظهار کمتر از طلاق است.

۲- اگر نیت نداشته باشد «ایلاء» است؛ زیرا این کلام به مثابه‌ی «أنت على حرام» (تو بر من حرام هستی) می‌باشد و با این قول «ایلاء» ثابت می‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۲۲۹ ص)

مسئله ۶۵ «اگر شخصی به زنان خود بگوید: «شماها برای من به مانند پشت مادرم هستید»، در این صورت شخص باید برای هر کدام از زنان خود کفارت دهد.

دلیل:

زیرا برای هر کدام از زنان خود ظهار قائل شده و برای از بین رفتن حرمت هر کدام کفارتی جداگانه لازم است. (الهدایه ج ۲۶۶ ص)

مسئله ۶۶ «کفارت وقتی واجب می‌شود که شوهر قصد رجوع به زن خود را داشته باشد؛ یعنی قصد نزدیکی به زنش را کند.

کفارت ظهار:

مسئله ۶۷ «۱- آزاد نمودن برده‌ی سالم است.

مسئله ۶۸ «اگر جنس منفعت دهنده‌ی برده فوت شده باشد؛ مثلاً کور باشد و یا دودستش قطع شده باشد و یا دو انگشت ابهامش قطع شده باشد و یا یک پا و یک دست از یک جهت قطع شده باشد و یا مدبّر باشد و یا مکاتبی باشد که بعضی از قیمت خود را ادا کرده باشد و نصف بنده‌ی مشترک را اول آزاد کند و نصف دیگر را بعد از ضمانت آزاد کند و یا نصف بنده خود را آزاد کند و نصف دیگر را بعد از نزدیکی با

زنش آزاد کند، در این صورت‌های مذکوره نمی‌تواند از کفارت محسوب باشد.

مسئله ٦٩ ▶ اگر از آزاد کردن بندۀ عاجز باشد پس بر وی واجب است که دو ماه کامل پشت سر هم روزه بگیرد و آن دو ماه نباید رمضان و ایام منهیه باشد.

دلیل:

آیات ٢ تا ٤ سوره مجادله، قبلًاً بیان شده است.

روزه‌ی رمضان مستقلًاً بر وی فرض است و با قرار دادن آن به عنوان کفارت، یکی از واجب‌های الله ﷺ را باطل نموده است.

ایام منهیه: روزه‌ایی که در آن روزه گرفتن حرام است، پس نمی‌تواند واجب کامل خود را اداء نماید. (الهدایه ج ٢ ص ٢٦٨)

مسئله ٧٠ ▶ اگر در بین روزه گرفتن یک روز افطار کند و روزه نگیرد، باید از اول شروع نماید.

دلیل:

آنچه در قرآن ذکر شده متتابعین یعنی پی‌درپی بودن را شرط کرده است. (سوره مجادله ٢/٣/٤)

مسئله ٧١ ▶ اگر در شب در مدت این دو ماه با زنش عمداً نزدیکی نماید، روزه‌ی کفارت را باید از اول شروع نماید.



دلیل:

قرآن کریم عدم مساس را در زمان کفارت روزه شرط کرده است.

(المجادله/ ٢٣ و ٤)

مسئله ٧٢ ◀ اگر در روز نزدیکی نماید، چه عمدی و چه غیرعمدی، باید روزه را از اول شروع نماید.

دلیل:

زیرا کفارت واجب بر وی این است که دو ماه روزه بگیرد در حالی که در

خلال آن دو ماه نزدیکی نباشد. (المبسوط للسرخسی ج ٣ ص ٨٤)

مسئله ٧٣ ◀ اگر از روزه گرفتن عاجز باشد، پس بر وی واجب است که به شصت مسکین طعام دهد.

مسئله ٧٤ ◀ به هر مسکین به مقدار یک فطریه یا قیمت فطریه را بدهد.

مسئله ٧٥ ◀ اگر به مساکین صبحانه و شام دهد و آنان را سیر نماید، از کفارت کفایت می کند.

دلیل:

زیرا مساکین با این عمل نیاز خود را برطرف می کنند. (المبسوط

للسرخسی ج ٧ ص ١٥)

زیرا مذکور در قرآن، اطعام یعنی غذا دادن است. (المبسوط للسرخسی

ج ٧ ص ١٥)



مسئله ٧٦ ▶ اگر یک من گندم برای هر مسکین دهد کفایت می‌کند.

مسئله ٧٧ ▶ اگر دو من جو یا خرما دهد نیز کفایت می‌کند.

دلیل:

زیرا مقصود که همان اطعام باشد با این کار حاصل می‌شود. (الهدایه

ج ٢٦٨ ص ٢)

مسئله ٧٨ ▶ اگر به یک مسکین به مدت دو ماه این‌چنین کند، کفایت

می‌کند.

مسئله ٧٩ ▶ اگر به یک باره به مقدار شصت مسکین به یک نفر طعام دهد،

از کفارتش کفایت نمی‌کند.

دلیل:

زیرا مقصود از «کفارت دادن» رفع نیاز مسکین می‌باشد و نیاز وی

برای غذا هر روز تجدید می‌شود و با یک بار در روز نمی‌تواند همه‌ی

غذا را مصرف کند. (الهدایه ج ٢ ص ٢٦٩)

فصل قذف و لعان:

مسئله ٨٠ ▶ اگر کسی به زن پاک دامن خود نسبت زنا دهد و بودن فرزند

از سلب خودش را نفی نماید و هر دوی آن‌ها صلاحیت شهادت را دارا

باشند و زن حکم آن را خواستار شود، در این صورت باید این دو

یکدیگر را لعن نمایند؛ به این طریق که زوج بگوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي صَادِقٌ فِيمَا رَمَيْتُهَا بِهِ مِنْ الزِّنَا يَا نَفِي وَلَدٍ»، یعنی: «الله جل جلاله را گواه می‌گیرم که من در مورد نسبت زنا دادن و یا نفی فرزند از خودم راست‌گو هستم». این را چهار بار تکرار کند.

و در بار پنجم بگوید: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فِيمَا رَمَاهَا بِهِ مِنْ الزِّنَا يَا نَفِي وَلَدٍ»، یعنی: «لعنت الله جل جلاله بر من باد اگر در نسبت زنا

دادن و یا نفی و لد دروغ گفته باشم».

مسئله ۸۱ ◀ سپس زن نیز باید چهار بار چنین گوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ كَاذِبًا فِيمَا رَمَانِي بِهِ بِزَنَا أَوْ نَفِي وَلَدٍ»؛ یعنی: «الله جل جلاله را گواه می‌گیرم که وی در مورد نسبت زنا و یا نفی و لد دادن به من دروغ گو است».

و بار پنجم بگوید: «غَضَبُ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ صَادِقًا فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنْ الزِّنَا»، یعنی: «غضب الله بر من باد اگر وی در نسبت زنا و یا نفی و لد

دادن به من راست گفته باشد».

دلیل:

از آیه‌ی ۶ تا ۹ سوره‌ی النور این مسئله بیان شده است.

مسئله ۸۲ ◀ وقتی هر دو این را بگویند، قاضی بین آن‌ها را جدا کند و یک طلاق بائن واقع می‌شود و نسبت فرزند را از آن شخص نفی کرده می‌شود.



دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ در مورد زوجین که لعان کرده بودند چنین عمل کردند؛ یعنی بعد از لعان بین آن‌ها را جدا کردند. (البنياًه ج٥٥ ص٥٧١)

مسئله ٨٣ ▶ اگر شوهر از لعان امتناع نماید، وی را حبس کرده می‌شود تا اینکه لعان نماید و یا سخن خود را تکذیب نماید.

دلیل:

زیرا وی از استیفای حق کسی امتناع نموده است، پس مانند مديون تا ادائی حق محبوس شود. (تبیین الحقائق ج٣ ص١٦)

مسئله ٨٤ ▶ اگر زن از لغان امتناع کند، وی را نیز حبس کرده شود تا لغان نماید و یا گفته‌ی شوهر را تصدیق نماید.

دلیل:

زیرا بر استیفای حق دیگران قادر است، پس مجبور به ایفای آن است. (تبیین الحقائق ج٣ ص١٦)

مسئله ٨٥ ▶ اگر زوجه صلاحیت شهادت را دارا باشد ولی زوج صلاحیت شهادت را به خاطر زوج عبد بودن و یا کافر بودن و یا به خاطر قذف (حد زده شده باشد) نداشته باشد، در این صورت زوج را حد قذف زده شود.

دلیل:

زیرا قذف زوج صحیح و ثابت شده است و لعان ساقط شده است؛ زیرا

زوج صلاحیت لعان را ندارد، پس حد اجرا می‌شود. (بدائع الصنائع

ج ۳ ص ۲۴۴)

زیرا در زوجه صفت احسان موجود است.

مسئله ۸۶ «اگر زوج صلاحیت شهادت داشته باشد ولی زوجه، صلاحیت نداشته باشد به دلیل اینکه زوجه، کنیز باشد و یا کافره باشد و یا به خاطر قذف، حد زده شده باشد و یا صبیه، باشد (به سن بلوغ نرسیده باشد) و یا مجنون (دیوانه) باشد و یا زناکار، باشد، در این صورت، نه حد بر زوج واجب می‌شود و نه لعان ثابت است.

دلیل:

زیرا قذف این زن، قذف صحیح و کاملی نیست. (بدائع الصنائع

ج ۳ ص ۲۴۴) زیرا در زوجه صفت شهادت موجود نیست.

مسئله ۸۷ «کسانی که لعان کرده‌اند دیگر ابداً حق ندارند با هم دیگر ازدواج کنند.

دلیل:

رسول الله ﷺ: دو متلاعن (العنت كنندگان يكديگر) هرگز جمع نشوند.

(مسند ابی حنیفه ج ۱ ص ۱۵۴ - السنن الصغیر للبیهقی ج ۳ ص ۱۴۳)

و سنت بر این جاری است که متلاعنین هرگز جمع نشوند. (تاریخ

المدینه ج ٢ ص ٣٨٦ - شرح مشکل الآثار ج ١٣ ص ٣٠٣)

مسئله ٨٨ ▶ اگر بعد از لعان، زوج خود را تکذیب نماید، پس بر وی حد جاری کرده می‌شود و بعضاً این می‌توانند با هم ازدواج کنند.
دلیل:

دلیل اجرای حد بر وی: زیرا زوج اقرار کرد که باید بر وی حد جاری شود؛ زیرا زن عفیفه خود را قذف نموده است. (الهدایه ج ٢ ص ٢٧١)
و دلیل اینکه می‌توانند ازدواج کنند این است که زوج دیگر اهل لعان نیست؛ پس حکم لعان نیز ساقط می‌شود. (الهدایه ج ٢ ص ٢٧٢)

مسئله ٨٩ ▶ همچنین اگر زوج کسی دیگر را قذف کند و به همین خاطر حد بر وی جاری شود، می‌تواند با زوجه‌ی متلاعنہ ازدواج کند.

مسئله ٩٠ ▶ همچنین است اگر زوجه‌ی متلاعنہ، بعد از لعان زنا کند و به همین خاطر حد بر وی جاری کرده شود، می‌تواند بعضاً آن با زوج متلاعن خود ازدواج نماید.

دلیل:

زیرا زوجه اهلیت لعان را ازدستداده است، پس حکم آن نیز برداشته می‌شود. (الهدایه ج ٢ ص ٢٧٢)

مسئله ٩١ ▶ اگر زوج لال باشد، با قذف وی لعان ثابت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا لعان با قذف صریح لازم می‌شود و قذف لال در حد صراحة نیست و دیگر اینکه در قذف وی شباهه‌ای وجود دارد و حدود با وجود شباهه قابلیت اجرا ندارند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

مسئله ۹۲ ◀ همچنین با نفی ولد از خود نیز لعان ثابت نمی‌شود.

مسئله ۹۳ ◀ اگر زوج به زنش بگوید: «زنا کردی و این حاملگی از آن است»، در این صورت لعان ثابت می‌شود ولی نسب حمل نفی کرده نشود.

دلیل:

زیرا لفظ زنا را به صراحة اعلام کرده است، پس لعان ثابت می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

و عدم نفی نسب به این دلیل است که نفی آن بعد از ولادت مترتب می‌شود نه قبل از آن؛ زیرا ممکن است تا وقت ولادت، زوج اقرار به ولد نماید. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

مسئله ۹۴ ◀ اگر شخصی هنگام مژده به ولادتِ فرزند آن را نفی کند، نسب آن فرزند نفی می‌شود.

دلیل:

زیرا برای تفکر در امور زمان لازم است و احوال مردم در تفکر متفاوت است، پس معتبر وقتی است که خبر فرزند به وی داده می‌شود.

(الهدایه ج ٢ ص ٢٧٢)

مسئله ٩٥ ▶ همچنین اگر به هنگام خرید لوازم ولادت نفی نماید، نسب ولد نفی می‌شود.

مسئله ٩٦ ▶ اگر بعد از خرید لوازم ولادت و بعد از مژده‌گانی دادن برای ولادت نفی نماید، نفی وی صحیح نیست و نفی نمی‌شود.
دلیل:

زیرا وی در وقت خبر ولادت سکوت نموده و نفی نکرده است.

(الهدایه ج ٢ ص ٢٧٢)

مسئله ٩٧ ▶ و در سه مسئله‌ی فوق لاعان ثابت می‌شود.

مسئله ٩٨ ▶ اگر زنی فرزند دو قلو بیاورد و زوج اولی را نفی و به دومی اقرار کند، بر زوج حد قذف ثابت می‌شود و نسب هر دو از وی ثابت می‌ماند.
دلیل:

زیرا فرزندان دو قلو از یک آب خلق می‌شوند؛ پس با اقرار به دومی

ادعای خود را تکذیب کرده است. (الهدایه ج ٢ ص ٢٧٢)

مسئله ۹۹ ◀ اگر عکس مسئله‌ی فوق را ادعا کند، حکم لعان ثابت می‌شود و نسب کودک نیز ثابت می‌ماند.
دلیل:

زیرا با نفی دومی قذف نموده است، پس لعان ثابت است و ثبوت نسب به خاطر این است که دو قولوها از یک آب خلق می‌شوند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

فصل عنین و جبی:

مسئله ۱۰۰ ◀ اگر زوج اقرار کند بر اینکه نتوانسته است با زوجه‌اش نزدیکی داشته باشد، قاضی به وی یک سال قمری فرصت دهد و رمضان نیز جزو آن یک سال محسوب می‌شود و ایام حیض زن نیز از آن محسوب است ولی ایامی که یکی از زوجین مریض باشند از آن مدت محسوب نمی‌شود.
دلیل:

از حضرات عمر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنه چنین روایت شده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۹ ص ۳۴۲ - مصنف عبدالرزاقد ج ۶ ص ۲۵۴ - معرفة السنن و الآثار ج ۱۰ ص ۲۰۱) زیرا حق نزدیکی برای زن ثابت است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳)

و صحابه رضي الله عنه هم آن یک سال را بدون کم کردن رمضان و مدت حیض تعیین نموده‌اند. (بدائع الصنائع ج ۲ ص ۳۲۴)

مسئله ۱۰۱  اگر در این مدت که قاضی تعیین نموده است نتواند نزدیکی داشته باشد، اگر زوجه تقاضا نماید که از وی جدا شود قاضی بین آن‌ها را جدا کند و با این تفریق یک طلاق بائن واقع می‌شود.
دلیل:

از حضرات عمر رضي الله عنه و علی رضي الله عنه و ابن مسعود رضي الله عنه چنین روایت شده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۹ ص ۳۴۲ - مصنف عبدالرزاق ج ۶ ص ۲۵۴ - معرفة السنن و الآثار ج ۱۰ ص ۲۰۱)

طلاق بائن بودنش برای این است که این جدایی برای احراق حق زن با خلاص کردن وی از دست این شوهر است و آن با طلاق بائن حاصل می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۲ ص ۳۲۶)

مسئله ۱۰۲  و اگر خلوت صحت داشته باشد، برای زن کل مهر ثابت می‌شود.

مسئله ۱۰۳  و عدت نیز بر وی واجب است.
دلیل:

وجوب مهر کامل و عدّت در صورت خلوت، با اجماع ثابت است.

(بدائع الصنائع ج ۲ ص ۳۲۶)

مسئله ۱۰۴ **◀** اگر زوجین بر وقوع نزدیکی باهم اختلاف کنند و زوجه ثیب و یا بکر باشد و چند زن با نظر به فرج زوجه بگویند که وی ثیب است، در این دو صورت به زوج قسم داده شود مبنی بر اینکه نزدیکی داشته است.

اگر زوج قسم یاد کند، پس حق جدایی زوجه باطل می‌شود.

دلیل:

قسم دادن زوج به این خاطر است که وی منکر حق جدائی است.

(الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳)

مسئله ۱۰۵ **◀** اگر زنانی که به فرج (عورت) زوجه نظر کرده‌اند بگویند که زوجه بکر است و یا زوج از قسم یاد کردن امتناع کند، یک سال قمری به وی فرصت داده می‌شود.

دلیل:

زیرا گواهی این زنان به وسیله‌ی صفت بکارت تأیید شده است. (الهدایه

ج ۲ ص ۲۷۳)

مسئله ۱۰۶ **◀** اگر بعد از تعیین مدت باهم اختلاف کنند، حکم و روش عمل همان است که در بالا ذکر شده است و هرگاه زوج بر وصولش قسم خورد، حق زوجه باطل می‌گردد.



مسئله ۱۰۷ **◀** اگر زوجه، زوج را در خلال مدت و قبل از اتمام یک سال، اختیار کند یعنی قبول کند که با وی زندگی خواهد کرد، دیگر حق درخواست تفرقه را ندارد.

دلیل:

زیرا خود وی بر باطل کردن حق خود رضایت داده است. (الهدایه

ج ۲ ص ۲۷۳)

مسئله ۱۰۸ **◀** اگر مهلت تعیین شده و تمام شود و بعد اختلاف کنند، در این صورت زن مخیّر است.

مسئله ۱۰۹ **◀** خصی (کسی که خایه اش را کشیده اند) مانند عنین است. عنین: کسی که آلت مردانگی دارد، ولی راست نمی شود.

مسئله ۱۱۰ **◀** اگر زوج محبوب باشد و زنش طلب جدایی نماید، در حال قاضی حکم به جدائی نماید.

دلیل:

زیرا کسی که آلت نداشته باشد، امید آلت دار، شدنش نیست. (المبسوط

للسرخسی ج ۵ ص ۱۰۳)

محبوب: کسی که آلت مردانگی ندارد و یا بریده شده است.

مسئله ۱۱۱ **◀** زوجین به خاطر عیبی غیرازاین‌ها حق درخواست جدائی ندارند.

دلیل:

این قول امام اعظم رضی الله عنه و امام ابی یوسف رضی الله عنه می‌باشد؛ و دلیل ایشان این است که اصل عدم اختیار زوجه بر فسخ نکاح است؛ زیرا فسخ، ابطال حق زوج است.

و بنا بر قول امام محمد رضی الله عنه به خاطر جنون و برص و جذام برای دفع ضرر از زوجه، اختیار برای زوجه ثابت است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۴)

فصل عدّت:

مسئله ۱۱۲ ▶ زن مطلقه بعد از طلاق باید در خانه‌ای که با شوهرش زندگی می‌کرد مدتی را بگذراند که به آن مدت عدّت گویند.

مسئله ۱۱۳ ▶ مدت عدّت برای زنی که حیض می‌بیند سه حیض است. دلیل:

قرآن کریم: مطلقه‌ها باید سه حیض انتظار کشند (سوره بقره/۲۲۸) منظور از انتظار، منظر ماندن از نکاح و لوازم آن.

مسئله ۱۱۴ ▶ عدّت زنی که حیض نمی‌بیند سه ماه است. دلیل:

قرآن کریم: کسانی که از حیض دیدن ناامید هستند، پس عدّت آنان سه ماه است. (سوره الطلاق/۴)

مسئله ۱۱۵  علت حیض ندیدن: ۱- به سن بلوغ نرسیده باشد. ۲- پیر و آئسه باشد و یا به علتی دیگر.

مسئله ۱۱۶  عدّت زنی که با شبّه‌های وطی شده باشد نیز مانند عدّت مطلقه‌ی نکاح صحیح است.

مسئله ۱۱۷  عدّت زنی که نکاحش فسخ شده است نیز مانند عدّت زن مطلقه است.

مسئله ۱۱۸  عدّت زنی که شوهرش مرده است چهار ماه و ده روز است. دلیل:

قرآن کریم: کسانی که بمیرند و زنشان باقی باشد، پس مدت عدّت وی چهار ماه و ده روز است. (سوره البقره/۲۳۴)

مسئله ۱۱۹  عدّت زن حامله وضع حملش می‌باشد. دلیل:

قرآن کریم: مدت عدّت زنان حامله وضع حملشان است. (سوره الطلاق/۴)

مسئله ۱۲۰  اگر شوهر زن حامله صبی (کودک) باشد و صبی بمیرد، عدّتش وضع حملش می‌باشد ولی نسب ولد از صبی ثابت نمی‌شود. دلیل:

زیرا آیه‌ی ۴ سوره‌ی طلاق می‌گوید: «کسانی که حامله هستند عدّشان وضع حملشان است» و این آیه مطلق است؛ یعنی هر نوع حامله‌ای. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

زیرا صبی‌آبی (منی) ندارد تا علوق حاصل شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

مسئله ۱۲۱ ◀ اگر شوهر زنی صبی باشد و بعد از فوت شوهرش حامله شود، عدّش عدّت موت است و نسب ولد ثابت نمی‌شود.
دلیل:

زیرا در وقت فوت شوهرش حامله نبوده است، پس عدّت موت برای وی متعین است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

زیرا صبی‌آبی (منی) ندارد تا علوق حاصل شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

مسئله ۱۲۲ ◀ عدّت زنی که شوهرش وی را در مرض الموت طلاق بائنا نموده است، دورترین مدت بین سه حیض و چهار ماه و ده روز است.
دلیل:



زیرا نکاح در حق این زن، برای ارث بردن باقی محسوب شده است،

پس احتیاطاً در مورد عدّت نیز باقی محسوب می‌شود. (الهدایه

ج ۲۷۵ ص ۲)

مسئله ۱۲۳ ▶ این نوع طلاق را طلاق فار گویند؛ یعنی کسی که برای ارث ندادن به زنش وی را طلاق می‌کند و برای جلوگیری از عمل وی تا وقت انقضای عدّت حکم طلاق جاری کرده نشود.

مسئله ۱۲۴ ▶ در مسئله‌ی فوق اگر طلاق رجعی دهد، عدّت وی عدّت موت است.

دلیل:

زیرا نکاح تا انقضای عدّت طلاق رجعی قطعاً باقی است و زنی که شوهرش فوت کند عدّتش چهار ماه و ده روز است. (الهدایه

ج ۲۷۵ ص ۲)

مسئله ۱۲۵ ▶ اگر زنی حیض نمی‌بیند و عدّتش را به ماه شروع کند و بعد حیض ببیند، باید عدّش را به حیض بگذراند.

دلیل:

زیرا با عودت حیض حکم آیسه بودن زن باطل می‌شود و عدّت وی به ماه جانشین عدّت به حیض بود و با آمدن حیض جانشین وی ساقط می‌شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

مسئله ۱۲۶ ◀ اگر زنی برای عدّت یک حیض ببیند و بعداً حیض نبیند، باید عدّتش را به ماه بگذراند.

دلیل:

زیرا اصل و جانشین نباید باهم اجرا شوند. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۳) یعنی عدّت به حیض است و اگر حیض نبیند به ماه است. پس سه حیض اصل عدّت است و سه ماه جانشین حیض؛ پس باهم جمع کرده نشود.

مسئله ۱۲۷ ◀ اگر زنی در مدت عدّت با شبههای وطی شود، بر روی عدّتی دیگر واجب است.

مسئله ۱۲۸ ◀ و عدّت دوم با عدّت اول تداخل می‌شود؛ یعنی وقتی عدّت اول تمام شود بعضی از عدّت دوم گذشته است. دلیل:

زیرا سبب وجوب عدّت تجدید شده است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۳) زیرا عدّت برای مطمئن شدن از عدم حاملگی است.

مسئله ۱۲۹ ◀ زمان شروع عدّت نکاح فاسد از زمان تفریق آن‌ها آغاز می‌شود و همچنین بعد از قصد شوهر بر ترک وطی زن شروع می‌شود.

دلیل:

زیرا تمکین زن بر وطی از روی شبهه جانشین حقیقت وطی می‌شود؛
 زیرا وطی امری مخفی است پس احتیاطاً عدّت از وقت جدایی آنان
 شروع می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۷۵)

مسئله ۱۳۰ ▶ شرط نیست که زن به پایان رسیدن عدّت را بداند؛ مثلاً
 شوهر وی را طلاق داده باشد و زن از طلاقش خبر نداشته باشد و از
 طلاقش سه حیض گذشته باشد.
 دلیل:

زیرا عدّت مهلتی است برای اطمینان از عدم حاملگی و آن باگذشت
 زمان مشخص می‌شود و نیاز به علم زن به طلاق و عدّت ندارد.
 (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۲۴۸)

مسئله ۱۳۱ ▶ اگر زنی معنده از طلاق بائن را شوهرش قبل از اتمام عدّتش
 نکاح کند و بعد از نکاح و قبل از نزدیکی وی را طلاقی دیگر دهد، در
 این صورت بر وی عدّتی دیگر بعد از تمام شدن عدّت اول واجب است
 و بر عهده‌ی شوهرش مهر تام واجب است.

دلیل:

زیرا وطی، تحویل گرفتن زن و قبض وی محسوب می‌شود و این زن
 در زمان نکاح دوم در دست وی می‌باشد؛ زیرا قبل از نکاح دوم با وی

نزدیکی داشته است و اثر آن که همان عدّت است هنوز باقی است؛

پس در نکاح دوم نیز زن قبض شده محسوب می‌شود. (تبیین الحقائق

ج ۳ ص ۳۴)

معتده: زنی که در حال گذراندن مدت عدّتش است.

مسئله ۱۳۲) اگر زن ذمی را ذمی (شوهرش) طلاق دهد، بر وی عدّت نیست مگر اینکه حامله باشد.

دلیل:

زیرا وجوب عدّت به خاطر حق شرع است و یا به خاطر حق شوهر و آنان اهل خطاب شرع نیستند و شوهر وی به عدّت اعتقادی ندارد و ما مأمور هستیم که با اعتقاد آنان کاری نداشته باشیم. (درر الحكم

ج ۱ ص ۴۰۴)

مسئله ۱۳۳) اگر زن حربیه از دار کفر به دار اسلام بیاید و مسلمان شود، بر وی نیز عدّت نیست مگر اینکه حامله باشد.

دلیل:

قرآن کریم: بر شما گناهی نیست آنان را نکاح کنید. (سوره ممتحنه/۱۰) در اینجا مطلق است؛ یعنی گذراندن عدّت را مطرح

نکرده است؛ و وضع حمل برای این است که در شکم وی بچه‌ای وجود دارد که نسبش معلوم است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۴)

مسئله ۱۳۴ ▶ زن معتده از طلاق بائن و همچنین معتده‌ی عدّت موت، اگر مسلمان و بالغ باشد باید ماتم بگیرد؛ و طریقه‌ی ماتم گرفتن این است: آرایش را ترک کند و از پوشیدن لباس‌های رنگ‌شده با زعفران و عصفر امتناع نماید و کرم و حناء و عطر و سرمه استعمال نکند. دلیل:

رسول الله ﷺ: بر زنی که به الله حجّة و آخرت ایمان دارد ماتم گرفتن بیش از سه روز حلال نیست مگر اینکه میّت شوهرش باشد و آن چهار ماه و ده روز است. (فتح القدیر ج ۴ ص ۳۱۳ - مسند امام احمد ج ۴ ص ۵۱ - مسند البزار ج ۱۲ ص ۱۸۱)

رسول الله ﷺ: زنی که شوهرش فوت شده باشد لباس‌های معصفر و زیور نپوشد و سرمه و خضاب نیز استفاده نکند. (المبسوط للسرخسی ج ۴ ص ۱۲۵ - السنن الصغیر للبیهقی ج ۳ ص ۱۶۵ - مسند امام احمد

ج ۴ ص ۲۰۵ - سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۹۲)

عصفر: نام گلی است که با آن لباس رنگ می‌کردند و زرد بوده است.

مسئله ۱۳۵ ◀ اگر برای استفاده از سرمه و مانند آن معذور باشد، می‌تواند استفاده کند.

دلیل:

زیرا وی مجبور به استفاده از آن است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۸)

مسئله ۱۳۶ ◀ بر معتقد نکاح فاسد ماتم لازم نیست.

دلیل:

زیرا ماتم، برای نشان دادن از دست رفتن نعمت نکاح است و در اینجا چنین نعمتی وجود ندارد تا بر فوت آن ماتم بگیرد. (الهدایه

ج ۲ ص ۲۷۸)

مسئله ۱۳۷ ◀ از زن معتقد نباید خواستگاری شود ولی می‌توان با تعریض (کنایه) به وی قصد خود را بیان کرد.

دلیل:

قرآن کریم: بر شما گناهی نیست در آنچه به تعریض به معتقد می‌گویید....؛ و لکن وعده سری ندهید. (سوره بقره ج ۲ ص ۲۷۹)

رسول الله ﷺ: وعده‌ی سری یعنی وعده‌ی نکاح. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۹)

مسئله ۱۳۸ ◀ معتقد عدّت طلاق رجعی و بائن نباید از خانه خارج شوند.

دلیل:

قرآن کریم: آنان (مطلقه) را از خانه بیرون نکنید و آن‌ها هم خارج نشوند. (سوره طلاق ۱)

مسئله ۱۳۹ \blacktriangleleft زن معتده‌ی عدّت موت می‌تواند در روز و شب خارج شود ولی باید در خانه بخوابد.
دلیل:

زیرا نفقه‌ی این زن بر گردن کسی نیست؛ پس مجبور است که از خانه خارج شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۹)

مسئله ۱۴۰ \blacktriangleleft زن عدّش را در خانه‌ای می‌گذراند که در هنگام طلاق یا موت در آن بوده است مگر اینکه بیرون کرده شود و یا از تلف شدن اموالش ترس داشته باشد و یا اجاره خانه را نتواند بپردازد.
دلیل:

قرآن کریم: آنان را از خانه‌هایشان خارج نکنید و آن‌ها نیز خود خارج نشوند. (سوره الطلاق ۱)؛ و خانه‌هایشان همان است که آنان ساکن شده‌اند. (المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۳۴)

مسئله ۱۴۱ \blacktriangleleft معتده‌ی طلاق بائن اگر با شوهرش در یک اتاق هستند، باید بین آن‌ها حائلی گذاشته شود.
دلیل:

زیرا این زن و مرد برای یکدیگر نامحرم هستند و برای اینکه خلوت با نامحرم نباشد، بین آن‌ها پرده یا حائلی گذاشته می‌شود. (فتح القدیر

ج ۴ ص ۳۴۵)

مسئله ۱۴۲) اگر اتاق برای دو نفر تنگ باشد، پس بهتر است که شوهر از آن بیرون رود.
دلیل:

زیرا سکونت زن در آن واجب است و سکونت مرد مباح؛ پس خروج مرد بهتر است. (العنایه ج ۴ ص ۳۴۵)

مسئله ۱۴۳) اگر شوهر فاسق باشد، باید بین آن دو یک نفر که قدرت مانع شدن از نزدیکی آنان را داشته باشد به عنوان حائل باشد.
دلیل:

زیرا با وجود این زن که قدرت منع دارد، مقصود از حائل حاصل می‌شود.
(العنایه ج ۵ ص ۶۲۹)

مسئله ۱۴۴) اگر در مسافرت زن را طلاق دهد و یا شوهر بمیرد، در این صورت اگر فاصله‌اش با شهر مقصد و شهر خودش مسافت سفر باشد و با شهری دیگر کمتر از آن دو، پس زن برای گذراندن عدّتش به آن شهر نزدیک‌تر برود.



مسئله ۱۴۵ ▶ و اگر چنین نباشد یعنی به هر کدام مسافت سفر باشد، زن مخیر است که هر جا که خواست عدّتش را بگذراند، چه اینکه همراه وی ولی اش باشد و یا که خیر و برگشتن به خانه بهتر است.

مسئله ۱۴۶ ▶ اگر این اتفاق در شهر رخ دهد، عدّتش را در همان شهر بگذراند.

دلیل:

زیرا سفر در طول مدت عدّت حرام است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۰)

مسئله ۱۴۷ ▶ بعد از گذراندن عدّت باید همراه با ولی اش برگردد.

دلیل:

زیرا سفر بدون محرم برای زن حرام است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۰)

فصل حضانت:

مسئله ۱۴۸ ▶ حق نگهداری بچه (حضرانت) به مادر می‌رسد ولی اجباری بر مادر نیست؛ چه مادر مطلقه باشد و یا نباشد.

دلیل:

زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: این پسرم است که شکمم برایش طرف بود و آغوشم برایش مأوى بود و پستانم برایش سقاء (آبخور) بود و پدرش می‌خواهد که او را از من بگیرد. رسول الله ﷺ جواب

دادند: تو او را أَحَقْ هستی تا وقتی که به نکاح کسی دربیایی. (الاختیار

لتعلیل المختار ج ۱۴ ص ۲۵۵ - مسند امام احمد ج ۶ ص ۲۵۵ - معرفه

السنن و الاثار ج ۱۱ ص ۳۰۳)

حضرت عمر رضی الله عنه با زنش در مورد حضانت کودکشان اختلاف کردند و

برای حکمیت به نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه آمدند و حضرت ابوبکر رضی الله عنه

چنین حکم کردند: ای عمر رضی الله عنه آب دهان مادرش از عسل و شهدی

که تو به او می‌دهی بهتر است، پس بگذار نزد وی باشد تا وقتی که

بزرگ شود؛ و این واقعه در حضور بسیاری از صحابه رضی الله عنه بوده است.

(الاختیار لتعلیل المختار ج ۱۴ ص ۲۶۶ - نصب الرایه ج ۳ ص ۲۶۶)

المبسوط للسرخسی ج ۵ ص ۲۰۷ - مصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۱۵۴)

آزادی و عدالت اسلام را نظاره کنید و یاد بگیرید.

مسئله ۱۴۹) < بعد از مادر، حق حضانت به مادر مادر بچه می‌رسد و رو به بالا.

دلیل:

با توجه به روایات فوق، اصل در حضانت جهت مادری کودک است.

(الاختیار لتعلیل المختار ج ۱۴ ص ۱۵۱)

رسول الله ﷺ: خاله در حکم مادر است. (مسند امام احمد ج ۱ ص ۴۹۹ -

شرح معانی اثار ج ۴ ص ۴۰۰ - الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۵ -

مجمع الزوائد ج ۴ ص ۳۲۳)

مسئله ۱۵۰ ▶ بعد از اینها به مادر پدر بچه می‌رسد.

مسئله ۱۵۱ ▶ بعد از وی، به خواهر تنی (پدر و مادر آن‌ها یکی باشد) می‌رسد.

مسئله ۱۵۲ ▶ و بعد به خواهر مادری بچه می‌رسد.

مسئله ۱۵۳ ▶ و بعد از اینها به پدر می‌رسد.

مسئله ۱۵۴ ▶ و بعد از پدر به خاله‌اش می‌رسد مانند ترتیب ذکر شده در مورد خواهر.

مسئله ۱۵۵ ▶ و بعد از خاله به عمه می‌رسد.

مسئله ۱۵۶ ▶ و در همه‌ی این‌ها آزاد بودنشان شرط است.

مسئله ۱۵۷ ▶ به امّه (کنیز) و امّ ولد حق حضانت نمی‌رسد. دلیل:

زیرا ولایت این افراد بر کسی دیگر ثابت نیست. (الاختیار لتعلیل

المختار ج ۴ ص ۱۶)

مسئله ۱۵۸ ▶ طفل دختر ذمی در ترتیب حضانت مانند مسلمان است تا وقتی که عقلش به دین برسد.

مسئله ۱۵۹ ◀ اگر مادرِ دختر با کسی غیر محرم با دخترش ازدواج کند، حق حضانتش ساقط نمی‌شود.

مسئله ۱۶۰ ◀ اگر با محرم دختر ازدواج کند حق حضانت ساقط نمی‌شود و مثال آن این است که مادرِ دختر با عمومی دختر ازدواج نماید و یا مادربزرگ مادری با پدربزرگ پدری ازدواج نماید.

دلیل:

در احادیثی که در اول این فصل ذکر شد، مادر تا وقتی که ازدواج کند اولی بود. (الاختیار لتعليق المختار ج ۱۴ ص ۴ - مسند امام احمد ج ۲۵۵ ص ۲۵۵ - معرفة السنن و الآثار ج ۱۱ ص ۳۰۳)

و با ازدواج با محرم جفاء و ظلمی به کودک نخواهد رسید. (الاختیار لتعليق المختار ج ۱۴ ص ۱۵)

مسئله ۱۶۱ ◀ اگر نکاحی که به سبب آن حق ساقط شده بود برداشته شود، حق حضانت نیز بر می‌گردد.

دلیل:

زیرا مانع حضانت بر طرف شده است. (الاختیار لتعليق المختار ج ۱۴ ص ۱۵)



مسئله ۱۶۲ ▶ بعد از کسانی که حق حضانت برایشان ثابت شد و ذکر شده، حق حضانت به عصبات به ترتیب عصبه بودن می‌رسد ولی دختر را به عصبه‌ی غیر محرم سپرده نمی‌شود.
دلیل:

زیرا ولایت وی به خاطر قرابتی که دارند به عصبات می‌رسد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۱۶ ص ۱۶)

زیرا در سپردن به نامحرم، خطر وقوع در عمل حرام، وجود دارد و برای جلوگیری از آن، به وی سپرده نشود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۱۶ ص ۱۶)

عصبه‌ی غیر محرم، مانند مولی العتاقه (کسی که وی را آزاد نموده است) و مانند پسرعمو.

مسئله ۱۶۳ ▶ همچنین به فاسق لامبلاط (ماجن) نیز سپرده نشود.
دلیل:

زیرا از عمل فسق وی در امان نخواهد بود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۱۶ ص ۱۶)

فاسق ماجن: کسی که از هیچ کار زشتی روی گردان نیست.

مسئله ۱۶۴ ▶ طفل حق انتخاب ندارد.

دلیل:

زیرا وی نارسیده است و نمی‌تواند نظر درستی داشته باشد؛ به خاطر اینکه وی هر کسی را که پیش وی بتواند بازی کند را انتخاب خواهد کرد. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

و صحابه رضی الله عنہم اختیار را به کودک نسپرده‌اند. (النافع الكبير شرح جامع الصغیر ج ۱ ص ۲۳۷ - تبیین الحقائق ج ۳ ص ۴۹)

مسئله ۱۶۵ ↗ مادر و مادر بزرگ احق به حضانت هستند؛ تا زمانی که طفل بخورد و بیاشامد و خودش بپوشد و استنجاء کند و برای دختر تا زمان حیض دیدنش.

دلیل:

زیرا بعد از مستقل شدن در کارهای شخصی، کودک نیاز به ادب و فرهنگ مردانه دارد و پدر بر این امور واردتر است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

و دختر بعد از استقلال نیاز به شناخت آداب زنان دارد و در این کار زنان واردتر هستند و بعد از بلوغ احتیاج به نگهداری و صیانت دارد و در این کار پدر بهتر است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

مسئله ۱۶۶ ▶ و از امام محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا وقت مشتهاء شدن دختر، حق حضانت به مادر و مادربزرگش می‌رسد.
دلیل:

زیرا از این زمان به بعد احتیاج به صیانت پیدا می‌کند. (الهدایه ج ۲۸۴)

مشتهاء: سنّی که در آن دیگران به دختر به چشم کسی که قابلیت نکاح شدن دارد نگاه کنند.

مسئله ۱۶۷ ▶ و این قول امام محمد صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر فساد زمان، مورد فتوا است.

مسئله ۱۶۸ ▶ حق حضانت اشخاصی غیر از مادر و مادربزرگ فقط تا زمان مشتهاء شدن دختر ثابت است.
دلیل:

زیرا این افراد حق به خدمت گرفتن آنان را ندارند. (الهدایه ج ۲۸۴)

مسئله ۱۶۹ ▶ زن مطلقه به غیر از وطنی که در آنجا نکاح شده بود حق مسافرت با طفlesh را ندارد و این حق مسافرت به وطن نیز فقط برای مادر ثابت است نه کسی دیگر.
دلیل:

زیرا در بردن کودک به مسافرت، به پدر ضرر دوری از کودک می‌رسد
مگر به شهری که نکاح صورت گرفته که در این صورت عرفاً و شرعاً
مکان اصلی آنان محسوب می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

فصل مدت حمل، مدت حاملگی:

مسئله ۱۷۰ ▶ اقل مدت حمل شش ماه است و اکثر مدت آن دو سال
می‌باشد.
دلیل:

از ابن عباس رضی اللہ عنہ چنین روایت شده است که در قرآن مدت حمل چنین
بیان شده است و توضیح آن در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی احقاف، مدت حمل و
مدت رضاع را سی (۳۰) ماه مشخص نموده است و در آیه‌ی ۱۴
سوره‌ی لقمان مدت رضاع را دو سال ذکر کرده است؛ پس وقتی دو
سال را از سی ماه کم کنیم شش ماه می‌ماند و آن مدت حمل است.

(بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۱)

مسئله ۱۷۱ ▶ و اکثر مدت حمل دو سال است.
دلیل:



حضرت عایشه رضی اللہ عنہا: حمل بیش از دو سال در رحم مادرش، حتی به قدر تغییر سایه‌ی دوک ریسندگی نمی‌ماند. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۱ - سنن الدارقطنی ج ۴ ص ۴۹۹) یعنی لحظه‌ای بیشتر از دو سال در شکم مادر نمی‌ماند.

مسئله ۱۷۲ ▶ اگر معتقد‌ی طلاق رجعی فرزندی بیاورد که هرچند بیش از دو سال شده باشد، نسب فرزند ثابت می‌شود و رجعت از طلاق نیز ثابت می‌شود. این در صورتی است که زن اقرار به تمام شدن عدّت نکرده باشد.

دلیل:

زیرا به وجود آمدن بچه به وسیله‌ی نزدیکی حاصل می‌شود و نزدیکی شوهر با زن مطلقه‌ی رجعی حلال است و زن نیز اقرار به انقضای مدت عدّت نکرده است؛ پس بر این حمل می‌شود که شوهرش با وی نزدیکی داشته است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۳)

مسئله ۱۷۳ ▶ و اگر در کمتر از دو سال از وقت طلاق فرزند بیاورد، نسب فرزند ثابت می‌شود ولی رجعت ثابت نمی‌شود.

دلیل:

از آنجاکه جنین تا دو سال می‌تواند در رحم مادرش بماند، پس بر علوق قبل از عدّت و در وقتی که نکاح باقی است حمل می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۳)

مسئله ۱۷۴ ◀ اگر معتقد‌ی طلاق بائن باشد، در این صورت اگر در کمتر از دو سال از وقت طلاق فرزند بیاورد، نسب ولد ثابت می‌شود.
دلیل:

زیرا جنین تا دو سال در رحم مادر باقی می‌ماند و این بچه حمل بر این می‌شود که قبل از شروع عدّت علوق حاصل شده است؛ زیرا با حمل بر این، این نتیجه به دست می‌آید که به طریق حلال حادث شده است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۲)

مسئله ۱۷۵ ◀ و اگر بعد از دو سال از وقت طلاق فرزند بیاورد، نسب ولد ثابت نمی‌شود مگر اینکه زوج ادعای فرزند برای خودش کند. در این صورت وطی وی را به حساب نزدیکی از روی شبّه در عدّت حمل کرده می‌شود.
دلیل:

زیرا این شخص خود آن را بر خود لازم کرده است (درر الحكم ج ۱ ص ۴۰۶) و حمل بر وطی از روی شبّه به خاطر دفع فعل حرام از مسلمان است.



مسئله ۱۷۶ ▶ اگر کسی فرزند آوردن زنش را انکار کند، با شهادت دادن یک زن ولادت ثابت می‌شود.
دلیل:

در اموری که کسی غیر از زنان بر آن اطلاع نمی‌یابند، به شهادت یک زن اعتماد کرده می‌شود. (لسان الحکام ج ۱ ص ۲۴۶)

فصل نفقة:

مسئله ۱۷۷ ▶ بر گردن زوج نفقة و سکنی و لباس به نفع زوجه ثابت می‌شود، هرچند زوج صغیر بوده و قادر بر نزدیکی نباشد.
در مورد نفقة و سکنی و لباس فرقی ندارد که زن مسلمان باشد یا کافر و یا کبیره و یا صغیره، به شرطی که صلاحیت نزدیکی را داشته باشد.

دلیل:
قرآن کریم: پس کسانی که وسعت معیشت دارند به اندازه‌ی وسع خویش نفقة دهند و کسی که تنگدست است به اندازه‌ای که الله ﷺ به وی عطا کرده است بدهد. (سوره الطلاق/۷)

قرآن کریم: و بر کسی که به خاطرش فرزند آورده است یعنی پدر

لازم است که خوراک و پوشانک مادر را بدهد. (سوره بقره / ۲۳۳)

رسول الله ﷺ: به نفع زنان بر شما لازم است که رزق و پوشانک آنان را

به نیکی بپردازید. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۵ - سنن ابن ماجه ج ۴ ص ۲۶۱)

مسئله ۱۷۸ ◀ مقدار نفقة به اندازه‌ی فقیر یا غنی بودن زوجین می‌باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ به امّ معاویه رضی الله عنه که از نفقة ندادن شوهرش شکایت کرد

فرمودند: از اموال وی به اندازه‌ای که کفایت تو و کودکت را کند بگیر؛

به اندازه‌ی میانه. (البنایه ج ۵ ص ۶۶۱ - صحیح ابن حبان ج ۱۰ ص ۶۸ -

مسند البزار ج ۱۸ ص ۱۰۰)

مسئله ۱۷۹ ◀ اگر زوجین هر دو غنی باشند، نفقة‌ی غنی واجب می‌شود.

مسئله ۱۸۰ ◀ اگر هر دو فقیر باشند، نفقة‌ی فقیر بر زوج واجب است.

مسئله ۱۸۱ ◀ اگر یکی از زوجین فقیر و دیگری غنی باشد، نفقة‌ی بین فقیر و غنی واجب است.

مسئله ۱۸۲ ◀ اگر زوجه در خانه‌ی پدرش باشد، باز نفقة‌ی وی واجب است و یا مريض باشد در حالی که در خانه‌ی زوج باشد.

دلیل:

زیرا بعد از اینکه عقد نکاح صحیح جاری شد، نفقة‌ی زوجه بر زوج واجب است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۳)

مسئله ۱۸۳  اگر زوجه از سر ناسازگاری از خانه‌ی زوج خارج شود، نفقة‌ی زوج واجب نیست.
دلیل:

زیرا ناسازگاری از طرف زن یافت شده است و خود وی بوده که از دادن حق زوج امتناع می‌کند. (البنياًه ج ۵ ص ۶۶)

مسئله ۱۸۴  همچنین اگر زوجه به خاطر بدھی محبوس باشد، نفقة‌ی زوج واجب نیست.
دلیل:

زیرا محبوس بودن از طرف خود زن یافت شده و بدین‌وسیله از تسلیم خود به زوج جلوگیری نموده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۶)

مسئله ۱۸۵  اگر زوجه در خانه‌ی پدرش مریض باشد، نیز بر زوج نفقة‌ی واجب نمی‌شود.
دلیل:

زیرا وی در تسلیم شوهرش نمی‌باشد. (مجمع الانہر ج ۱ ص ۴۸۹)

مسئله ۱۸۶  اگر کسی زوجه را غصب کند، نفقة‌ی بر زوج واجب نمی‌شود.
دلیل:

زیرا نفقة زن بر زوج، به خاطر در اختیار زوج بودن می‌باشد و با

غصب، این امر از بین رفته است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۴)

مسئله ۱۸۷ ◀ اگر زوجه به حج برود و زوج همراهش نباشد، نفقة بر زوج
واجب نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در تسليم زوج بودن به وسیله خود زوجه از بین رفته است. (درر

الحکام ج ۱ ص ۴۱۴)

مسئله ۱۸۸ ◀ اگر زوجه همراه با زوج به حج برود، بر زوج نفقة واجب
نمی‌شود مانند آنچه در خانه واجب بود و نفقة سفر و همچنین کرایه
بر زوج واجب نیست.

دلیل:

زیرا وی در تسليم زوج می‌باشد و واجب در مقابل این تسليم، همان

نفقة حضر می‌باشد ولی مخارج سفر و غذای سفر را خود زوجه

باعث شده است و مخارج آن بر عهده خودش می‌باشد. (بدائع

الصناعع ج ۴ ص ۲۰)

مسئله ۱۸۹ ◀ اگر زوج غنی باشد، بر وی واجب است که نفقة یک خادم
برای زوجه را بدهد.

دلیل:



زیرا برآورده کردن کفایت زوجه بر زوج واجب است و از جمله کفایات،

یک خادم می‌باشد. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۴)

مسئله ۱۹۰ ▶ به خاطر عاجز بودن زوج از تأمین نفقة، نباید آن‌ها را جدا نمود.

دلیل:

زیرا در جدا شدن ابطال حق زوج می‌باشد و در عاجز شدن از نفقة

فقط تأخیر حق زوجه می‌باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۶)

مسئله ۱۹۱ ▶ اگر زوج از تأمین نفقة عاجز باشد، قاضی به زوجه امر می‌کند که به حساب زوج دین کند (به اصطلاح عامیانه نسیه بگیرد).

دلیل:

زیرا با بدھی به حساب زوج، در صورت زنده‌بودن پرداخت آن بر

عهدھی وی می‌باشد و با فوت زوج در ماترک وی می‌باشد. (الاختیار

لتعلیل المختار ج ۴ ص ۶)

مسئله ۱۹۲ ▶ اگر بر زوجی نفقة‌ی زمان فقر واجب گردانده شده باشد و وی غنی گردد، باید نفقة‌ی طبقه‌ی غنی را تکمیل نماید. این در صورتی است که زوجه آن را تقاضا کند.

دلیل:

زیرا مقدار نفقه به اندازه‌ی وسع زوج می‌باشد و وسع حالی است که دائماً در حال تغییر است؛ پس در هر حال که باشد به فراخور آن نفقه واجب می‌شود، پس زوجه حق دارد که طلب اتمام حق را نماید. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)

مسئله ۱۹۳ ◀ اگر زوج نفقه‌ی مدتی را نپرداخته باشد، بر وی نفقه‌ی روزهای گذشته واجب نیست مگر اینکه قاضی آن را فرض کرده باشد و یا به چیزی باهم توافق کرده باشند. این در صورتی است که هر دو زنده باشند.

دلیل:

زیرا نفقه، صله‌ی رحم است و عوض چیزی نیست؛ پس برای گذشته واجب نمی‌شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)

مسئله ۱۹۴ ◀ اگر یکی از زوجین فوت شود، نفقه نیز ساقط می‌شود مگر اینکه زوجه با امر قاضی قرض کرده باشد که در این صورت باید آن را پردازد.

دلیل:

زیرا صله با فوت یکی از طرفین ساقط می‌شود و نفقه نیز صله است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)



مسئله ۱۹۵ ▶ اگر زوج نفقة مدتی را پیش پرداخت کند و قبل از اتمام مدت فوت شود، لازم نیست که بر زوج برگردانده شود.
دلیل:

زیرا نفقة صله است و در صله رجوع نیست. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)
صله، صلت: عطا و بخشش، انعام، جایزه.

مسئله ۱۹۶ ▶ اگر زوج بنده باشد، برای تأمین نفقة هرچند بار که باشد فروخته می‌شود و برای بدھی غیر از نفقة فقط یک بار فروخته می‌شود.
دلیل:

زیرا این بدھی است که بر گردن خود بنده است و سبب آن نیز تحقق یافته است و ارباب وی به این امر اجازه داده است. (درر الحکام

ج ۱ ص ۴۱۵)

و بدھی‌های دیگر یک بدھی هستند و تجدید نمی‌شوند ولی بدھی نفقة هر روز در حال تجدید شدن می‌باشد. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)

مسئله ۱۹۷ ▶ بر زوج واجب است که زوجه را در اتاقی که کسی از اهل زوج در آن نباشد اسکان دهد و هرچند این اهل زوج فرزند زوج از زوجه‌ای دیگر باشد، مگر اینکه زوجه اجازه دهد.
دلیل:

قرآن کریم: آنان را، سکنی، دهید، درجایی که خودتان سکونت دارید و

و سعتان می‌رسد. (سوره الطلاق/۶)

زیرا سکنی از مایحتاج زوجه می‌باشد و آن بر زوج واجب است و با

شریک گرداندن کسی دیگر به زوجه ضرر وارد می‌شود؛ از قبیل

آرامش نداشتن. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۵۸)

مسئله ۱۹۸ ◀ اگر اتاق دارای قفل باشد، یک اتاق از خانه کافی است.

دلیل:

زیرا مقصود از سکنی با این اتاق تأمین می‌شود. (تبیین الحقائق

ج ۳ ص ۵۸)

مسئله ۱۹۹ ◀ زوج می‌تواند از داخل شدن والدین زوجه به اتاق ممانعت کند

و همچنین از ورود فرزند زوجه که از این شوهر نباشد.

دلیل:

زیرا ملک منزل از آن شوهر می‌باشد و وی را حق منع ثابت است.

(بدائع الصنائع ج ۴ ص ۲۳)

مسئله ۲۰۰ ◀ زوج حق منع از نظر (نگاه کردن) کردن والدین و فرزندش

به زوجه را ندارد و همچنین حق منع از صحبت کردن را نیز ندارد.

دلیل:

زیرا وی را در منع نظرِ محارم حقی ثابت نیست مگر اینکه در آن ترسِ وقوعِ فتنه‌ای باشد که در این صورت برای وی حق منع نظر ثابت است. (بدائع الصنائع ج ۴ ص ۲۳)

مسئله ۲۰۱ ▶ گفته شده است که از دخول والدین و رفتن زوجه به زیارت والدینش در هر جمعه منع کرده نشود.

مسئله ۲۰۲ ▶ محرمی غیر از والدین نیز در سال یک‌بار حق زیارت زوجه را دارند. و این فتوا را بهتر دانسته‌اند.

مسئله ۲۰۳ ▶ اگر کسی از خانه غائب باشد، پس اگر اموالی داشته باشد که از جنس نفقة باشد، در این صورت نفقة‌ی زنش و طفlesh و والدینش را از این اموال تأمین کرده می‌شود و برای این کار حکم قاضی لازم است.

دلیل:

زیرا نفقة‌ی آنان توسط حکم قاضی بر شخص غائب واجب می‌شود.

(مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۹۴)

مسئله ۲۰۴ ▶ این در صورتی است که نزد کسی امانتی، گذارده و یا در دست «مضارب» اموالی داشته باشد و یا این غائب را مديونی، باشد که به بدھی خود، معترف است و همچنین اعتراف می‌کند که این زن، زوجه‌ی غائب می‌باشد و یا قاضی آن را بداند و زوجه باید قسم یاد

کند که زوج نفقة‌ی وی را نداده است و قاضی زوجه را بر مال کفیل گرداند.

دلیل:

زیرا ممکن است که شخص غائب نفقة را پرداخته باشد و یا وی را طلاق داده و عدّتش تمام شده باشد و یا نشوزی از زوجه سرزده باشد.

(مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۹۴)

نشوز: ناسازگاری بهناحق.

مسئله ۲۰۵ ◀ با اقامه‌ی دعوای زوجه مبنی بر اینکه همسرش غائب است، نفقة از مال غائب داده نمی‌شود.

مسئله ۲۰۶ ◀ اگر زوج غائب مالی به‌جا نگذاشته باشد و زوجه شاهد بیاورد تا برایش نفقة فرض کرده شود، در این صورت قاضی نفقة فرض نکند بلکه زوجه را امر کند که قرض بگیرد و حکم نفقة نکند.

دلیل:

زیرا این حکم کردن برعلیه شخص غائب است و آن جایز نیست.

(مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۹۵)

مسئله ۲۰۷ ◀ امام زفر رضی‌الله‌عنه گفته است که به نفقة حکم کند ولی به نکاح حکم نکند؛ و عمل قضاات در این زمان به خاطر نیاز به این حکم، بر گفته‌ی امام زفر رضی‌الله‌عنه است.



مسئله ۲۰۸ ▶ نفقه و سکنی ثابت است برای: ۱) مطلقه‌ی طلاق رجعی در زمان عدّت. ۲) مطلقه‌ی طلاق بائن در زمان عدّت. ۳) زنی که بدون معصیت بین آن‌ها جدا کرده شده باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: برای مطلقه‌ی سه طلاق نفقه و سکنی ثابت است.

(مرقاہ المفاتیح ج ۵ ص ۲۱۷۹)

از حضرت عمر رضی اللہ عنہ: بر مطلقه سکنی و نفقه واجب است و به خاطر قول یک زن که معلوم نیست دروغ می‌گوید یا راست، امر کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ را ترک نمی‌کنیم. (البنایه ج ۵ ص ۶۹۱ - سنن الدارقطنی ج ۵ ص ۴۲)

تفریق (جدا کردن) برای غیر معصیت: مانند زنی که از اختیار زمان آزادی استفاده کرده باشد و یا از اختیار زمان بلوغ استفاده کرده و جداسده باشد و همچنین تفریق به خاطر عدم کفایت.

اختیار آزادی: اگر کنیزی در وقت کنیز بودن توسط مالک خود با دیگری ازدواج کرده باشد، پس در وقت آزاد شدن این حق را دارد که از این مرد جدا شود.

اختیار بلوغ: اگر دختری در دوران کودکی توسط ولی غیر از پدر به نکاح کسی درآمده باشد، پس در وقت به سن بلوغ رسیدن این حق را دارد که از این شوهر جدا شود.

عدم کفایت: اگر دختری بدون اجازه‌ی ولی باکسی ازدواج کرده باشد که با خانواده‌ی دختر هم‌سطح نیستند، پس ولی حق فسخ این نکاح را دارد؛ مثلاً دختر یک فرد صالح و متدين به ازدواج یک فرد فاسق درآمده باشد.

مسئله ۲۰۹) برای زنی که در عدت فوت شوهر باشد و یا به خاطر معصیتی جداسده باشد، نفقه و سکنی ثابت نیست.
دلیل:

زیرا در صورت فوت شوهر، وی دیگر مالی ندارد تا با آن نفقه‌ی زوجه‌اش را بدهد و اموال وی از آن وارثانش می‌باشد.
و در صورت جدایی به خاطر معصیت، این زن مانند کسی است که با ناسازگاری از منزل زوج رفته باشد. (دررالحکام ج ۱ ص ۴۱۷)
مفرقه (جداسده) به خاطر معصیت مانند زنی که به خاطر مرتدشدن جداسده باشد و همچنین مانند زنی که با بوسیدن پسر زوج جداسده است.



مسئله ۲۱۰ ▶ اگر زنی در هنگام عدّت سه طلاقِ خود مرتد شود، حق نفقه و سکنی ساقط می‌شود ولی اگر پسر زوج را تمکین کند ساقط نمی‌کند.

تمکین: در اینجا قادر ساختن کسی بر وطی و اعمال مربوط به آن.
دلیل:

زیرا زن مرتد باید محبوس شود تا توبه کند و زنی که محبوس (زندانی) باشد وی را نفقه ثابت نیست. ولی با تمکین پسر زوج محبوس نمی‌شود؛ پس برای وی نفقه ثابت است. (درالحكام

ج ۱ ص ۴۱۷)

تمکین: قادر ساختن کسی برای همخوابی با خود.

مسئله ۲۱۱ ▶ نفقه‌ی طفل فقیر بر عهده‌ی پدرش است و کسی با وی در این وظیفه شریک نیست.

دلیل:

قرآن کریم: و بر کسی که به خاطرش فرزند آورده است، یعنی پدر، لازم است که خوراک و پوشاشان را بدهد. (سوره بقره / ۲۳۳)

زیرا در این آیه، رزق مادر به خاطر فرزند بر پدر فرزند واجب شده است؛ پس رزق فرزند به طریق اولی بر عهده‌ی پدر خواهد بود. (البنایه

ج ۵ ص ۶۹۴)

مسئله ۲۱۲ **◀** همچنین نفقةی والدين بر عهدهی فرزند است و همچنین نفقةی زنش نیز بر وی واجب است و دیگری را در آن شرکت نیست.
دلیل:

قرآن کریم: با آنان (والدين خود) به طرز شایسته‌ای رفتار کن.
(سوره لقمان ۱۶)

پس این رفتار شایسته نیست که خود در نعمت باشد و والدینش از گرسنگی بمیرند. (المبسوط للسرخسی ج ۵ ص ۲۲۶)

مسئله ۲۱۳ **◀** بر مادر شیر دادن به فرزند واجب نیست مگر اینکه شیر کسی غیر از مادر را نخورد که در این صورت واجب می‌شود.
مسئله ۲۱۴ **◀** پدر کسی را اجاره کند تا پیش مادرش به بچه شیر دهد.
دلیل:

زیرا نفقةی کودک بر عهدهی پدر است نه بر عهدهی مادر وی و شیر نیز نفقةی کودک است و اگر فقط شیر مادر خودش را بخورد، برای جلوگیری از هلاک کودک را بر شیر دادن اجبار کرده می‌شود.

(الجوهرة النيره ج ۲ ص ۸۹)

مسئله ۲۱۵ **◀** برای شیردادن فرزند در زمانی که در نکاح زوج باشد و یا در عدّت طلاق رجعی وی باشد، دادن اجرت شیردهی به مادر جایز نیست.

دلیل:

قرآن کریم: و مادران به فرزندان خود شیر می‌دهند. (بقره/۲۳۳)

در این آیه الله تعالی از طرف مادران خبر می‌دهد که آنان هستند که شیر می‌دهند و این خبر در حکم امر به شیر دادن است؛ یعنی مادران باید شیر دهند؛ پس شیر دادن واجب می‌شود و بر چیزی که واجب است، گرفتن اجر در مقابل آن جایز نیست. (المبسوط للسرخسی

ج ۱۵ ص ۱۲۸)

مسئله ۲۱۶ ▶ اگر در عدّت طلاق بائن باشد، در جواز اجرت دادن به مادر دو روایت است.

دلیل:

در روایتی که می‌گوید اجرت جایز است به این دلیل است که عقد نکاح در طلاق بائن از بین رفته است و در روایتی که می‌گوید اجرت جایز نیست به این دلیل است که اثر عقد نکاح در بعضی از جهات باقی است؛ مثلاً نفقه و سکنی تا اتمام عدّت بر عهده‌ی زوج باقی است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۹۱)

مسئله ۲۱۷ ▶ اجرت گرفتن مادر برای شیر دادن به بچه‌ی خودش بعد از تمام شدن عدّت صحیح است.

دلیل:

زیرا نکاح بالکل از بین رفته است و مادر وی نیز مانند غریبیه گشته است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۹۱)

مسئله ۲۱۸ ◀ زوجه می‌تواند برای شیر دادن به فرزند زوچش اجرت بگیرد. دلیل:

زیرا هیچ حقی بر عهده‌ی این زن در مورد فرزند شوهرش (فرزندی که از این زن نیست) ثابت نیست. (الهدایه ج ۲ ص ۲۹۱)

مسئله ۲۱۹ ◀ اگر مادر و غیر مادر اجرت مساوی درخواست کنند، مادر احقر است مگر اینکه مادر اجرت بیشتر درخواست کند. دلیل:

زیرا مادر بر فرزند خود از دیگران مهربان‌تر می‌باشد، پس در این کار برای کودک مصلحت است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۹۱)

مسئله ۲۲۰ ◀ نفقة‌ی دختر بالغ و پسر معلول، بر عهده‌ی پدر است و به این قول فتوی واقع است. دلیل:

زیرا صله‌ی رحم بین اقوام و خویشان نزدیک بر یکدیگر واجب است و دور یا نزدیک بودن خویشاوندی با ذی رحم محرم بودن تعیین

می شود و این اشخاص مذکور در مسئله‌ی فوق نیز نیازمند کمک هستند. (العنایه ج ۴ ص ۴۱۹)

مسئله ۲۲۱ ▶ اگر کسی غنی باشد یعنی بر وی صدقه‌ی فطريه واجب باشد، پس بر وی نفقه‌ی والدين فقيرش واجب می شود و اين وجوب بر دختر و پسر به طور مساوی واجب است. دليل:

زيرا واجب شدن نفقه به خاطر ارتباط ولادت بين آنها می باشد و در ولادت دختر و پسر باهم برابر هستند. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۹۹)

مسئله ۲۲۲ ▶ در مورد وجوب نفقه، قرابت و نزديک بودن به شخص و جزء بودن با وی معتبر است نه وارث بودن حقيقی؛ پس اگر فقيری دختری داشته باشد و پسر پسرش نیز باشد، پس نفقه‌اش بر دختر واجب است. دليل:

قرآن کرييم: بر عهده‌ی وارث وی نیز هست مثل آنچه بر پدر هست. (سوره بقره ۲۳۳/)

اين آيه طبق قرائت ابن مسعود رضي الله عنه (صحابي) چنین آمده است: «بر وارث ذي رحم محرم»، پس حکم اين قرائت ابن مسعود، ثابت است. (المبسوط للسرخسى ج ۵ ص ۲۲۳)

مسئله ۲۲۳ ◀ و همچنین اگر فقیری نوهی دختری داشته باشد و برادر نیز داشته باشد، نفقةاش بر نوهی دختری است.

دلیل:

زیرا فرزند دختر جزء شخص است؛ یعنی بین آن‌ها رابطه‌ی ولادت موجود است و با برادر در قرابت برابر هستند. (مجموع الانهر

ج ۱ ص ۵۰۰)

مسئله ۲۲۴ ◀ اگر ذی رحم محرم صغیر باشد و یا مؤنث بالغه فقیر باشد و یا مذکر معلول باشد و یا کور باشد، نفقة‌ی آن‌ها بر عهده‌ی وارثان به مقدار سهم‌الارث آنان است.

مسئله ۲۲۵ ◀ و در این مسئله اهلیت وارث بودن معتبر است نه حقیقت ارث بردن؛ پس نفقة‌ی فقیری که دایی و پسرعمو دارد، بر عهده‌ی دایی وی می‌باشد.

دلیل:

اهلیت ارث یعنی دین هر دو یکی باشد و حقیقت ارث بعد از فوت معلوم می‌شود؛ پس فقط اهلیت ارث کافی است. (درر الحکام

ج ۱ ص ۴۲۰)

مسئله ۲۲۶ ◀ اگر دو شخص دین‌های مختلف داشته باشند، نفقة‌ی آن‌ها بر یکدیگر واجب نمی‌شود به غیراز زوجه و اصول و فروع آن‌ها؛ یعنی

نفقةی این اشخاص گرچه دین‌های مختلف داشته باشند باز بر آن شخص واجب می‌گردد.

دلیل:

زیرا استحقاق نفقة مربوط به اهلیت ارث می‌باشد و با اختلاف دین اهلیت ارث از بین می‌رود.

نفقةی زوجه به خاطر عقد نکاح است و به اختلاف دین مربوط نمی‌شود.

قرآن کریم: هرگاه آن دو تلاش کنند که تو بر من (الله جل جلاله) شرک بورزی که تو از آن آگاهی نداری (که آنان مستحق عبادت نیستند) با آنان (والدین) در دنیا رفتار شایسته داشته باش. (سوره لقمان/۱۵)

در اینجا هرچند والدین بر کفر و شرک امر کنند، باز باید با آنان رفتار شایسته داشته باشند و آن با دادن نفقةی آن‌ها در صورت نیازمند بودن آنان است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۰)

مسئله ۲۲۷  بر شخص فقیر نفقةی کسی دیگر واجب نمی‌شود به‌غیراز نفقةی زوجه که با وجود فقیر بودن نیز بر زوج واجب است.

دلیل:

قرآن کریم: و کسی که تنگدست باشد، از هر چه الله ﷺ به او داده

است نفقه دهد. (سوره طلاق/۷)

مسئله ۲۲۸ ◀ و همچنین نفقهی فروع نیز واجب است.

دلیل:

قرآن کریم: بر عهده‌ی کسی که برایش فرزند آورده است (پدر) رزق

آنان است. (سوره بقره/۲۳۳)

مسئله ۲۲۹ ◀ نفقهی شخص غنی نیز بر عهده‌ی دیگری واجب نمی‌شود

به غیر از زوجه که با وجود غنی بودن زوجه، نفقه‌اش بر عهده‌ی زوج

است.

دلیل:

رسول الله ﷺ: نفقه و کسوت آنان (زنان) بر عهده‌ی شما است. (سنن

ابن ماجه ج۴ ص۲۶۱)

زیرا زن در اختیار زوج است و با این کار از کسب عاجز گردیده است.

(الاختیار لتعلیل المختار ج۴ ص۳)

مسئله ۲۳۰ ◀ پدر می‌تواند اموال پسرش را برای نفقه‌ی خود بفروشد، البته

اموالی غیر از زمین.

دلیل:

زیرا در غیبت فرزند، حق حفظ اموال فرزند به پدر می‌رسد و فروش اموال نوعی نگهداری از آن است و زمین برای نگهداری احتیاجی به فروش ندارد؛ پس حق فروش زمین را ندارد. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۶۵)

مسئله ۲۳۱ ▶ پدر برای وصول طلبش غیر از نفقه حق فروش اموال پسرش را ندارد.
دلیل:

زیرا حکم بر علیه غائب جایز نیست. (المبسوط للسرخسی ج ۵ ص ۲۳۶)

مسئله ۲۳۲ ▶ مادر حق فروش اموال پسرش برای نفقه را ندارد.
دلیل:

زیرا ولایت پدر بر اموال فرزند ثابت است ولی مادر را ولایت ثابت نیست؛ زیرا در کودکی ولایت فرزند به پدر می‌رسد نه به مادر، پس مقداری از اثر ولایت در حق بیع برای پدر باقی است. (المبسوط للسرخسی ج ۵ ص ۲۳۶)

مسئله ۲۳۳ ▶ اگر کسی کالایی را نزد شخصی دیگر به امانت بگذارد و این شخص بدون امر قاضی آن را صرف نفقه‌ی والدین آن شخص (امانت‌گذارنده) نماید، وی ضامن است.
دلیل:

زیرا وی بدون نیابت و بدون ولایت در اموال دیگری تصرف کرده است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۱)

مسئله ۲۳۴ ◀ اگر والدین شخصی اموال او را صرف نفقة‌ی خود کنند، ضامن نمی‌گردند.
دلیل:

زیرا نفقة‌ی آنان بر عهده‌ی فرزندشان است و آنان با این کار حق خود را گرفته‌اند. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۱)

مسئله ۲۳۵ ◀ اگر بر کسی نفقة‌ی شخص دیگری به‌غیراز زنش فرض گردانده شود و مدتی بدون پرداخت بگذرد، از وی ساقط است مگر اینکه قاضی امر به نسیه به حساب وی نموده باشد که در این صورت ساقط نمی‌شود.
دلیل:

زیرا وجوب نفقة برای دفع نیاز آنان بوده است و باگذشت زمان نیاز آنان برطرف شده است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۱)

مسئله ۲۳۶ ◀ نفقة‌ی مملوک (عبد و امه) بر سید وی می‌باشد. اگر سید از تأمین نفقة امتناع کند، پس مملوک خود کسب نماید و خرج کند و اگر از کسب عاجز باشد، بر سید دستور داده می‌شود که وی را بفروشد.

كتاب الأيمان (قسم):

قسم سه نوع است.

مسئله ۱) قسم غموس: قسم خوردن به عمد و دروغ بر انجام یا عدم انجام کار یا قولی در گذشته که حکم آن گناه است.

دلیل:

از رسول الله ﷺ درباره گناهان کبیره پرسیدند و ایشان ﷺ گناهان کبیره را شمردند که یکی از آنها قسم غموس است. (السنن الصغری للبیهقی ج ۴ ص ۹۷)

وجه نام گذاری قسم غموس این است که این نوع قسم، قسم خورنده را در آتش جهنم فرومی برد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۴۶) از ابن مسعود رض: ما قسم غموس را از جمله قسم‌هایی می‌شمردیم که در آن کفارت نیست. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۲۸)

مسئله ۲) قسم لغو: قسم خوردن بر انجام یا ترک کاری و یا قولی در گذشته به گمان اینکه حق است در حالی که ضد آن می‌باشد و حکم آن امید عفو از طرف الله ﷺ می‌باشد.

دلیل:

الله تعالی می‌فرماید: الله ﷺ شمارا به خاطر سوگنهای لغو مؤاخذه نخواهد کرد. (سوره مائدہ/۸۹)

مسئله ۳) منعقد: قسم خوردن بر آینده و فقط در این نوع قسم کفارت وجود دارد.

دلیل:

الله تعالى می فرماید: ... و لیکن شمارا در قسم‌هایی که منعقد کرده‌اید
مؤاخده خواهد کرد و کفارت آن (سوره مائدہ / ۸۹)

حانت: کسی که قسمش را شکسته و بهموجب آن عمل نکرده است.

مسئله ۴ ◀ گرچه سهواً یا بهزور وادر به قسم شود، بازهم قسم است و
حکم آن ثابت می‌شود.

مسئله ۵ ◀ گرچه سهواً و یا بهزور وادر به شکستن قسم شود، بازهم
حکم حانت بودن بر وی ثابت می‌شود.
دلیل:

رسول الله ﷺ: سه چیز است که جدی آن جدی است و شوخی آن نیز
جدی محسوب می‌شود: ۱- طلاق. ۲- نکاح. ۳- قسم. (مرقاہ
المفاتیح ج ۶ ص ۲۲۴۱ - شرح مسند ابی حنیفه ج ۱ ص ۱۴۴ - نصب
الرایه ج ۳ ص ۲۹۳)

مسئله ۶ ◀ قسم بر الله ﷺ خورده می‌شود و یا بر اسمی از اسماء الله
ﷻ مانند رحمان، رحیم، حق و یا بر صفتی از صفات الله ﷺ که عرب
به آن قسم یاد می‌کنند مانند عزه الله، جلال الله، کبریاء الله و عظمه
الله.

مسئله ۷ ◀ قسم به غیر الله ﷺ مانند نبی و قرآن و کعبه درست نیست.
دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس قصد کند تا قسم یاد کند، پس به الله ﷺ قسم
بخورد و یا ساکت باشد. (مسند امام احمد ج ۴ ص ۲۹۴ - السنن الصغیر
ج ۴ ص ۹۳)



مسئله ۸ **◀** قسم به صفتی از صفات الله ﷺ که در عرف با آن قسم یاد نمی‌شود، قسم محسوب نمی‌شود؛ مانند رحمة الله، علم الله، رضاء الله، غضب الله، سخط الله و عذاب الله.

یعنی صفاتی از صفات الله ﷺ که در عرف مردم به آن صفات قسم یاد نمی‌کنند؛ پس اگر کسی به آن صفات قسم بخورد، حکم قسم ندارد.

دلیل:

مبنای قسم بر عرف استوار است و آنچه در عرف قسم محسوب می‌شود، شرعاً قسم است و آنچه عرف آن را قسم نمی‌داند، شرع نیز آن را قسم نمی‌داند. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۳۳)

مسئله ۹ **◀** اقوالی که قسم محسوب می‌شوند: لعمر الله، ایم الله، عهد الله، میثاق الله، اقسام (قسم می‌خورم)، احلف (قسم می‌خورم) و اشهد (گواهی می‌دهم). گرچه اسم الله ﷺ را نیاورد، باز هم قسم می‌باشد.

مسئله ۱۰ **◀** همچنین «علی نذر» (بر من نذری است) و یا «یمین» (بر من قسمی است) گرچه اسم الله ﷺ را نیاورد، باز هم قسم است.

مسئله ۱۱ **◀** و همچنین اگر بگوید: «هر کس چنین کند وی کافر است»، این جمله را چه بر گذشته تعلیق کند و چه بر آینده، قسم است؛ هر چند با فعلش کافر نمی‌گردد.

مسئله ۱۲ **◀** و همچنین اگر بگوید: «به خدا سوگند می‌خورم» قسم است.

مسئله ۱۳ **◀** اقوالی که قسم محسوب نمی‌شود: بگوید «حقاً و حق الله»، «حرمة الله»، «سوگند خورم به خدا»، «سوگند خورم به طلاق زن»،

«إن فعله فعليه غضبه (اگر چنین کند غضب الله ﷺ بر وی بود)»، «سخط الله» و یا «لعت الله بر وی» و یا «اگر چنین کند وی زانی است» و یا «سارق است» و «شارب خمر (مشروب خور) است» و یا «رباخوار است».

مسئله ۱۴ ◀ حروف قسم: «واو - باء - تاء» است و گاهی حرف قسم حذف می‌شود مانند: «اللهِ لا افعله» یعنی: (والله چنین نمی‌کنم). دلیل:

زیرا در قرآن با این حروف قسم یادشده است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۱۸) مسئله ۱۵ ◀ کفارت قسم: ۱- آزاد کردن بنده و یا ۲- طعام دادن به ده مسکین مانند آنچه در ظهار می‌داد و یا ۳- لباس برای ده مسکین. برای هر کدام لباسی دهد که اکثر بدن را بپوشاند و شلوار تنها کفایت نمی‌کند.

مسئله ۱۶ ◀ اگر از این اشیاء در وقت اداء عاجز باشد، سه روز روزه‌ی پی‌درپی بگیرد. دلیل:

الله ﷺ می‌فرماید: پس کفارت آن این است که به ده نفر مسکین غذا دهید از غذای میانه‌ای که می‌خورید و یا لباسی که می‌پوشید. پس هر کس این چیزها را نیافت، پس سه روز روزه بگیرد. (سوره مائدہ ۸۹/)

مسئله ۱۷ ◀ قبل از حنث کفارت نمی‌شود (واجب نمی‌شود). دلیل:



رسول الله ﷺ هر کس بر انجام یا ترک چیزی قسم بخورد و بعد ببیند که چیز دیگری بهتر از آن است، پس آن را انجام دهد و کفارت قسم را بدهد. (مسند امام احمد ج ۳۸۸ ص ۹۶ - السنن الصغیر ج ۴ ص ۳۸۸)

مسئله ۱۸ ▶ اگر کسی بر انجام گناه قسم یاد کند، مانند اینکه قسم یاد کند که با والدینش تکلم نکند، پس بر وی واجب است که حانت شود و کفارت دهد.

دلیل:

رسول الله ﷺ هر کس نذر کند تا از الله ﷺ اطاعت کند، پس اطاعت کند و هر کس نذر کند که بر الله ﷺ عاصی شود، این کار را انجام ندهد. (مستخرج ابی عوانه ج ۴ ص ۱۲)

مسئله ۱۹ ▶ اگر کافر قسم بخورد، بر وی کفارت نیست، گرچه در وقت حنث مسلمان باشد.

دلیل:

زیرا کفارت عبادت است و کافر اهل عبادت نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱)

مسئله ۲۰ ▶ اگر کسی ملک خود را بر خود حرام گرداند، حرام نمی‌گردد ولی اگر استفاده کند باید کفارت دهد.

دلیل:

الله تعالی می‌فرماید: ترجمه‌ی آیه: ای پیامبر؛ چرا آنچه الله ﷺ بر تو حلال گردانید را حرام می‌گردانی الله تعالی بر شما مشروع گردانید که قسم خود را بشکنید (با دادن کفارت آن). (سوره تحریم ۲/۲)

مسئله ۲۱ ◀ اگر کسی نذر مطلق نماید و یا به شرطی تعليق کند و خواهان وجود شرط باشد، مانند اينکه بگويد: «اگر غائبم آمد فلان چيز بر من باد»، وقتی شرط یافت شود بر وی واجب است که به نذرش وفا نماید.

مسئله ۲۲ ◀ اگر نذرش را به چيزی تعليق کند که خواهان آن نیست و قصدش عدم وجود آن است، مانند اينکه بگويد: «اگر زنا کردم بر من فلان باد»، در صورت وجود شرط، به نذرش وفا کند و یا کفارت دهد و قول صحیح این است.
دلیل:

الله تعالی می فرماید: و به نذرهای خود وفا کنند. (سوره حج/۲۹)
رسول الله ﷺ: نذر قسم است و کفارت آن همان کفارت قسم است.
(مسند امام احمد ج ۲۸ ص ۵۷۵ - المعجم الكبير للطبرانی
ج ۱۷ ص ۳۱۳)

فصل: حلف به فعل (قسم خوردن به انجام یا ترک کاری):

مسئله ۲۳ ◀ اگر کسی بگويد: «به بیت داخل نخواهم شد»، پس با داخل شدن به ایوان نیز حانث می شود و با داخل شدن به کعبه و مسجد و کلیسا و کنیسه و یا دهليز و یا سایه بان درب حانث نمی شود.
دلیل:

زیرا در عرف به این مکان‌ها بیت گفته نشده و در معنی بیت گرفته نمی‌شود. (بدائع الصنائع ج ٣٨ ص ٣٨)

بیت: به مکانی گفته می‌شود که انسان آن را جایی برای خواب خود می‌گیرد.

دھلیز: به مابین در و داخل دار که دارای سقف است گفته می‌شود، طوری که اگر قفل شود داخل بیت محسوب می‌شود.

مسئله ٢٤ ◀ اگر کسی قسم خورد که به «دار» داخل نخواهد شد، با دخول به دار خرابه حانت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا دار به مجموعه بنا و عرصه گفته می‌شود و وقتی خراب شد دیگر به آن دار گفته نمی‌شود. (جامع الرموز ج ٢ ص ٣٥٣)

مسئله ٢٥ ◀ اگر به داری اشاره کند و قسم بخورد که به این دار داخل نمی‌شود، اگر این دار خراب شده و به صحراء تبدیل شده باشد باز هم در صورت داخل شدن حانت می‌شود.

مسئله ٢٦ ◀ و همچنین اگر بعد از بنای داری دیگر در جای دار اول به آن داخل شود، حانت می‌شود.

مسئله ٢٧ ◀ و اگر به بام آن خانه وارد شود نیز حانت می‌شود و گفته می‌شود که در عرف ما حانت نمی‌شود.

مسئله ٢٨ ◀ اگر به جای آن (داری که قسم خورده وارد نشود)، مسجد بنا شود و یا حمام و یا باغ (بستان) یا بیت ساخته شود و یا بعد از انهدام حمام داخل شود، حانت (شکننده‌ی سوگند) نمی‌شود.

دلیل:

زیرا دار در عرف عرب و عجم به عرصه گفته می‌شود و صفت دار در اشاره لغو است؛ یعنی به این داری که در وقت قسم اشاره کرده است خاص نمی‌شود، بلکه همان مکان با هر صفتی را شامل می‌شود.

(هدایه ج ۲ ص ۳۲۱)

مسئله ۲۹ ◀ اگر به جای دار «بیت» بگوید؛ یعنی بگوید: «به این بیت وارد نخواهم شد» و آن بیت تبدیل به صحراء شود و یا بیت منهدم شده و بیتی دیگر به جای آن بنا شود، در این صورت‌ها با داخل شدن حاث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا بیت به بنا گفته می‌شود و با خراب شدن، اسم بیت نیز از بین رفته است. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۳۳۶)

مسئله ۳۰ ◀ اگر «هذه الدار» یعنی «این دار» بگوید و در زیر طاقی بایستد که اگر قفل شود بیرون بماند، حاث نمی‌شود.

مسئله ۳۱ ◀ اگر بگوید: «در این دار ساکن نمی‌شوم» در حالی که ساکن آن باشد، در این صورت اگر شروع به بیرون رفتن از آن نماید، حاث نمی‌شود.

مسئله ۳۲ ◀ اگر بگوید «لباسی را نخواهد پوشید» در حالی که بر تنش باشد، در این صورت اگر شروع به درآوردن لباس کند، حاث نمی‌شود.



مسئله ۳۳ ◀ اگر بگوید: «سوار این مرکب نخواهم شد» درحالی که سوار آن باشد، اگر بلافارصله شروع به پائین آمدن از آن مرکب نماید، حانث نمی شود.

دلیل:

زیرا آن مقدار که بر اجرای موجب قسم قادر نباشد، از حکم قسم مستثنی است و وی به مدتی از زمان نیاز دارد تا از سکنی در آن دار خلاص شود و به مدتی که لباس را بیرون بیاورد و از مرکب پیاده شود. پس با «شروع کردن به خروج» و «کندن لباس» و «پیاده شدن بدون درنگ» حانث نمی شود. (بدائع الصنائع ج ۳۶ ص ۳۶)

مسئله ۳۴ ◀ اگر بگوید: «داخل نشوم»، درحالی که در آن نشسته باشد، حانث نمی شود مگر اینکه بیرون رود و بعد داخل شود که در این صورت حانث می شود.

دلیل:

زیرا داخل شدن امری است که با آمدن از بیرون به داخل تمام می شود و دوام ندارد، پس وقتی وی داخل هست هنوز از وی عمل داخل شدن صادر نشده است و به کسی که در داخل دار نشسته است کلمه‌ی «داخل شد» را به کاربرده نمی شود. (الجوهرة النيره ج ۲ ص ۱۹۹)

مسئله ۳۵ ◀ اگر بگوید: «در این دار ساکن نشوم»، پس بر وی واجب است که تمام اثاثیه خود را از آن بیرون ببرد؛ حتی اگر یک میخ باقی بماند نیز حانث می شود.

دلیل:

زیرا معنی سکونت داشتن این است که همراه با خانواده و اثاث در آن باشند و به جایی که به تنها بی در آن سکونت دارد ولی خانواده اش در جایی دیگر باشند، سکونت گفته نمی شود. (تحفه الفقهاء

ج ۲ ص ۳۱۴)

و همچنین به کسی که خانواده اش در خانه ای باشد، گفته می شود که وی در آن خانه ساکن است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۴۲)

مسئله ۳۶ ◀ اگر بگویید: «در این شهر یا روستا ساکن نشوم»، حکم ش برخلاف دار است؛ یعنی فقط خودش خارج شود کافی است.

دلیل:

زیرا به کسی که خود در بصره باشد و خانواده اش در کوفه باشد گفته نمی شود که وی در کوفه ساکن است. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۳۱۴)

مسئله ۳۷ ◀ اگر بگویید: «ازاینجا بیرون نروم»، در این صورت اگر وی را به امر خودش حمل کنند و بیرون ببرند حانت می شود ولی اگر بدون امر وی حمل شود حانت نمی شود؛ چه راضی باشد و چه از روی اکراه باشد.

دلیل:

زیرا امر کردن به منزله ای انجام فعل است؛ پس مانند این است که خودش خارج شده باشد مثل خارج شدن با مرکب که خروج خود را کب را معنی می دهد ولی اگر بدون امر باشد، این عمل را به وی نسبت نمی دهند. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۵۵۳)

مسئله ۳۸ **◀ «لا يدخل (داخل نشوم)» نیز حکم و اقسامش مانند مسئله‌ی فوق است.**

مسئله ۳۹ **◀ اگر بگوید: «به غیر از تشییع جنازه خارج نشوم» و بعد به قصد جنازه خارج شود ولی به کاری دیگر برود، حانت نمی‌شود.**
دلیل:

زیرا خروج برای جنازه بود و کار دیگر تابع آن است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۲۳)

مسئله ۴۰ **◀ اگر بگوید: «به سوی مکه خارج نشوم» و بعد به قصد مکه خارج شود و بعد قبل از وصول انصراف دهد، حانت نمی‌شود.**
دلیل:

زیرا خروج به مکه یعنی خارج شدن از شهر خود به قصد مکه و این معنی با خارج شدنش حاصل شده است، گرچه به مکه نرسد. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۴۳)

مسئله ۴۱ **◀ اگر بگوید: «به مکه نیایم»، پس تا داخل شدن به مکه حانت نمی‌شود.**

دلیل:

زیرا آمدن یعنی رسیدن به آن مکان. (جامع الرموز ج ۲ ص ۳۶۴)

مسئله ۴۲ **◀ حکم قسم به رفتن مانند قسم به خروج است. (در صحیح روایات).**

مسئله ۴۳ **◀ اگر بگوید: «به مکه می‌روم» تا آخر عمر با نرفتن حانت نمی‌شود و اگر مکه نرفته و فوت شود، حانت نمی‌شود.**

دلیل:

زیرا تا قبل از مردن امکان وفای به قسم موجود است و با مرگ است
که عدم وفای به قسم ثابت می‌شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۷)

مسئله ۴۴ ◀ اگر بگوید: «اگر استطاعت یافتم فردا خواهم آمد (اگر
توانستم خواهم آمد)»، در این صورت اگر بدون مانع نیاید، حانث
می‌شود و مانع از قبیل مریض بودن و یا منع سلطان و در مورد حکمی
که به خود و الله حَمْدُهُ مربوط است، نیت وی بر حقیقت استطاعت
(توانستن) قبول کرده می‌شود.

دلیل:

زیرا حقیقت توانستن و استطاعت قدرت یافتن بر انجام کاری است و
آن به هنگام قصد عمل معلوم می‌شود و در عرف توانستن و استطاعت
را بر سلامت اسباب و آلات یک شیء می‌گویند. پس در دیانت نیت،
حقیقت استطاعت را قبول کرده می‌شود. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۳)

دیانت: امری که بین او و خدایش باشد و به مردم مربوط نباشد.

مسئله ۴۵ ◀ اگر بگوید: «خارج نخواهم شد مگر با اجازه‌ی وی»، پس
برای حانث نشدن، برای هر خروج اجازه لازم است.

دلیل:

زیرا مفهوم این کلام این است که هیچ وقت بدون اجازه خارج نشوم.
(شرح الوقایه ج ۵ ص ۳۰۵)

مسئله ۴۶ ◀ اگر بگوید: «اگر اجازه دهد خارج می‌شوم»، پس یک‌بار اجازه
کافی است.



مسئله ۴۷ ▶ اگر کسی به دیگری که قصد خارج شدن دارد بگوید: «اگر خارج شوی فلان کار کنم»، منظور خارج شدن در همان لحظه است و اگر بایستد و بعداً خارج شود، حانث نمی‌شود.

مسئله ۴۸ ▶ اگر کسی به دیگری که قصد زدن کسی را دارد بگوید: «اگر بزنی فلان کار کنم»، منظور زدن در حال است و اگر بایستد و بعداً بزند، حانث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در عرف، منظور وی از «خارج شدن» در این وقت و لحظه است و مقصود وی بازداشت از این کار در همان لحظه می‌باشد و در قسم «عرف» معتبر است. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۸)

مسئله ۴۹ ▶ اگر کسی به دیگری بگوید: «بفرما با من غذا بخور» و طرف بگوید: «اگر غذا بخورم فلان چیز بر گردنم باد»، در این صورت منظورش حمل بر غذا خوردن با آن شخص است.

دلیل:

زیرا این کلام وی جواب آن شخص که وی را به غذا دعوت کرده است می‌باشد، پس فقط در صورت خوردن غذائی که به آن دعوت شده حانث می‌شود نه نوع و شخص دیگر. (المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۸۶)

مسئله ۵۰ ▶ اگر این شخص کلمه‌ی «امروز» را به کلامش اضافه کند، پس با هر غذا خوردنی در آن روز حانث می‌شود؛ یعنی اگر در جواب وی بگوید: «اگر امروز غذا بخورم بر من فلان باد».

دلیل:

زیرا وی در جواب دعوت‌کننده کلامی را اضافه کرده است؛ پس این کلامش کلام جدید محسوب می‌شود و جواب مطابق دعوت وی نمی‌باشد. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۸)

مسئله ۵۱ ◀ وسیله‌ی سواری «عبد مأذون» در مسئله‌ی قسم، از اموال مولای وی محسوب نمی‌شود ولی اگر عبد «دین مستغرق» نداشته باشد و قسم خورنده آن را نیز نیت کند، برای مولی محسوب می‌شود؛ پس اگر کسی بگوید مرکب فلانی را سوار نخواهم شد، اگر مرکب عبد وی را هم سوار شود حانت خواهد شد.

عبد مأذون: بردهای که به وی اجازه‌ی تجارت داده شده است.

دلیل:

زیرا در صورتی که بنده بدھی مستغرق داشته باشد، اموال وی ملک مولی محسوب نمی‌شود ولی اگر بدھی نداشته باشد، از جهتی ملک مولی می‌باشد. (المبسوط للسرخسی ج ۳۰ ص ۲۳۱)

عبد مأذون: بردهای که صاحبیش به وی اجازه‌ی کار داده است.

دین مستغرق: بدھی که کل قیمت برده را در برگرفته باشد.

مولی: در اینجا صاحب برده.

مسئله ۵۲ ◀ اگر کسی بگوید: «از این درخت نخورم»، منظور از میوه‌اش است.

دلیل:



زیرا خود درخت خوردنی نیست و در عرف، چنین سخنی را بر میوه‌ی آن درخت حمل کرده می‌شود. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۳۲۲)
مسئله ۵۳ ▶ اگر بگوید: «از این گندم نخورم» منظور خود گندم است نه آرد یا نان آن.

دلیل:

زیرا گندم از اشیائی است که مستقیماً خودش را خورده می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۲۹)

مسئله ۵۴ ▶ اگر بگوید: «از این آرد نخورم حمل بر نان آن آرد می‌شود»؛ پس اگر خود آرد را بخورد، حانت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا خود آرد در عرف خورده نمی‌شود بلکه از آن غذا درست کرده می‌شود. (المحيط البرهانی ج ۴ ص ۲۸۰ - المبسوط لامام محمد الشیبانی ج ۳ ص ۲۹۵)

مسئله ۵۵ ▶ اگر بگوید: «کباب نخورم» حمل بر کباب گوشت می‌شود.

دلیل:

زیرا در عادت و عرف کباب به کباب گوشت گفته می‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۷۸)

مسئله ۵۶ ▶ اگر بگوید: «طبیخ (پخته شده) نخورم» حمل بر غذایی می‌شود که با گوشت پخته می‌شود.

دلیل:

زیرا در عادت و عرف به غذای پخته شده با گوشت اطلاق می شود و دیگر اینکه اگر به هر نوع پخته شده اطلاق شود، پس بعضی از دواها را که پخته می شود نیز شامل می شود و کسی این دواها را نیت نمی کند. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۷۸)

نزدیک ترین قول به این مسئله در عرف ما آنچه ترکمن آن را «چوربا» می گوید است. با شوربای فارس اشتباه نشود.

مسئله ۵۷ ◀ اگر بگوید: «کله (پاچه به پا گفته می شود) نخورم» بر کله ای که در کله پزی پخته می شود و در بازار فروخته می شود حمل می گردد. دلیل:

زیرا در عرف وقتی گفته شود که «کله پاچه خوردم» منظور آن چیزی است که در کله پزی پخت می شود. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۸۷) در زمان امام اعظم رض در کوفه کله ای شتر و گاو و گوسفند در کله پزی پخت می شد. پس امام اعظم رض می گفتند: با این سه کله حاث می شود و بعد از مدتی کله ای شتر از بازار حذف شد و فقط کله ای گاو و گوسفند پخت می شد. پس امام اعظم رض گفتند که دیگر فقط با خوردن کله ای گاو و گوسفند حاث می شود و با کله ای شتر حاث نمی شود. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۸۷)

مسئله ۵۸ ◀ اگر بگوید: «شحم (چربی) نخورم»، بر چربی شکم حمل می شود. دلیل:



زیرا معنی چربی در بین مردم همین چربی شکم که جدا است می‌باشد و به چربی چسبیده به گوشت، گوشت گفته می‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۸۴)

مسئله ۵۹ ▶ اگر بگوید: «نان نخورم»، در شهری که در عرف آن شهر خوردن نان برنج متداول نباشد، فقط بر نان جو و گندم حمل می‌شود. دلیل:

زیرا در قسم، عرف معتبر است؛ پس اگر مکانی باشد که نان برنج در عرف آنان نباشد، با خوردن آن حانت نمی‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۸۶)

مسئله ۶۰ ▶ اگر بگوید: «فاکهه (میوه) نخورم» منظور سیب و زردالو و مانند این‌ها و خربزه است ولی انگور و انار و خرما و قثاء (خیار دراز) و خیار در آن داخل نیستند. دلیل:

زیرا در قرآن کریم این اشیاء را کنار فاکهه ذکر کرده است؛ پس معلوم می‌شود که در فاکهه داخل نیستند. سوره الرحمن/۶۸ و سوره عبس آیات ۲۸ تا ۴۱. (المبسوط لللشیبانی ج ۳ ص ۲۹۰)

مسئله ۶۱ ▶ اگر بگوید: «از نهر ننوشم»، بر آشامیدن با لبان بدون واسطه‌ی دست یا چیز دیگر حمل می‌شود. اگر با ظرف از نهر آب بگیرد و از نهر بخورد، حانت نمی‌شود. دلیل:

زیرا در عرف به طور مستقیم از نهر خورده می شود همچنان که با وسیله خورده می شود. پس بر حقیقت لفظ گرفته می شود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۲۷)

مسئله ۶۲ ◀ اگر بگوید: «از آب نهر نخورم»، به هر طریق بخورد حانت می شود.

دلیل:

زیرا قسم بر آب نهر منعقدشده است نه خود نهر. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۶۷)

مسئله ۶۳ ◀ اگر والی کسی را برای خبرچینی قسم دهد، این قسم در مدت ولایت آن والی معتبر است.

دلیل:

خبرچینی برای جلوگیری از فساد است و آن با ولایت شخص تعیین شده حاصل می شود و وقتی ولایت از بین رفت، دیگر خبرچینی فایده ای ندارد. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۵۸۳)

مسئله ۶۴ ◀ اگر بگوید: «فلانی را خواهم زد»، برای وفا به قسم لازم است که در حال حیات آن فرد این کار را انجام دهد و همچنین است عمل پوشیدن و وارد شدن بر وی و تکلم با وی.

دلیل:

زیرا «کلام و زدن و لباس پوشاندن» در عرف به زمان حیات شخص اطلاق می شود و در عرف زدن یا تکلم با میت را خطاب و تکلم گفته نمی شود. (الجامع الصغیر و شرحه النافع الكبير ج ۱ ص ۲۷۳)



مسئله ۶۵ ▶ اگر بگوید: «والله طلب وی را در زمانی نزدیک تسویه خواهم کرد» باید در کمتر از یک ماه بپردازد و اگر یک ماه شود حانث می‌شود؛ زیرا یک ماه زمانی دور است.

دلیل:

زیرا در عرف یک ماه را دور می‌دانند پس باید قبل از آن بدھی‌اش را تسویه کند. (العنایه شرح الهدایه ج ۵ ص ۱۹۸)

مسئله ۶۶ ▶ هر آنچه که با آن نان را رنگی کرده می‌شود، نان خورشت (ادام) است؛ مانند مربا و دوشاب و همچنین نمک نیز ادام است. پس اگر شخصی قسم خورد که «نان خورشت (ادام) نخورم»، باید از این اشیاء ذکر شده پرهیز کند.

دلیل:

زیرا ادام یعنی اشیائی که به تبعیت از نان خورده می‌شود و به تنهایی خورده نمی‌شود. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۷)

کباب نان خورشت نیست.

مسئله ۶۷ ▶ اگر بگوید: «از این بسر (غوره خرما) نخورم»، پس وقتی رسیده شد، با خوردن آن حانث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا حالت آن تغییر کرده است و به آن اسمی دیگر داده‌اند. (المبسوط للشیبانی ج ۳ ص ۲۹۹)

مسئله ۶۸ ▶ اگر بگوید: «از این رطب نخورم»، پس با خوردن «تمر آن» حانث نمی‌شود.

رطب: خرمایی تازه و نورسیده که هنوز رنگش به تیرگی تبدیل نشده است. اولین رسیدگی بار نخل را رطب گویند.

مسئله ۶۹ ◀ اگر بگوید: «از این لبن (شیر) نخورم» با خوردن «ماست چکیده‌ی آن» حاث نمی‌شود.

مسئله ۷۰ ◀ اگر بگوید: «بسر نخورم»، با خوردن «رطب» حاث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا حالت این اشیاء تغییر کرده است و به آن اسمی دیگر داده شده است. (المبسوط للشیبانی ج ۳ ص ۲۹۹)

مسئله ۷۱ ◀ اگر بگوید: «گوشت نخورم»، با خوردن «ماهی» حاث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در عرف به ماهی گوشت گفته نمی‌شود. (المبسوط للشیبانی ج ۳ ص ۲۸۰)

مسئله ۷۲ ◀ اگر بگوید: «گوشت نخورم» و یا بگوید: «شحم (چربی) نخورم»، با خوردن دنبه حاث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا دنبه نه گوشت است و نه شحم (چربی). (الهدایه ج ۲ ص ۳۲۵)

مسئله ۷۳ ◀ اگر بگوید: «رطب نخرم»، با خریدن خوشی خرمای بسر که بین آن‌ها رطب نیز موجود است، حاث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در خرید، غالب آن شیء معتبر است و کم تابع است. (بدائع الصنائع ج ٣ ص ٦٣)

مسئله ٧٤ **◀** اگر بگوید: «رطب نمیخورم»، با خوردن «مذنب (نیمه رسیده)» حانت میشود.

دلیل:

مسئله ٧٥ **◀** اگر بگوید: «بسر نمیخورم»، با خوردن «مذنب (نیمه رسیده)» حانت میشود.

مسئله ٧٦ **◀** اگر بگوید: «رطب نمیخورم و بسر نیز نمیخورم»، با خوردن «مذنب (نیمه رسیده)» حانت میشود.

دلیل:

زیرا در مذنب هردوی این اسامی موجود است. (هدايه ج ٢ ص ٣٢٥)

مسئله ٧٧ **◀** اگر بگوید: «گوشت نمیخورم»، با خوردن کبد (جگر) و شکمبه (قیرق ثاقاناق) حانت میشود و همچنین با خوردن گوشت انسان و خوک نیز حانت میشود.

دلیل:

زیرا گوشت انسان و خوک گرچه حرام است ولی اسم آن گوشت میباشد. (تحفه الفقهاء ج ٢ ص ٣٢٠)

زیرا این اشیاء حقیقتاً گوشت میباشند. (هدايه ج ٢ ص ٣٢٥)

مسئله ٧٨ **◀** «غَدَاء» به وعده‌ی غذایی از طلوع فجر تا ظهر گفته میشود.

مسئله ٧٩ **◀** «عَشَاء» به وعده‌ی غذایی از ظهر تا نصف شب گفته میشود.



مسئله ۸۰ ◀ «سحور» به وعده‌ی غذایی از نصف شب تا طلوع فجر گفته می‌شود.

مسئله ۸۱ ◀ اگر بگوید: «اگر بپوشم» و یا بگوید: «اگر بخورم» و یا بگوید: «اگر بنوشم» و از آن نیت لباس یا خوردنی و یا نوشیدنی معینی را نماید، نیت وی اصلاً تصدیق کرده نمی‌شود. دلیل:

زیرا وی تخصیص دادن شیء عام را نیت کرده است؛ پس لفظی برای تخصیص لازم است و این لفظ در این کلام موجود نیست؛ پس تصدیق کرده نمی‌شود. (المحيط البرهانی ج ۴ ص ۲۲۱)

مسئله ۸۲ ◀ اگر به این گفته‌اش کلمه‌ی «لباسی را» و یا «غذایی را» و یا «نوشیدنی‌ای را» اضافه کند، دیانت نیت وی را قبول کرده می‌شود.

مسئله ۸۳ ◀ و همچنین بگوید اگر نوشیدنی بنوشم و یا لباسی بپوشم. دلیل:

با ذکر لباسی یا نوشیدنی و یا غذایی، جهت تخصیص را تقویت کرده است. (المحيط البرهانی ج ۴ ص ۲۲۲)

مسئله ۸۴ ◀ تصور وفا به قسم برای انعقاد قسم شرط است و امام ابویوسف رضی الله عنه آن را شرط نمی‌داند. دلیل:

زیرا قسم برای وفای به آن است، پس باید امکان وفا باشد. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۸)



دلیل امام ابویوسف رضی الله عنه: گرچه اصلش را نمی‌تواند وفا کند ولی می‌تواند با کفارت دادن، جایگزین وی را انجام دهد. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۸)

پس اگر بگوید: «آب این کوزه را امروز خواهم نوشید» درحالی که در آن آبی نباشد و یا بوده ولی آبش ریخته شده باشد، در این صورت حانت نمی‌شود.

مسئله ۸۵ ◀ و اگر این گفته را بدون ذکر کلمه‌ی «امروز» بگوید، در این صورت اگر در آن آب نبوده باشد، حانت نمی‌شود ولی اگر در آن بوده باشد و بعد ریخته شود، حانت می‌شود.

مسئله ۸۶ ◀ اگر بگوید: «به آسمان صعود خواهم کرد»، قسم منعقد است و به خاطر نتوانستن حانت می‌شود.

مسئله ۸۷ ◀ اگر بگوید: «این سنگ را طلا خواهم کرد»، قسمش منعقد است و به خاطر نتوانستن حانت می‌شود.

مسئله ۸۸ ◀ اگر بگوید: «فلانی را خواهم کشت» درحالی که خودش می‌داند که وی مرده است، قسم منعقد است و به خاطر نتوانستن حانت می‌شود.

مسئله ۸۹ ◀ اگر از فوت آن شخص خبر نداشته باشد، منعقد نیست.

مسئله ۹۰ ◀ کشیدن مو و خفه کردن و گاز گرفتن مانند زدن است.

مسئله ۹۱ ◀ اگر به کسی بگوید: «اگر از ریسیده‌ی تو بپوشم آن هدیه باد» و پنهایی را مالک شود و آن شخص آن را بریسد و بافته شود و بپوشد، حانت می‌شود.

مسئله ٩٢ ◀ انگشت طلایی زیور (حلی) است ولی انگشت نقره زیور نیست.

دلیل:

زیرا نقره در عرف و شرع زیور محسوب نمی‌شود و به مردان اجازه داده شده است ولی طلا زیور است و بر مردان حرام. (هدایه ج ٢ ص ٣٣٦)

مسئله ٩٣ ◀ گردنبند مرواریدی که تراش داده نشده است، نزد امامین رضی اللہ عنہ زیور است.

دلیل:

زیرا در عرف از آن به عنوان زیور استفاده می‌شود. (درر الحكم ج ٢ ص ٥٤)

مسئله ٩٤ ◀ اگر بگوید: «بر این فراش نخوابم»، با گذاشتن چادرشب بر روی آن فراش و خوابیدن بر روی آن حانت می‌شود ولی اگر روی آن فراش، فراشی دیگر بگذارد و بخوابد، حانت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا چادرشب تابع فرش است و در عرف گفته می‌شود که بر روی فرش خوابیده است و اگر فرشی دیگر پهنه کرده شود، در عرف، آن فرشی که بالا قرار دارد اعتبار کرده می‌شود. (هدایه ج ٢ ص ٣٣٦)

مسئله ٩٥ ◀ اگر بگوید: «روی زمین ننشینم»، پس اگر روی بساط و یا حصیر بنشیند حانت نمی‌شود ولی اگر بین او و زمین فقط لباسش حائل باشد، حانت می‌شود.



دلیل:

زیرا به کسی که روی بساط یا حصیر نشسته باشد در عرف گفته نمی‌شود که بر روی زمین نشسته است ولی اگر بالباس بنشیند، به وی گفته می‌شود که روی زمین نشسته است. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۶)

مسئله ۹۶ ▶ اگر بگوید: «بر این تخت ننشینم»، با نشستن روی بساط تخت حانث می‌شود ولی اگر روی تختی که روی تخت اول گذاشته شده است بنشیند، حانث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در عرف جامعه، معمولاً روی تخت بساط پهنه می‌کنند و روی آن می‌نشینند ولی اگر تختی دیگر روی آن گذاشته شود این تخت مستقل از تخت زیرین است. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۶)

مسئله ۹۷ ▶ اگر به انجام ندادن کاری قسم یاد کند تا ابد نباید انجام دهد.

مسئله ۹۸ ▶ اگر به انجام دادن کاری قسم یاد کند، با یک بار انجام آن از عهده‌هی قسم برآمده است.

مسئله ۹۹ ▶ اگر بگوید: «بر من راه رفتن به بیت الله باد» و یا «راه رفتن به کعبه باد»، بر روی حج یا عمره با پایی پیاده واجب می‌شود و اگر سوار شود دم واجب می‌شود.

دلیل:

حضرت علی صَلَّى اللّٰهُ عَلٰيْهِ وَسَلَّمَ: هر کس نذر به رفتن به بیت الله نماید، بر روی حج یا عمره واجب می‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۴ ص ۱۳۰)

و از سعید بن مسیب رضی اللہ عنہ (صحابی) پرسیدند: اگر نذر کند تا راه رفتن به بیت الله بر وی باد، چه می شود؟ جواب داد: بر وی لازم است که پیاده برود. (موطا مالک ج ۱ ص ۲۶۱)

زیرا در عرف منظور از «به بیت الله رفتن» و یا «به کعبه رفتن»، حج یا عمره می باشد. (المبسوط للسرخسی ج ۴ ص ۱۳۰)

مسئله ۱۰۰ ◀ اگر بگوید: «برمن باد خروج به سوی بیت الله» و یا بگوید: «بر من باد راه رفتن به سوی حرم یا به سوی صفا و مروده»، چیزی واجب نمی شود.

دلیل:

زیرا در عرف مردم برای حج و عمره چنین اصطلاحی ندارند.
(المبسوط للسرخسی ج ۴ ص ۱۳۲)

مسئله ۱۰۱ ◀ اگر بگوید: «اگر امسال حج بجای نیاورم بندهام آزاد است»، با شهادت دادن به اینکه وی در کوفه قربانی کرده است، آزاد نمی گردد.

دلیل:

زیرا این نوع شهادت را شهادت نفی وجود یک شیء گویند و نفی در قضاؤت معتبر نیست؛ زیرا شاهد بر آنچه که علم دارد نفی می کند نه بیشتر. (البنياہ ج ۶ ص ۲۳۴)

مسئله ۱۰۲ ◀ اگر بگوید: «لا یصوم (روزه نگیرم)»، پس با یک لحظه چیزی نخوردن حانث می شود. اگر کلمه «صوماً» و یا «یوماً» اضافه کند تا یک روز کامل صوم نگیرد حانث نمی شود.



دلیل:

زیرا با بازداشت خود از ممنوعات روزه، در یک لحظه روزه را شروع کرده است و کسی که کاری را شروع می کند انجام دهندهی آن کار محسوب می شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۵۴)

مسئله ۱۰۳ ▶ اگر بگوید: «نمایز نخوانم»، با خواندن یک رکعت حانث می شود ولی با کمتر از آن حانث نمی شود و اگر «لا اصلی صلاةً» بگوید، با یک شفع حانث می شود و با کمتر از آن حانث نمی شود.

دلیل:

نمایز متشکل از چند رکن مختلف از قبیل قیام و قرائت و رکوع و سجود می باشد، پس تا این ارکان را انجام ندهد نمازگزار شمرده نمی شود و وقتی «صلاهً» را اضافه کرد، به نماز کامل اطلاق می گردد. (دررالحكام ج ۲ ص ۵۵)

مسئله ۱۰۴ ▶ اگر بگوید: «بچه بیاوری، تو فلان هستی»، با به دنیا آمدن بچه‌ی میت نیز شرط حاصل می شود.

دلیل:

زیرا آنچه به دنیا می آید حقیقتاً بچه محسوب می شود، چه زنده باشد و چه مرده. این هم در عرف و هم در شرع معتبر است. (دررالحكام ج ۲ ص ۵۵)

مسئله ۱۰۵ ▶ اگر بگوید: «والله امروز طلب وی را ادا کنم»، پس با پرداخت «زیوف» و «نبهرجه» به قسمش وفا نموده است و همچنین اگر به طلبکار چیزی بفروشد نیز وفا نموده است.

دلیل:

زیرا زیوف و نبهرجه نیز درهم هستند، البته درهم معیوب؛ و نقصان در صفت از درهم بودن خارج نمی‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۵۸) زیوف: درهمی که آن را بیت‌المال قبول نمی‌کند ولی تجار قبول می‌کنند.

نبهرجه: درهمی که تجار نیز قبول نکنند.

مسئله ۱۰۶ ← و همچنین با استحقاق نمودن آنچه که در نزد طلبکار است، نیز وفا نموده است.

توضیح استحقاق: این قول را بگوید و بعد معلوم شود مالی از وی نزد طلبکار است، پس با آن مال به قسم خود عمل کرده است.

مسئله ۱۰۷ ← اگر «ستوقه» و یا «رصاص» دهد و یا طلبکار طلبش را «هبه» دهد، به قسمش وفا نکرده است و حانث می‌شود.

دلیل:

زیرا این‌ها از جنس درهم نیستند. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۵۸) هبه (بخشیدن)، اسقاط حق از طرف طلبکار است و این در معنی ادای حق نیست. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۵۹) ستوقه: درهمی که ناخالصی‌اش غالب باشد. رصاص: سُرب.

مسئله ۱۰۸ ← اگر بگوید: «همه طلبم را باهم خواهم گرفت»، اگر جداجدا بگیرد حانث می‌شود ولی اگر بعض آن را بگیرد و بعض دیگر را ببخشد و یا همه را با دو قسمت وزن کردن بگیرد، حانث نمی‌شود.



دلیل:

با جداجدا گرفتن حانت می‌شود؛ چون منظور وی گرفتن همه‌ی طلب به‌یک‌باره است.

و اگر بعض را بگیرد و بقیه را ببخشد، این معنی را می‌دهد که بعض را گرفته است نه کل را جداجدا، پس با بخشیدن حانت نمی‌شود. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۷)

با وزن کردن در دو قسمت حانت نمی‌شود، زیرا ممکن است گرفتن همه‌ی طلب با یک‌بار وزن کردن میسر نباشد. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۷) مسئله ۱۰۹ ▶ اگر بگوید: «اگر برای من چیزی باشد مگر صد، پس فلان باد» در حالی که فقط پنجاه داشته باشد، حانت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا این صد که ذکر کرده است، مستثنی است و مستثنی وجودش معتبر نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۸۷)

مسئله ۱۱۰ ▶ اگر بگوید: «ریحان (هر گیاه خوشبو) بو نخواهم کرد»، با کردن گل سرخ و یاسمن حانت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا این اشیاء مذکور ریحان نیستند. (المبسوط للشیبانی ج ۳ ص ۳۹۳) مسئله ۱۱۱ ▶ منظور از بنفسج (بنفسه) و گل سرخ، برگ آن است و با کرم و روغن آن حانت نمی‌شود.



فصل حلف بالقول:

مسئله ۱۱۲ ◀ اگر قسم بخورد که با فلانی صحبت نکند، اگر هنگام خواب بودن آن شخص با وی صحبت کند و با این صحبت کردن طرف بیدار شود، وی حانت می‌شود.

دلیل:

زیرا اگر طرف آگاهی نداشته باشد مانند این است که از مکانی وی را ندا کنند که وی نشنود، پس بدون آگاهی حانت نمی‌شود. (الاشیاء و

النظائر ج ۱ ص ۴۷ - هدایه ج ۲ ص ۳۲۹)

مسئله ۱۱۳ ◀ اگر بگوید: «با فلانی تکلم نکنم مگر با اجازه‌ی وی»، پس فلانی اجازه دهد ولی حالف (قسم خورنده) از اجازه‌ی آن شخص خبر نداشته باشد و صحبت کند، حانت می‌شود.

دلیل:

اذن از اذان به معنی اعلام است و اعلام بدون شنیدن حاصل نمی‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۳۶)

مسئله ۱۱۴ ◀ اگر بگوید: «با صاحب این لباس صحبت نخواهد کرد» و صاحب لباس آن را بفروشد و بعد تکلم کند، باز حانت می‌شود.

دلیل:



زیرا شخص به خاطر لباس باکسی از تکلم امتناع نمی‌کند و این لباس گفتن برای تعیین شخص است. (البحر الرائق ج ٤ ص ٣٦٨)

مسئله ۱۱۵ ▶ اگر بگوید: «با این جوان صحبت نکنم» و در «پیری» آن جوان صحبت کند، باز حانت می‌شود.
دلیل:

زیرا منظور شخص است و صفت جوانی در آن تأثیر ندارد. (جامع الرموز ج ۲ ص ۳۷۵ - المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۸۲)

مسئله ۱۱۶ ▶ اگر بگوید: «این بنده آزاد است اگر بفروشمش» بعد وی را با خیار شرط برای خودش بفروشد، آزاد می‌شود.
دلیل:

زیرا شرطی که گذاشته بود، یافت شد. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۴)
مسئله ۱۱۷ ▶ همچنین اگر بگوید: «اگر بخرم» و بعد با خیار شرط برای خودش بخرد، این بنده آزاد می‌شود.
دلیل:

زیرا سبب آزاد کردن تحقق یافت. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۴)

مسئله ۱۱۸ ▶ اگر بگوید: «اگر این بنده را نفروشم بر من فلان باد» پس اگر آن را مدبّر گرداند و یا امّ ولد خود گرداند، وی حانت است.
دلیل:

زیرا عاجز بودن از بیع با این اعمال تحقق یافت؛ زیرا بعد از تدبیر و آزاد کردن، بیع، ممتنع است. (مجمع الانہر ج ۱ ص ۵۷۷)

مسئله ۱۱۹ ◀ در کارهای ذیل، فعل وکیل شخص، فعل خود شخص (موکل) محسوب می‌شود؛ یعنی اگر وکیلش یکی از این افعال را انجام دهد، انگار که خودش انجام داده است و آن افعال عبارت‌اند از:

۱- نکاح، ۲- طلاق، ۳- خلع، ۴- عتق، ۵- کتابت، ۶- صلح از دم عمد، ۷- هبه، ۸- قرض دادن، ۹- قرض گرفتن، ۱۰- به ودیعت گذاشتن، ۱۱- به ودیعت گرفتن، ۱۲- عاریت گرفتن، ۱۳- عاریت دادن، ۱۴- ذبح، ۱۵- ضرب بنده، ۱۶- قضای دین، ۱۷- گرفتن دین، ۱۸- بنا کردن، ۱۹- خیاطی کردن، ۲۰- لباس پوشاندن به کسی و ۲۱- حمل کردن یعنی بردن کسی با وسیله‌ی خود.

مسئله ۱۲۰ ◀ در این افعال نیز فعل وکیل، فعل موکل محسوب نمی‌شود:

۱- خرید و فروش، ۲- اجاره گرفتن، ۳- اجاره دادن، ۴- صلح از مال، ۵- صلح از دعوا، ۶- قسمت و ۷- ضرب ولد.

مسئله ۱۲۱ ◀ اگر بگویید: «صحبت نخواهد کرد»، در این صورت با قرآن خواندن و یا تسبیح گفتن و یا نماز خواندن و یا تکبیر، چه در نماز و چه خارج آن، حانث نمی‌شود.

دلیل:



زیرا در عرف و در شرع به کسی که قرآن بخواند و یا تسبيح بگويد و يا نماز بخواند و یا تکبير بگويد، متکلم نمی گويند. (دررالحكام

ج ٢ ص ٥٨)

مسئله ١٢٢ ▶ اگر بگويد: «در روزی که با فلانی صحبت کنم بر من فلان باد»، در اين صورت چه شب صحبت کند و چه روز، حانث می شود و اگر به جای روز شب را بگويد، فقط با صحبت در شب حانث می شود.
دلیل:

زیرا روز اگر همراه با عمل غیر ممتد ذکر شود، منظور شب و روز است. (دررالحكام ج ٢ ص ٥٨)

ممتد: کاري که می توان آن را به درازا کشاند مانند صحبت کردن و غیر ممتد عکس آن.

مسئله ١٢٣ ▶ «الا أن» معنی غایت را می رساند و همچنین «حتی» نیز برای غایت است. پس اگر بگويد: «إن كلامته الا أن يقدم زيد» و یا «حتی يقدم زيد»، در اين صورت اگر قبل از قدم زيد صحبت کند حانث می شود.

مسئله ١٢٤ ▶ اگر بگويد: «با بنده‌ی فلانی صحبت کنم بر من فلان چیز باد» و بعد از اينکه آن بنده ازملک فلانی خارج شد صحبت کند، حانث

نمی‌شود و فرقی ندارد که در قسم خود با اشاره «این بنده (هذا العبد)» گفته باشد و یا (این) را نگفته باشد.

مسئله ۱۲۵ ◀ اگر بگوید: «با زن فلانی صحبت کنم بر من فلان باد» و یا بگوید: «با دوست فلانی صحبت کنم بر من فلان باد»، در این صورت اگر با گفتن کلمه «این (هذا)» به آن شخص اشاره کرده باشد، با برداشته شدن نسبت اضافی نیز حانث می‌شود و اگر با اشاره نگفته باشد حانث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا منظور از گفتن «زن فلانی» و «دوست فلانی» این است که با فلانی مشکل دارد ولی اگر با اشاره به زن فلانی بگوید، پس معلوم می‌شود که با این شخص مشکل داشته است. (فتح القدیر

ج ۱۵۰ ص ۱۵۵)

مسئله ۱۲۶ ◀ کلمه «حین» را اگر بدون نیت بگوید، چه معرفه بیاورد و چه نکره، به نصف سال گفته می‌شود و اگر نیت داشته باشد، نیتیش معتبر است؛ یعنی «حین» را بگوید و نیتیش مثلاً یک ماه باشد، «حین» هم آن یک ماه معنی می‌دهد.

مسئله ۱۲۷ ◀ حکم کلمه‌ی «زمان» مانند حکم «حین» است.

مسئله ۱۲۸ ◀ کلمه‌ی «دهر» اگر نکره بیاید، اینکه چه مدت منظور است معلوم نیست و اگر معرفه بیاید، بر ابد اطلاق می‌شود.



مسئله ۱۲۹ ▶ کلمه‌ی «ایام» اگر نکره باشد بر «سه روز» و اگر معرفه باشد بر «ده روز» حمل می‌شود و همچنین «ایام کثیره» نیز «ده روز» است.

مسئله ۱۳۰ ▶ «الشهر (ماهها)» بر «ده ماه» حمل می‌شود.

مسئله ۱۳۱ ▶ اگر بگوید: «اولین بنده‌ای که بخرم آزاد است»، پس اگر یک بنده را بخرد آزاد می‌شود ولی اگر دوبنده را باهم بخرد و بعد یکی را، هیچ‌کدام آزاد نمی‌شوند.

دلیل:

زیرا معنی «اول» این است که «فرد» بوده باشد و کسی از وی پیش نباشد؛ پس دو را فرد نگویند و آخری هم گرچه فرد است، ولی اول نیست. (درالحكام ج ۲ ص ۵۹)

مسئله ۱۳۲ ▶ در مسئله‌ی فوق، اگر به قولش «اولین بنده‌ی تنها که خریدم» اضافه کند، سومی آزاد می‌شود.

مسئله ۱۳۳ ▶ اگر بگوید: «آخرین بنده‌ای که بخرم، آزاد است» و یک بنده بخرد و بعد بمیرد، آزاد نمی‌شود؛ و اگر یکی دیگر بخرد، آخری آزاد می‌شود و این آزاد شدن را از کل مال میت حساب کرده می‌شود و از روز خرید آزاد است و نزد امامین رَجُلَ اللَّهِ الْأَعْلَمُ از روز موت آزاد است و از ثلث (یک‌سوم) مال میت محسوب می‌شود.

دلیل:

زیرا معنی آخر این است که بعداً باید و در «یک»، بعدی وجود ندارد.

(بدائع الصنائع ج ۴ ص ۷۲)

دلیل امام اعظم رَحْمَةُ اللَّهِ لَهُ: زیرا وی در وقت خرید آن آخرين بنده است و این امر با مرگ آشکار می‌شود؛ چون آخر بودن تا آن زمان بر ما مجھول است، پس از کل مال میت محسوب می‌شود. (بدائع الصنائع

ج ۴ ص ۷۲)

دلیل امامین رَحْمَةُ اللَّهِ لَهُ: آزادی به شرط آخر بودن تعليق شده است و آن با فوت مالک ثابت می‌شود؛ پس از ثلث مال میت محسوب می‌شود.

(بدائع الصنائع ج ۴ ص ۷۲)

مسئله ۱۳۴ ◀ اگر طلاق را به آخرين زنش تعليق کند، شخص «فار» محسوب نمی‌شود و نزد امامین رَحْمَةُ اللَّهِ لَهُ «فار» محسوب می‌شود.
دلیل:

دلیل امام اعظم رَحْمَةُ اللَّهِ لَهُ: همان است که در مسئله‌ی قبل در مورد آخرين بنده ذکر کرده است.

دلیل امامین رَحْمَةُ اللَّهِ لَهُ: همان است که در مسئله‌ی قبل در مورد آخرين بنده ذکر نموده‌اند.



فار: کسی که در مرض الموت برای جلوگیری از ارث بردن زنش وی را طلاق نماید.

مسئله ۱۳۵ ▶ اگر بگوید: «هر بنده‌ای که مرا بشارت دهد وی آزاد است»، در این صورت اگر سه بنده متفرقاً بشارت دهند، اولین آن‌ها آزاد می‌شود و اگر هر سه باهم بشارت دهند، همه آزاد شوند.
دلیل:

زیرا بشارت با اولین کسی که خبر را برساند ثابت می‌شود. پس اگر هر سه باهم بشارت دهند، همه بشارت‌دهنده محسوب می‌شوند و اگر جداگانه بشارت دهند، فقط اولی بشارت‌دهنده محسوب می‌شود.

(البنيايه ج ۶ ص ۲۱۴)

مسئله ۱۳۶ ▶ اگر پسر خودش را که بنده است برای کفارتش بخرد، کفارت از وی ساقط می‌شود.
دلیل:

رسول الله ﷺ: کسی حق پدر را نتواند اداء کند مگر کسی که پدرش بنده باشد و وی آن را بخرد و آزاد کند. (مسند امام احمد ج ۶ ص ۵۵۸ – مسند ابی داود الطیالسی ج ۴ ص ۱۵۷)

پس خرید محروم خود نیز، آزاد کردن است و کفارت با آزاد کردن بنده اداء می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۴۴)



مسئله ۱۳۷ ◀ ولی با خرید بنده‌ای که قسم‌خورده بود وی را آزاد کند، کفارت ساقط نمی‌شود.

دلیل:

زیرا نیت باید مقارن و همراه با علت آزاد کردن باشد و نیت کفارت از علت آزادی مؤخر است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۴۴)

مسئله ۱۳۸ ◀ با نکاح کنیزی، وی را امّ ولد خود گردانده است و آزادی وی از کفارت را تعلیق به خرید وی نموده است. با این کار کفارت ساقط نمی‌شود.

دلیل:

زیرا نیت باید مقارن و همراه با علت آزاد کردن باشد و نیت کفارت از علت آزادی مؤخر است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۴۴)

مسئله ۱۳۹ ◀ اگر بگوید: «با کنیزی که با وی همخوابی نمایم وی آزاد است»، در این صورت کنیزی آزاد می‌شود که با وی همخوابی نماید و آن کنیز در روز قسم خوردن در ملک وی بوده باشد. کنیزی که بعد از قسم خوردن مالک شده است آزاد نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در وقت انعقاد قسم باید در ملک باشد تا وی را شامل شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۶۰)

مسئله ۱۴۰ ▶ اگر بگوید: «هر مملوکی که مرا باشد آزاد است»، در این

صورت امّ ولد و مدبر و بندگانش آزاد می‌شوند ولی مکاتبش آزاد نمی‌شود مگر اینکه حالف (قسم خورنده) آن‌ها را نیز نیت کرده باشد.

مسئله ۱۴۱ ▶ اگر به بنده‌هایش بگوید: «این آزاد است یا این و این»، در این صورت سومی آزاد می‌شود و بین اولی و دومی یکی آزاد است و مخیر است که هر کدام را انتخاب کند.

مسئله ۱۴۲ ▶ اگر در طلاق اتفاقی مانند مسئله آزاد کردن که در بالا ذکر شده است رخ دهد، حکم آن نیز همان است.

مسئله ۱۴۳ ▶ اگر «لام (جار)» بر فعلی داخل شود که آن فعل از غیر نیز می‌تواند واقع شود، پس در صورتی حانث می‌شود که به امر وی انجام شود.

دلیل:

افعالی که از غیر واقع می‌شود مانند خرید، فروش، خیاطی، رنگرزی و بنایی، پس در قول: «ان بعت لک ثوبا»، (اگر برایت لباسی بفروشم) اگر به امرش انجام شود حانث می‌شود و الا حانث نمی‌شود.

مسئله ۱۴۴ ▶ اگر این «لام» بر عین (شیء) داخل شود و یا بر فعلی داخل شود که از غیر واقع شدنی نیست مانند خوردن، نوشیدن، داخل شدن و زدن فرزند، در این صورت شرط حانث شدن، مالک بودن بر آن شیء است و امر لازم نیست.

مثل: «ان بعت ثوبا لک» (اگر بفروشم لباسی به تو)، پس اگر بدون امر وی نیز فروخته شود حانث می‌شود.

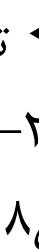
مسئله ۱۴۵ ◀ اگر زنی به شوهرش بگوید: «زنی دیگر نکاح کردی» و شوهر در جوابش بگوید: «هر زنی که مرا باشد طلاق باد»، در این صورت همان زنی که این را گفته است طلاق می‌شود. اگر در این قول شوهر ادعا کند که «منظورم غیر این زن بود»، پس در احکامی که به خودش و خدایش مربوط است نیت وی را قبول کرده شود و منظور وی را غیر این زن گفته می‌شود؛ یعنی در دیانت.

كتاب البيع:

مسئله ۱  تعریف بیع: مبادله‌ی مال با مال را بیع گویند.

دلیل:

رسول الله ﷺ به پیامبری می‌عوشت شدند در حالی که معاملات انجام می‌شد؛ پس آنچه ایشان آن را حرام اعلام نکرده‌اند، مشروع باقی‌مانده است. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۰۸)

مسئله ۲  تجارت بر دو نوع است: ۱- حلال که در شرع به آن بیع گویند. ۲- حرام که در شرع به آن ربا گویند. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۰۸)

ترجمه‌ی آیه: گفتند (کفار) بیع هم مانند ربا است (فرقی با هم ندارند) و الله بحکم بیع را حلال و ربا را حرام گرداند. (سوره بقره ۲۷۵)

مسئله ۳  بیع با ایجاب و قبول منعقد می‌شود.

دلیل:

زیرا رضایت طرفین معامله با «ایجاب و قبول» معلوم می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۴)

مسئله ۴  الفاظ ایجاب و قبول باید هر دو «ماضی» باشند.

دلیل:

زیرا در عرف اهل لغت و شرع، لفظ ماضی را برای ایجاب در زمان حال، گذاشته شده است و عرف بر وضع لغت حاکم است. (بدائع

الصناعع ج ۵ ص ۱۳۳)

ایجاب: لازم گردانیدن.

قبول: آن ایجاد را قبول نمودن.

مسئله ۵ \blacktriangleleft بیع به تعاطی نیز جایز است.

دلیل:

قرآن کریم: ... مگر تجاری باشد که از روی رضایت انجام شود.

(سوره النساء / ۲۹)

و در تعاطی نیز رضایت موجود می‌باشد. (بدائع الصنائع ۵ ص ۱۳۴)

تعاطی: شخصی بدون به زبان آوردن ایجاد و قبول مالی را به دیگری بدهد و طرف مقابل نیز مالی دیگر در مقابل آن بدهد.

مسئله ۶ \blacktriangleleft اگر شخصی مالی را بایان قیمت آن بر دیگری ایجاد کند، پس طرف دیگر این مبیع (کالا) را به قیمت گفته شده قبول کند و یا ترک نماید.

دلیل:

زیرا اختیار طرف مقابل در قبول این بیع بسته به این کالای مشخص با این قیمت ذکر شده می‌باشد و مشتری نیز اختیار قبول یا رد آن را دارد؛ زیرا خاصیت رضایت این است. (اللباب فی شرح الكتاب

ج ۲ ص ۴)

مسئله ۷ \blacktriangleleft یعنی حق تجزیه‌ی کالا را ندارد مگر اینکه قیمت هر کدام از اجزاء مبیع را بیان کند.

دلیل:



زیرا این کار تفریق و جدا کردن یک معامله است و ممکن است که یکی از طرفین متضرر شده و رضایت نداشته باشند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶)

مسئله ۸ اگر کسی بیع را ایجاد کند، اگر آن شخص قبل از قبول طرف مقابل از آن رجوع کند و برگردد، این ایجاد از بین رفته است و بروی لازم نمی‌گردد.

دلیل:

زیرا با این کار هیچ حقی ضایع نمی‌شود و به کسی ضرری نمی‌رسد پس درست است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۳)

مسئله ۹ همچنین اگر یکی از طرفین برخیزد، این ایجاد از بین می‌رود.

دلیل:

زیرا برخاستن از مجلس عقد دلیل روی گرداندن از معامله است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۳)

مسئله ۱۰ اگر بعد از ایجاد طرف مقابل قبول نماید، بیع لازم می‌شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ: در اسلام ضرر و ضرر رساندن بر یکدیگر نیست. (المعجم الاوسط ج ۵ ص ۲۳۸ - مجمع الانهر ج ۲ ص ۷)

زیرا داشتن اختیار فسخ بعد از ایجاد و قبول که با رضایت طرفین بوده است، به یکی از طرفین ضرر می‌رساند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷)

مسئله ۱۱ ◀ مبیع را باید با اشاره شناسانده شود نه با ذکر مقدار و صفت آن و در سلم با ذکر مقدار و صفتش شناخته می‌شود.

دلیل:

زیرا اشاره یکی از قوی‌ترین وسایل شناخت اشیاء است که توسط آن شناخت حاصل می‌شود و در این صورت جهالت مقدار و وصف باعث منازعه نمی‌گردد؛ زیرا هر دو کالای مورد معامله حاضر است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۸)

توضیح: کالای مورد فروش را باید نشان داده شود و فقط ذکر اوصاف آن کافی نیست و در سلم با ذکر اوصاف شناخته می‌شود.

مسئله ۱۲ ◀ ثمن نیز با یکی از روش‌های فوق شناسانده می‌شود؛ یعنی با اشاره و یا ذکر مقدار و صفت آن.

ثمن: مالی است که در مقابل خرید کالا داده می‌شود.

مسئله ۱۳ ◀ فروش مظنه‌ای (جزاف) درست است مگر اینکه مبیع و ثمن از یک جنس باشند که در این صورت صحیح نیست.

یعنی اگر هر دو کالای مورد معامله از یک جنس باشد، در این صورت معامله با مظنه درست نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: وقتی جنس آن‌ها باهم فرق داشته پس هر طور خواستید بفروشید؛ وقتی دست به دست باشد. (صحیح ابن حبان

ج ۱۱ ص ۳۹۳ - الهدایه ج ۳ ص ۲۴)



دست به دست: یعنی نقد باشد و هر دو کالا در آن مجلس معامله حاضر باشد.

مسئله ۱۴ ▶ اگر در معامله فقط عددِ ثمن ذکر شود و کدام ثمن بودن را بیان نشود، بر هر کدام که رایج‌تر باشد حمل بر همان است. مثلاً اگر بگوید: «قیمت این کالا در ایران هزار است»، بر تومان گرفته می‌شود. دلیل:

زیرا هر کدام که در عرف رایج باشد، همان محسوب می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۴)

مسئله ۱۵ ▶ اگر در مکانی چند واحد پول رایج باشد، در این صورت اگر ارزش آن‌ها باهم اختلاف داشته باشد و برابر نباشد، بدون بیان نوع‌ش باطل است.

دلیل:

زیرا این نوع مجھولیت باعث نزاع و دعوا خواهد شد و هر آنچه که باعث نزاع شود غیر مجاز است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۴)

مسئله ۱۶ ▶ اگر یک مجموعه را بفروشد و گفته شود «قیمت هر واحد آن فلان تومان است»، اگر بین هر کدام از واحدهای آن تفاوتی نباشد پس فقط دریکی از آن‌ها صحیح است و اگر متفاوت باشند در هیچ‌کدام درست نیست.

دلیل:

زیرا قیمت اعلام شده را در برابر کل مبیع دانستن متذر است؛ زیرا تعداد آن‌ها معلوم نیست، پس در کمترین مقدار آن درست محسوب

می شود مگر اینکه تعداد مبیع را بیان کرده شود که در این صورت درست است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۴)

مسئله ۱۷ \blacktriangleleft و اگر متفاوت باشد برای این در هیچ یک از آنها جایز نیست؛ زیرا تفاوت بسیار است و مجھول است و باعث منازعه و دعوا خواهد شد (الهدایه ج ۳ ص ۲۴)

مثال: مالی غیر متفاوت مانند یک مجموعه از گندم و متفاوت مانند یک مجموعه گوسفند.

مسئله ۱۸ \blacktriangleleft اگر سیلوی را به حساب صد صاع بودن بفروشد، در این صورت اگر کمتر از صد بود، مشتری به حصه بگیرد؛ یعنی پولش را به اندازه‌ای که در سیلو بود بپردازد یا بیع را فسخ کند و اگر از صد اضافه آمد، مازادش متعلق به بایع است.

صاع: هشت رطل از گندم است و هر رطل تقریباً چهارصد گرم است.

دلیل:

زیرا معامله قبل از کامل شدن بین اجزای آن جدایی واقع شده است و مشتری بر این مقدار موجود راضی نشده است و اگر بیشتر از مقدار مذکور باشد، به همین دلیل باید به فروشنده پس داده شود؛ زیرا توافق بر مقدار معین صورت گرفته است و مقداری اضافه بر توافق آمده است؛ پس متعلق به فروشنده خواهد بود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۵)

مسئله ۱۹ \blacktriangleleft اگر کالای مذروع (مسافت حساب کرده می شود) باشد مانند پارچه، در این صورت اگر توبی از آن را به حساب صد متر فروخته

شود، مشتری باید آن را به همان قیمت گفته شده بگیرد چه کم باشد و چه زیاد و الا بیع را فسخ کند.

دلیل:

زیرا در کالای متری، اندازه برای آن کالا صفت است و صفت را در شرع قیمتی نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۲۵)

مسئله ۲۰ ▶ اگر بگوید هر ذراع به فلان قیمت، در صورت کم یا زیاد بودن کالا، پول همان زیاد یا کم را باید بپردازد.

دلیل:

زیرا در اینجا تعیین شده است که چه مقدار از ثمن مقابل چه مقدار از کالا می باشد، پس باید طبق همان شیء توافق شده عمل شود.

(الهدایه ج ۳ ص ۲۵)

مسئله ۲۱ ▶ فروش گندم در حالی که در خوشهاش هست، صحیح است.

مسئله ۲۲ ▶ همچنین فروش باقلا و مانند آن را می توان در پوست اولش نیز فروخته شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ از فروش نخل تا وقتی که شکوفه دهد نهی کردند و از بیع سنبل (خوشهاش نیز نهی کردند تا وقتی که سفید شود و ترس فاسد شدنش نرود). (مستخرج ابی عوانه ج ۳ ص ۲۹۰ - سنن الترمذی ج ۳ ص ۵۲۱)

زیرا گندم همراه با خوشهاش نیز چیزی است که از آن استفاده کرده می شود. (البنياًه ج ۸ ص ۴۳)

مسئله ۲۳ ◀ فروش میوه قبل از نمایان شدن صلاحیتش نیز صحیح است و واجب است که در زمان معامله چیده شود.

مسئله ۲۴ ◀ همچنین بعد از نمایان شدن صلاحیت میوه نیز صحیح است و باید در همان زمان چیده شود.
دلیل:

زیرا این نوع میوه نیز از جمله اشیائی است که از آن استفاده کرده می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷)

زیرا در صورت نچیدن میوه، خریدار ملک کسی دیگر را بر خود مشغول داشته است و این جایز نیست. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷)

مسئله ۲۵ ◀ اگر در فروش میوه قبل از رسیدن و یا بعد از رسیده شدن، شرط کند که تا مدتی روی درخت بماند، این شرط بیع را فاسد می‌کند.
دلیل:

زیرا شرط ترک بر روی درخت، یا عاریت است در داخل بیع و یا اجاره است در داخل معامله‌ی بیع؛ و در یک معامله، داخل کردن معامله‌ای دیگر جایز نیست. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷)

مسئله ۲۶ ◀ همچنین اگر مقدار معلومی را در بیع استثناء کند نیز بیع را فاسد می‌کند.

توضیح: بگوید گندم این زمین را فروختم ولی یک تن آن برای من است.

دلیل:

زیرا مقدار باقی مانده مجھول است و باعث نزاع و دعوا خواهد شد.
 (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷)

فصل خیار الشرط:

مسئله ۲۷ ▶ خیار شرط: معامله به شرط اینکه یکی از طرفین برای قطعی نمودن معامله، چند روز مهلت بخواهد.

مسئله ۲۸ ▶ خیار شرط برای هر کدام از طرفین معامله صحیح است. دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس گوسفندی شیرده را بخرد، پس وی را تا سه روز اختیار رد است. (مستخرج ابی عوانة ج ۳ ص ۴۰۴ - المبسوط للسرخسی ج ۱۳ ص ۳۸)

و این حدیث شریف دلیل است بر جایز بودن خیار شرط در بیع.
 (المبسوط للسرخسی ج ۱۳ ص ۳۸)

مسئله ۲۹ ▶ مدت خیار شرط سه روز یا کمتر از آن است و اگر بیشتر از آن مدت را توافق کنند، در این صورت نیز اگر در سه روز معامله را قطعی کند جایز است و در بیش از آن جایز نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ به کسی از قریش که در اکثر معاملات گول می خورد فرمودند: بگو مکر و حیله ای نیست ولی برای من سه روز اختیار قطعی کردن معامله است. (مسند امام احمد ج ۴ ص ۴۸۹ - مسند الحمیدی ج ۱ ص ۵۳۷)

مسئله ۳۰ ◀ اگر بگوید: اگر تا سه روز یا بیشتر از آن ثمن پرداخت نشود پس بیعی در کار نیست، در این صورت اگر در سه روز نقد نماید بیع جایز است و اگر بیشتر طول بکشد بیع جایز نیست.

دلیل:

زیرا حضرت ابن عمر رضی اللہ عنہ چنین معامله می کرد که اگر تا سه روز قیمتیش پرداخت شود معامله جور است و الا فسخ می شود و ما حکم صحابی را بر قیاس ترجیح می دهیم. (المبسوط للسرخسی ج ۱۳ ص ۱۷)

مسئله ۳۱ ◀ اگر خیار شرط از برای بائع باشد، در طول مدت خیار مبیع از ملک بائع خارج نمی شود. پس اگر در این مدت مبیع در دست مشتری هلاک شود، قیمت بازاری آن و قیمت واقعی واجب می شود نه قیمت توافق شده.

دلیل:

زیرا داشتن اختیار فسخ در یک معامله با رضایت داشتن بر خارج شدن اموال خود متضاد هستند؛ یعنی کسی که می گوید تا سه روز به من وقت بده تا اگر صلاح دیدم معامله را قطعی کنم، پس این شرط مخالف رضایت داشتن بر خروج آن کالا از ملک وی می باشد؛ و از آنجاکه هنوز بیع قطعی نشده است و به ملک مشتری داخل نشده است، پس واجب بر مشتری قیمت بازاری آن است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۴)

قیمت بازاری: قیمتی که در بازار به آن کالا گذاشته می شود.
ثمن: قیمتی که طرفین معامله بر آن توافق کرده اند.

مسئله ۳۲ ▶ همچنین است در معامله سوم الشراء.

سوم الشراء: مشتری بگوید: «این کالا را می‌برم و اگر راضی شدم آن را می‌خرم».

دلیل:

زیرا گرفتن کالا برای عقد معامله، در حکم عقد معامله است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۱۹)

زیرا اقدام کردن به امور مربوط به عقد در حکم خود عقد می‌باشد. (فتح القدیر ج ۹ ص ۱۰)

مسئله ۳۳ ▶ اگر خیار شرط برای مشتری باشد، در مدت خیار، مبیع از ملک باائع خارج می‌شود، پس اگر در دست مشتری هلاک شود ثمن لازم می‌شود.

دلیل:

زیرا مبیع از ملک فروشنده خارج شده است و معامله از طرف وی قطعی است. (الاختیار لتعلیل المختار ح ۲ ص ۱۴)

مسئله ۳۴ ▶ همچنین در صورت معیوب شدن مبیع در دست مشتری، ثمن واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا عیب رسیدن به مبیع حق رد را باطل می‌کند؛ پس بیع و معامله قطعی می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ح ۲ ص ۱۴)

مسئله ۳۵ **◀** در مدت خیار شرط برای مشتری، مشتری مبیع را مالک نمی‌شود و احکام ملک ثابت نمی‌شود؛ مانند آزاد شدن خویشاوند مشتری و مانند آن.

مسئله ۳۶ **◀** در خیار شرط برای فسخ بیع، لازم است که طرف مقابل در مدت خیار از فسخ یا عدم فسخ معامله خبردار شود.
دلیل:

زیرا فسخ تصرف کردن است در ملک شخص دیگر و در فسخ امکان اینکه ضرری به یکی از طرفین برسد، وجود دارد؛ زیرا ممکن است باعث به خیال قطعی شدن به دنبال مشتری دیگر نرود و یا مشتری به خیال اینکه معامله قطعی شده است به دنبال کالایی دیگر نرود. پس برای جلوگیری از این ضرر محتمل، شرط است که طرف مقابل از فسخ معامله خبردار شود. (الهدایه ج ۳۱ ص ۳۱)

مسئله ۳۷ **◀** برای اجازه دادن به قطعی شدن بیع در خیار شرط، خبردار شدن طرف مقابل در مدت لازم نیست.

دلیل:
زیرا بیع از طرف کسی که خیار شرط نکرده، قبلًاً قطعی شده است و قطعی شدن بیع، بسته به اجازه‌ی کسی است که خیار شرط کرده و وی نیز اجازه داده است. (الهدایه ج ۳۲ ص ۳۲)

مسئله ۳۸ **◀** خیار شرط ۱ - باگذشتن مدت خیار و همچنین ۲ - با عملی که بر رضایت دلالت می‌کند، ساقط می‌شود؛ مانند سوارشدن بر مرکب و نزدیکی به امّه (کنیز).



دلیل:

زیرا اقدام به استفاده از مبیع مانند این است که وی صریحاً اعلام رضایت کند. (المبسوط للسرخسی ج ١٣ ص ٩٩)

مسئله ٣٩ ▶ اگر دو یا سه لباس را به شرط انتخاب یکی از آن‌ها بفروشد صحیح است ولی در بیشتر از آن درست نیست.

دلیل:

قياس این است که در دو لباس و یک لباس نیز بیع فاسد باشد ولی برای این عمل تا سه جامه حق اختیار ثابت شده است؛ زیرا خیار شرط برای جلوگیری از گول خوردن است تا طرف بتواند کالای بهتر و مناسب‌تر برای خود انتخاب نماید و این نیاز با سه جامه رفع می‌شود؛ چون سه نوع جنس داریم: خوب و بد و میانه و مجھول بودن در سه چیز باعث منازعه و دعوا نمی‌گردد. (الهدایه ج ٣١ و ٣٢)

مسئله ٤٠ ▶ اگر شرط کند که یکی از دو بنده را خواهد خرید، در این صورت اگر قیمت هر کدام را بیان کند و محل اختیار نیز بیان شود بیع صحیح است.

دلیل:

زیرا هم مبیع معلوم است و هم ثمن آن، پس جهالتی در هیچ کدام از آن‌ها نیست. (الهدایه ج ٣٢ ص ٣٢)

مسئله ٤١ ▶ و اگر یکی از شرایط نباشد بیع فاسد است.

دلیل:

زیرا جهالتی در مبیع یا ثمن و یا هردوی آنها وجود دارد که باعث دعوا و منازعه خواهد شد و این جهالت بیع را فاسد می‌کند. (الهدایه ج ۳۲ ص ۳۲)

مسئله ۴۲ \blacktriangleleft اگر بنده‌ای را به شرط کاتب بودنش بخرد و بعد معلوم شود که کتابت (نوشتن) نمی‌داند، در این صورت مشتری مختار است که به قیمت توافق شده بخرد و یا بیع را فسخ کند.
دلیل:

زیرا کاتب بودن وصفی است که مردم با شرط کردن آن در عقد، به آن رغبت می‌ورزند؛ وقتی آن وصف یافت نشد پس برای مشتری اختیار رد یا عقد ثابت می‌شود. (الهدایه ج ۳۲ ص ۳۳)

مسئله ۴۳ \blacktriangleleft خیار عیب و خیار تعیین، به ارث می‌رسد.
خیار عیب: حق رد مبیع در صورت معیوب بودن.
خیار تعیین: تعیین اینکه کدام را بخرد.
دلیل:

۱- زیرا مشتری مستحق کالای بدون عیب است، پس همین‌گونه نیز به وارثان وی می‌رسد؛ یعنی آنها نیز مستحق مبیع بدون عیب هستند. پس وقتی کالا معیوب باشد حق رد مبیع برای آنان نیز ثابت است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳)

۲- خیار تعیین نیز ثابت است؛ زیرا ملک میّت با ملک دیگری مخلوط شده است، پس وارثان وی هستند که حق خود را ثابت می‌کنند.
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳)



مسئله ۴۴ ▶ خیار شرط و خیار رؤیت به ارث نمی‌رسد.

خیار رؤیت: داشتن اختیار رد در مبیعی که قبل از دیدن آن خریداری شده باشد، پس مشتری حق دارد که هنگام دیدن مبیع آن را رد کند.

دلیل:

زیرا این اختیار برای خواستن و فکر کردن هستند و خواستن و فکر کردن به دیگری منتقل نمی‌گردند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳)

فصل خیار رؤیت:

مسئله ۴۵ ▶ اگر کالایی را بدون دیدن آن بخرد، صحیح است و تا وقتی که باطل کننده‌ی اختیار یافت شود، مشتری را اختیار رد ثابت است، گرچه قبل از رؤیت راضی شده باشد ولی باعث را اختیاری نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: اگر کسی چیزی را بخرد که ندیده است، پس هنگام دیدن برای او اختیار ثابت است. (سنن الصغیر للبیهقی ج ۲ ص ۲۴۰ - سنن الدارقطنی ج ۳ ص ۳۸۲ - البنایه ج ۸ ص ۸۲)

مسئله ۴۶ ▶ اشیائی که اختیار را باطل می‌کند: ۱- معیوب شدن مبیع در دست مشتری. ۲- تصرف مشتری در مبیع که آن تصرف، حقی را برای دیگری ثابت می‌کند مانند فروش بدون خیار قبل از رؤیت و همچنین بعد از رؤیت.

دلیل:

حضرت عثمان رضی الله عنه زمینی را به حضرت طلحه بن عبید الله رضی الله عنه فروخت. بعد از معامله بعضی از مردم به حضرت عثمان رضی الله عنه گفتند که در این معامله زیان کرده‌ای. پس حضرت عثمان رضی الله عنه گفت که اختیار رد معامله برای من ثابت است؛ زیرا من چیزی را فروختم که ندیده بودم و همین حرف را به حضرت طلحه رضی الله عنه نیز گفتند و وی گفت: اختیار پس دادن برای من ثابت است؛ زیرا من چیزی را که ندیده‌ام خریدم. پس هر دو پیش جبیر بن مطعم رضی الله عنه رفتند تا وی بین آن‌ها حکم کند. جبیر رضی الله عنه به نفع طلحه رضی الله عنه حکم کرد و اختیار را برای وی ثابت کرد و برای حضرت عثمان رضی الله عنه اختیار ثابت نکرد و این حکم در حضور بسیاری از صحابه رضی الله عنه بوده است و به اجماع آن‌ها رسیده است.

(الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۶)

پس نتیجه این می‌شود که بعد از فروش، حق روئیت ثابت نیست. زیرا وقتی پس دادن بعضی از مبیع متعذر گشت، پس دادن بعض دیگر نیز ممنوع می‌شود؛ زیرا در این کار برای بائع ضرر است، پس همین طور است در مبیع معیوب. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۶)

مسئله ۴۷ ◀ اگر تصرفی نماید که حقی برای دیگری ثابت نکند مانند فروش با خیار، این تصرف حق را بعد از اتمام مدت خیار باطل می‌کند نه قبل از اتمام مدت مانند فروش با خیار و هبہ بدون تسليم.

مسئله ۴۸ ◀ اگر مشتری جاهايی مقصود از خريد را ببیند، با اين کار روئیت مبیع حاصل شده است و دیدن کل مبیع لازم نیست؛ مانند دیدن صورت امه (کنیز) و مرکب و همچنین کفل مرکب و دیدن موضع



علامت لباسی که دارای علامت باشد و رؤیت ظاهر لباس غیر معلم (لباسی که دارای علامت نباشد) و رؤیت اتاق‌هایی که قصد خرید آن را دارد از یک دار.

دلیل:

زیرا در بعضی اوقات دیدن همه جای مبیع متعذر است؛ پس دیدن جاهایی که آن مبیع به خاطر آن خریده می‌شود کافی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ٢ ص ١٦)

مسئله ٤٩ ▶ نظر وکیل خرید و وکیل قبض کالا، رؤیت مشتری محسوب می‌شود.

دلیل:

زیرا این اشخاص وکیل هستند که مبیع را قبض کامل و تام نمایند و قبض وقتی کامل و تام است که اختیار رؤیت را ساقط نماید و آن باعتبار رؤیت وی به مثابه‌ی رؤیت خود مشتری بودن حاصل می‌شود. (بدائع الصنائع ج ٥ ص ٢٩٦)

مسئله ٥٠ ▶ نظر کردن رسول مشتری، نظر خود مشتری محسوب نمی‌شود.

دلیل:

زیرا اختیار رسول بر قبض کردن و رساندن آن به مشتری می‌باشد و در مورد چیزی دیگر اختیاری ندارد، پس دیدن وی دیدن مشتری محسوب نمی‌شود. (تبیین الحقائق ج ٤ ص ٢٨)

مسئله ۵۱ ◀ اگر فرد نابینا باشد، پس لمس وی و چشیدن وی و بوئیدن وی و وصف زمین نزد وی، رؤیت محسوب می‌شود.

دلیل:

۱- زیرا با صادر شدن این افعال از شخص بینا نیز بدون رؤیت، خیار رؤیت از وی ساقط می‌شود. (فتح القدیر ج ۳۴۸ عص) یعنی اگر شخص بینا چیزی را لمس کند و بدون دیدن بخرد، اختیار پس دادن از وی ساقط می‌شود؛ زیرا علم وی بر کالا با لمس حاصل شده است و همین طور است در اشیاء چشیدنی و بوئیدنی که با چشیدن و بوئیدن علم به این اشیاء ثابت می‌شود. پس اختیار پس دادن از وی ساقط می‌شود.

۲- زیرا اشیاء را می‌توان با توصیف آن شناخت همچنان که با دیدن می‌شود شناخت. پس توصیف شیء مانند دیدن آن است، همچنان که در بیع سلم چنین است. (الهدایه ج ۳۶ ص ۳۶)

مسئله ۵۲ ◀ اگر کسی کالایی را ببیند و بعد بخرد، در صورتی که بعد از رؤیت آن تغییری حاصل شده باشد، مشتری را باز خیار رؤیت ثابت است و قول باعث در عدم تغییر قبول است (همراه با قسم وی) و قول مشتری در مورد عدم رؤیت آن اولی است (همراه با قسم وی).

دلیل:

زیرا در رؤیت اول علم به مبیع حاصل نشده است، پس مانند این می‌شود که اصلاً ندیده باشد. (الهدایه ج ۳۶ ص ۳۶)

فصل خیار عیب:

مسئله ۵۳ ▶ اگر در مبیع عیبی یافت شود که قیمت مبیع را نزد تجار کم می‌کند، مشتری مختار است که آن را پس دهد و یا اینکه به قیمت توافق شده بگیرد.

دلیل:

زیرا عقد معامله‌ی مطلق بر مبیع سالم واقع می‌شود و وقتی عیبی در مبیع باشد، برای جلوگیری از لازم شدن چیزی که مشتری بر آن راضی نبوده است، اختیار پس دادن و یا گرفتن ثابت می‌شود. (الهدایه ج ۳۷ ص ۳۷)

توضیح: یعنی وقتی کالایی را معامله کرده شود پس مشتری به خیال سالم بودن آن را خریداری می‌کند. پس وقتی معیوب باشد به آن راضی نخواهد شد، برای همین برای وی حق پس دادن و یا گرفتن ثابت می‌شود.

مسئله ۵۴ ▶ عیوبی قیمت مبیع را نزد تجار کم می‌کند مانند:

۱- در بنده (عبد): فرار کردن عبد، شبادراری، دزدی در کودکی که عاقل است؛ و اگر این عیوب از بالغ باشد، عیبی دیگر است یعنی به حساب عیب در کودکی گذارد نشود. پس اگر نزد کسی در سن بلوغ دزدی کرد، به خاطر دزدی در کودکی نزد فروشنده حق رد ندارد؛ و جنون در کودکی برای ابد عیب است؛ و بوی بد دهان و زیر بغل و زنا و ولد زنا بودن، در حق امّه (کنیز) عیب محسوب می‌شوند و در حق

بنده عیب نیستند و کفر در هردوی آن‌ها عیب است. استحاضه و حیض ندیدن دختر هفده‌ساله عیب است.

دلیل:

زیرا ضرر در کالا به خاطر کم شدن قیمت وی به نزد تجار حاصل می‌شود، پس هر آنچه از عیب که قیمت کالا را در نزد تجار کم کند عیب محسوب می‌شود. (الهدایه ج ۳۷ ص ۳۷)

مسئله ۵۵ ▶ اگر بعد از مردن بردہ یا آزاد کردن وی به رایگان و یا تدبیر وی و یا ام وLD نمودن وی، در مبیع عیبی قدیم آشکار شود، نقصان حاصل از آن عیب را از بایعش می‌توان گرفت.

دلیل:

زیرا: ۱- با مرگ بردہ مالکیت صاحب وی منقضی شده است و امکان پس دادن آن توسط شرع ثابت شده است؛ پس رد مبیع و گرفتن قیمت آن معذور است، پس نقصان آن را از فروشنده بگیرد.

۲- در آزاد نمودن نیز رد آن بردہ و پس گرفتن قیمت آن متuder گشته است؛ پس گرفتن نقصان برای وی ثابت می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۲۰)

مسئله ۵۶ ▶ اگر عیب قدیم بعد از آزاد کردن در مقابل مال و یا کشتن وی و یا خوردن بعضی از مبیع و یا کل مبیع و یا پوشیدن و پاره شدن لباس آشکار شود، حق رجوع با نقصان را ندارد.

دلیل:

۱- در قتل؛ زیرا وی عوض معنوی آن را گرفته است

۲- و در خوردن ساقط می‌شود زیرا؛ مشتری در آن تصرفی نموده است که آن تصرف پس دادن را متغیر نموده است؛ و پوشیدن نیز به‌مانند خوردن آن است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲۰ ص ۲۰)

مسئله ۵۷ ▶ اگر بعد از حدوث عیبی دیگر، عیب قدیم مبیع آشکار شود، با نقصان عیب قدیم به باع رجوع کند مگر اینکه باع راضی شود که مبیع را با این عیب جدید پس بگیرد؛ و این تا وقتی است که مبیع با ملک مشتری مختلط نشده باشد.

دلیل:

زیرا اگر بگوییم که مبیع را پس دهد، در این کار به فروشنده ضرر می‌رسد؛ زیرا وی مبیع را در حالی تحویل داد که از عیب جدید که در دست مشتری حادث شده سالم بود؛ و با پس ندادن آن به مشتری ضرر می‌رسد؛ زیرا وی عیب قدیم را نمی‌دانسته است پس برای اینکه بر هیچ‌کدام ضرر نرسد به نقصان رجوع کند مگر اینکه فروشنده به ضرر این عیب جدید راضی شود و پس بگیرد که در این صورت خود وی به ضرر خود راضی شده و از حق خود گذشته است. (العنایه ج ۳۶۵ عص)

یعنی آن کالا را ببیند که اگر سالم باشد چه قیمت دارد و با این عیب قدیم چه قیمتی دارد و هر آنچه که این عیب از قیمت کالا کم کرده، آن را از فروشنده بستاند.

مسئله ۵۸ ▶ اگر مشتری قبل از اختلاط مبیع را بفروشد، دیگر حق رجوع ندارد و اگر بعد از اختلاط بفروشد، حق رجوع ثابت است.

دلیل:

زیرا اگر با ملک خود مخلوط نشده و فروخته باشد، در این صورت پس دادن وی غیرممکن نیست چون می‌تواند که از مشتری خود پس گرفته و به فروشنده پس دهد. (الهدایه ج ۳۸ ص ۳۸)

مسئله ۵۹ « ولی اگر با ملک خود مخلوط شده باشد، پس گرفتن مبیع ممتنع شده است.

دلیل:

زیرا جدا کردن آن از ملک مشتری غیرممکن شده است، پس نقصانی که عیب باعث آن شده است را از باعث بگیرد. (البحر الرائق ج ۵۵ ص ۵۵) مثال: گندمی می‌خرد و آن را می‌فروشد و بعد عیب قدیم در گندم آشکار می‌شود. در این صورت اگر گندم را بدون اختلاط به ملک خودش فروخته باشد، حق رجوع با نقصان را ندارد و اگر بعد از اختلاط باشد، می‌تواند با نقصان رجوع کند.

رجوع با نقصان: یعنی آنچه که عیب در قیمت مبیع ایجاد می‌کند را مشتری از باعث بستاند.

مسئله ۶۰ « اگر گردو و مانند آن بعد از شکستنشان در آن‌ها عیبی آشکار شود، اگر با وجود این عیب باز هم قابل انتفاع باشد، مشتری می‌تواند نقصان عیب را از باعث بگیرد و اگر قابل انتفاع نباشد، کل قیمت را از باعث پس بگیرد.

دلیل:

زیرا در صورت فاسد بودن و غیرقابل استفاده بودن کل آن گردو، مال محسوب نمی‌شود؛ پس بیع باطل می‌گردد ولی اگر عیب طوری باشد

که باوجود آن قابل استفاده باشد، پس بعض آن مال محسوب می‌شود و بیع در بعض قابل استفاده واقع می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۳۹)

توضیح: برای مثال اگر گرد و بگیرد و وقتی آن را شکست بینند که در آن مغزی نیست و یا اینکه مغز فاسد شده است، پس در این صورت حکم مسئله‌ی بالا ثابت می‌شود.

مسئله ۶۱  اگر مشتری ادعا کند که بنده‌ای که خریده است وقتی نزد وی بوده فرار کرده است، پس بر وی لازم است؛ اولاً اثبات کند که نزد خودش (مشتری) فرار کرده است (با شاهد آوردن مشتری و یا امتناع باعث از قسم خوردن بر علم نداشتن بر فرار نزد وی) و بعد از اثبات آن، مشتری شاهد بیاورد که نزد باعث نیز فرار داشته است و یا باعث را قسم دهد که وی این بنده را فروخته و تحويل داده است در حالی که نزد وی اصلاً فرار نداشته است و یا باعث به این صورت قسم بخورد که مشتری به خاطر این ادعا حق رد ندارد.

دلیل:

زیرا مشتری اول باید ثابت کند که در هنگام فرار در نزد وی این عیب رخداده است تا بتواند به عنوان مدعی علیه فروشنده اقدام کند و بعد باید ثابت کند که نزد فروشنده نیز این عیب وجود داشته است. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۴۰)

مسئله ۶۲  اگر مشتری مدعی باشد که مبیع دارای عیبی است، پس تا وقتی که ثابت شود آن مبیع عیب ندارد، پرداخت ثمن مبیع بر وی لازم نمی‌شود.

دلیل:

زیرا مشتری با ادعای عیب، واجب شدن پرداخت قیمت مبیع را منکر شده است. پس اول باید وجود یا عدم عیب آشکار شود تا معلوم گردد که حق پرداخت قیمت بر گردن وی ثابت است یا خیر. (البنيه

ج ۸ ص ۱۲۲)

مسئله ۶۳) اعمالی که حکم رضایت به معیب دارند عبارت‌اند از: مداوای عیب و سوارشدن بر مبیع برای حاجت خود و اگر برای رد مبیع یا غذا و آب دادن آن سوار شود، رضا نیست و همچنین اگر برای چیزی که به خاطر آن مجبور بر سوارشدن باشد نیز رضایت محسوب نمی‌شود.

دلیل:

زیرا این اعمال همه دلیل هستند بر اینکه وی خواستار این کالا می‌باشد؛ پس بعد از این اعمال دیگر حق برگرداندن مبیع را ندارد. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۶۶)

مسئله ۶۴) اگر دو بند را به یک عقد معامله بخرد و دریکی از آن‌ها عیب یافت شود، در این صورت اگر هر دو را قبض نموده باشد، همان معیوب را برگرداند و اگر قبض نکرده باشد، هر دو را پس دهد و یا هر دو را باهم بگیرد.

دلیل:

زیرا در صورت قبض هر دو مبیع، عقد تکمیل شده است؛ زیرا عیب مانع تکمیل شدن عقد نمی‌شود و علت حق برگرداندن به خاطر عیب

است و عیب دریکی از آن‌ها یافت شده است و حکم نیز برحسب علتش ثابت می‌شود؛ پس حق پس دادن در همان عبد معیوب ثابت می‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۱۳ ص ۱۰۲)

مسئله ۶۵ ▶ همچنین است حکم کالای وزنی و کیلی و در این صورت، اگر قبض کرده باشد، نیز حکم همین است؛ یعنی یا کل را بگیرد و یا کل را رد کند و برگرداند.

دلیل:

زیرا شیء موزون و مکیل وقتی از یک جنس باشند، در حکم یک شیء هستند. پس اگر بعض آن دارای عیب باشد مانند این است که کل آن معیوب است، پس یا باید کل آن را برگشت دهد و یا کل را بگیرد و حق تجزیه‌ی آن‌ها را ندارد. (الهدایه ج ۳ ص ۴۱)

اگر در چند گونی یا ظرف باشد، در این صورت وی می‌تواند همان معیوب را پس دهد و سالم را نگه دارد. (الهدایه ج ۳ ص ۴۱)

اگر بعض مبیع را صاحبی دیگر پیدا شود، در این صورت حق رد باقی‌مانده را ندارد بلکه باقی را به حصه‌ی قیمت توافق شده بستاند.

مثلاً یک تن گندم می‌خرد و بعد از خرید، کسی دیگر نیم تن آن را از مشتری می‌گیرد زیرا صاحب‌ش فروشنده نبوده بلکه متعلق به کسی دیگر بوده است. در این صورت نیم تن باقی‌مانده را مشتری نمی‌تواند پس دهد بلکه قیمت نیم تن که در دستش هست را بپردازد و بگیرد.

دلیل:

زیرا در تقسیم این نوع کالا ضرری به مشتری نمی‌رسد و پیدا شدن صاحب برای بعضی از آن، مانع تکمیل شدن عقد نمی‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۴۱)

مسئله ۶۶ ◀ اگر چنین مسئله‌ای در مورد لباس (پارچه) پیش بیاید، مشتری حق رد باقی را دارد. دلیل:

زیرا بریدن و تقسیم جامه (پارچه) عیب محسوب می‌شود، پس وی حق برگشت دادن باقی‌مانده در دست خودش را دارد. (الهدایه ج ۳ ص ۴۱)

مسئله ۶۷ ◀ اگر باائع در هنگام فروش خود را از هر عیبی مبرأ بداند و اگرچه عیب‌ها را نشمارد، چنین عملی صحیح است و مشتری را حق رد نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: مسلمانان بر شرط‌های خود پاییند باشند مگر اینکه حلالی را حرام گرداند و یا حرامی را حلال. (شرح معانی الاثار ج ۹۰ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۴ ص ۲۷۵ - البنایه ج ۸ ص ۱۳۶)

یعنی مسلمان اگر چیزی را شرط کند پس باید به آن شرط پاییند باشد مگر اینکه شرطی باشد که طبق آن شیء حلالی حرام گردانده شود که در این صورت پاییندی به آن باطل است و همچنین اگر شرطی باشد که حرامی را حلال می‌گرداند پس پاییندی به آن شرط باطل است.



فصل بیع الفاسد:

مسئله ۶۸ ▶ فروش آنچه در شرع مال محسوب نمی‌شود، باطل است؛ مانند خون و مردار و انسان آزاد و اتباع آزاد: مدبر و ام ولد و مکاتب. دلیل:

زیرا رکن و اساس بیع مبادله مال در مقابل مال است و این اشیاء در شرع مال نیستند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۵۳)

مسئله ۶۹ ▶ اگر مال غیر متقوم شرعی را در مقابل پول بفروشد نیز باطل است.

مال غیر متقوم شرعی: به اشیائی که در شرع برای آن ارزشی نهاده نمی‌شود و از نظر شرع بی‌ارزش باشد، اطلاق می‌شود مانند خوک و خمر (عرق و مشروبات الکلی).

زیرا در خمر و خوک در نزد اهل ذمہ مال محسوب می‌شوند ولی در شرع امر به اهانت خمر و خوک شده‌ایم؛ پس وقتی آن را در مقابل پول فروخته شود، این عمل ارزش دادن به خمر و خوک است و از این کار نهی شده است، پس بیع باطل است. (العنایه ج ۶ ص ۴۰۵)

ولی اگر در مقابل چیزی غیر از پول فروخته شود بیع باطل نیست بلکه فاسد است. مثلاً بگویید این خوک در مقابل این گوسفند فروختم، پس بیع باطل نیست و فاسد است؛ یعنی اینکه این معامله در حق گوسفند درست است و بجای خوک، قیمت گوسفند واجب می‌شود.

فرق بیع باطل و فاسد: اگر بیع باطل باشد، اصلاً نمی‌توان آن را درست کرد ولی اگر فاسد باشد با برداشتن مکان یا شرطی که باعث فساد بیع شده است، می‌توان بیع را جایز گرداند همچنان که در مثال فوق با برداشتن خوک، معامله در مورد گوسفند جایز گردیده است.

مسئله ۷۰ \blacktriangleleft اگر بنده‌ای را همراه با فرد آزاد فروخته شود، این بیع باطل است اگرچه قیمت هر کدام مشخص شده باشد.

دلیل:

زیرا شخص آزاد، مال نیست، پس فروش آن باطل است و برای برده نیز شرط قبول آن را خرید شخص آزاد در کنار وی نموده است پس چیزی که مال نیست را شرط قبول این عقد کرده است و این شرط عقد را باطل می‌کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۶۹)

مسئله ۷۱ \blacktriangleleft همچنین است اگر مذبوح شرعی را همراه با مردار بفروشد یعنی بیع باطل است.

مسئله ۷۲ \blacktriangleleft اگر بنده‌ای را همراه با مدبر بفروشد و یا همراه با بنده‌ی کسی دیگر بفروشد، بیع با حصه‌ی ثمن جایز است.

دلیل:

زیرا مدبر نزد بعضی از علماء مال محسوب می‌شود؛ پس باطل بودن فروش مدبر به بنده سرایت نمی‌کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۶۹) حصه‌ی ثمن: قیمت توافق شده را بر بنده و مدبر تقسیم کرده شود و هر آنچه که سهم بنده باشد را حصه‌ی ثمن گویند.

مسئله ۷۳  اگر ملک خود را همراه با شیء وقف شده بفروشد، بیع با حصه درست است.

دلیل:

زیرا وقف نیز نزد بعضی از علماء قابل فروش است؛ پس باطل بودن فروش آن به غیر آن سرایت نمی‌کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۶۹)

مسئله ۷۴  بیع خمر در مقابل کالا و فروش کالا در مقابل خمر فاسد است.

دلیل:

زیرا در اینجا مقصود فروش کالای حلال است و گفتن بیع مردود است و با جایگزین کردن شیء حلال بجای خمر، بیع جایز می‌گردد. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۷۰)

مسئله ۷۵  بیع اشیاء مباح قبل از مالک شدن جایز نیست، مانند هیزم.

دلیل:

زیرا کسی چیزی را که مالک نیست، نمی‌تواند بفروشد. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۷۰)

مسئله ۷۶  بیع اشیائی که قادر به تسلیم آن نباشد مگر با حیله، نیز جایز نیست مگر اینکه آن در دستش باشد، مانند کبوتر.

دلیل:

زیرا وی قادر بر تسلیم آن نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۴۴)

مسئله ۷۷  همچنین بیع اشیائی که قادر به تسلیم آن نباشد مگر با ضرر به خود نیز جایز نیست، مانند الوار یک خانه قبل از جدا کردن از آن.

دلیل:

زیرا تسلیم آن به مشتری همراه با ضرر است. (الهدایه ج ۳ ص ۴۴)

مسئله ۷۸ بيع اشیائی که در آن فریب باشد نیز جایز نیست؛ مانند بار جنین حیوان آبستان و شیر در پستان.

دلیل:

رسول الله ﷺ از فروش شیر در پستان و پشم چیده نشده نهی کرده‌اند.
(البنایه ج ۸ ص ۱۵۰ - المعجم الاوسط ج ۴ ص ۱۰۱ - السنن الصغیر

للبیهقی ج ۲ ص ۲۷۱)

مسئله ۷۹ همچنین بيع اشیائی که جهالت آن باعث نزاع و دعوا شود؛
مانند این که بگوید: آنچه در این دار هست را فروختم.

دلیل:

زیرا جهالت که به منازعه بکشد، مانع تسلیم مبیع و تحویل ثمن خواهد گردید؛ پس عقد معامله‌ی آنان به عیث تبدیل خواهد شد. (بدائع الصنائع ج ۴ ص ۱۸۰)

مسئله ۸۰ بيع مزابنه جایز نیست.

مزابنه: فروش خرمای چیده شده در مقابل مثل آن خرما در روی درخت از روی مظنه.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ از این نوع بيع منع کرده‌اند. (الهدایه ج ۳ ص ۴۴)

مسئله ۸۱ بيع ملامسه نیز جایز نیست.

لاماسه: اگر مشتری به کالایی دست بزند بيع قطعی می‌شود.



مسئله ۸۲ ▶ بیع منابذه نیز جایز نیست.

منابذه: بائع کالایی را به‌سوی مشتری پر کند و مشتری باید آن را قبول کند.

مسئله ۸۳ ▶ بیع القاء حجر نیز جایز نیست.

القاء حجر: مبیع با سنگ زدن مشخص کرده شود.
دلیل:

در جاهلیت (قبل از اسلام) بین عرب بوده است و رسول الله ﷺ از این نوع بیع‌ها نهی کرده‌اند. (الهدایه ج ۳ ص ۴۵)

مسئله ۸۴ ▶ فروش مرتع و اجاره دادن آن نیز جایز نیست.
دلیل:

زیرا علف مرتع را مالکی نیست و انسان‌ها در آن شریک هستند، پس فروش آن جایز نیست و در مورد اجاره چون اجرت را مقابل استهلاک و مصرف شیء مباح و همگانی می‌خواهد، اجاره‌ی آن جایز نیست.
(الهدایه ج ۳ ص ۴۵)

مسئله ۸۵ ▶ فروش زنبور عسل به‌نهایی جایز نیست و اگر با کندویش باشد رواست.

دلیل:

زیرا زنبور عسل نیز از حشرات است و فروش حشرات جایز نیست و فروش با کندو جایز است؛ زیرا زنبور تابع کندو می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۴۵)

اگر زنبورعسل را در یک ظرف جمع کند و تحویل دهد، امام محمد صلی الله علیه و آله و سلم فروش آن را جایز می‌داند زیرا زنبورعسل حیوانی است که از آن، هم در شرع و هم در عرف استفاده کرده می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۴۵)

مسئله ۸۶ ◀ فروش اعضای انسان جایز نیست.

دلیل:

زیرا اعضای انسان محترم است و نباید با فروش به آن اهانت شود. (الهدایه ج ۳ ص ۴۶)

مسئله ۸۷ ◀ فروش اعضای خوک نیز نارواست.

دلیل:

زیرا اعضای خوک در شرع بی‌ارزش است و با فروش آن نباید به آن ارزش داده شود. (فتح القدیر ج ۶ ص ۴۲۵)

مسئله ۸۸ ◀ فروش پوست مردار قبل از دباغی جایز نیست.

دلیل:

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: از مردار با اهاب استفاده نکنید.

اهاب: به پوست دباغی نشده گفته می‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۱ ص ۲۰۲)

و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: هر پوستی که دباغی شود همانا پاک است. (مسند احمد ج ۲ ص ۴۴۳)

مسئله ۸۹ ◀ فروش تخم کرم ابریشم و کرم ابریشم جایز نیست و نزد امامین صلی الله علیه و آله و سلم جایز است.

دلیل:



امام اعظم رضیَّ اللہُ عنہ خود کرم ابریشم و تخم آن را غیرقابل استفاده می‌داند؛ پس قابل فروش هم نیست ولی امامین رضیَّ اللہُ عنہ مفید می‌دانند و فروش آن را جایز می‌دانند. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۴۴)

مسئله ۹۰ ▶ فروش بالاخانه بعد از منهدم شدن جایز نیست.

دلیل:

زیرا بعد از منهدم شدن بالاخانه، دیگر چیزی برای معامله باقی نمی‌ماند. (مجمع الانہر ج ۲ ص ۵۹)

مسئله ۹۱ ▶ فروش بنده (عبد) به عنوان امّه جایز نیست.

دلیل:

زیرا در انسان، مرد و زن بودن هر کدام جنسی دیگر محسوب می‌شوند؛ زیرا از هر کدام کاری متفاوت از دیگری خواسته می‌شود. مثلاً بنده برای کار در بیرون خانه است و کنیز برای کار در خانه. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۵۳)

مسئله ۹۲ ▶ خرید آنچه که خودش فروخته است، قبل از دریافت ثمن معامله‌ی اول جایز نیست.

دلیل:

زنی نزد حضرت عایشہ رضیَّ اللہُ عنہ آمد و گفت که من خادمی را به قیمت هشت صد درهم به شخصی به نام زید بن ارقم نسیه فروختم و دیدم که وی قصد فروش آن را دارد و من خودم از وی به شش صد درهم خریدم. حکم آن چیست؟ حضرت عایشہ رضیَّ اللہُ عنہ گفتند: چه بد خریدی کردی و چه بد فروشی است که زید بن ارقم انجام داده است. برو و

به زید بن ارقم بگو: با این معامله اش، الله جل جلاله جهاد وی همراه با رسول الله ﷺ را باطل کرده است مگر اینکه توبه کند.

توضیح: حضرت عایشه رضی الله عنه این معامله را چنان بد می داند که عبادت شخص را باطل می کند و آن چیزی است که با نظر نمی توان گفت بلکه با شنیدن از رسول الله ﷺ می باشد و دیگر اینکه حضرت عایشه رضی الله عنه آن بیع را خرید و فروش بد نامیده است.

و دلیل دیگر اینکه در این کار شبههی ربا وجود دارد و شبههی ربا حقیقت ربا محسوب می شود. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۹۹)

مسئله ۹۳ \blacktriangleleft خرید آنچه خود فروخته است همراه با شیئی که نفروخته بود باقیمت اولی نیز جایز نیست. این جایز نبودن در حق آنچه قبل از فروخته بود است و در مورد شیئی که اضافه نموده است جایز است. مثال: خودرویی را به قیمت هزار فروخته باشد و باز خودش آن را همراه با شیئی دیگر به قیمت هزار بخرد، این معامله در حق خودرو جایز نیست و در حق شیء اضافه شده جایز است.

دلیل:

همانند مسئله‌ی فوق است.

مسئله ۹۴ \blacktriangleleft فروش روغن با ظرفش به این شرط که برای ظرف آن مقداری به تخمین کم کرده شود جایز است و اگر با ظرف وزن کند و وزن حقیقی آن را کم کند نیز جایز است.

دلیل:



زیرا در صورت مجھول بودن وزن ظرف معلوم نمی‌شود که آیا مقداری از وزن ظرف به عنوان روغن فروخته شده است یا اینکه مقداری از روغن به خاطر ظرف کم شده است. پس این شرطی است که با عقد معامله مناسبت ندارد ولی اگر وزن ظرف معلوم باشد، پس قصد خریدار روغن است نه ظرف پس کم کردن وزن خود ظرف خواسته‌ی مشتری است و شرط با عقد معامله مناسبت دارد. (البنيه ج ۸ ص ۱۷۸)

مسئله ۹۵ ▶ فروش با شرطی که از مقتضیات بیع نیست و در آن شرط، نفعی برای فروشنده یا مشتری یا برای مبیعی که می‌تواند صاحب آن نفع شود، باشد، نیز جایز نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ از بیع همراه با شرط نهی کرده‌اند. (المعجم الاوسط ج ۴ ص ۳۳۵ - فتح القدیرج ع ص ۴۴)

بیع با شرط یعنی فروشی که در آن چیزی اضافه بر عقد شرط شده باشد؛ مانند اینکه فروشنده بگوید: «من این را فروختم ولی به شرطی که تا یک ماه من از آن استفاده کنم» و یا مشتری بگوید: «من این را خریدم ولی به شرطی که تا یک ماه تو از آن نگهداری کنی» و یا فروشنده بگوید: «من این بند را می‌فروشم ولی به شرط اینکه وی را آزاد کنی».

و شرط‌هایی که عقد معامله آن را می‌طلبد مانند اینکه مبیع را تحويل دهد و یا ثمن را نقد یا نسیه پرداخت کند.

مسئله ۹۶ ◀ فروش به مدتی که سررسید آن مجھول باشد نیز فاسد است و اگر قبل از سررسید مهلت مجھول، ثمن را بپردازد، بیع صحیح می‌گردد؛ مانند خرید و پرداخت در وقت درو.
دلیل:

زیرا وقت درو و مانند آن هرسال با سال دیگر متفاوت می‌شود و در اینجا جهالتی در مدت به وجود می‌آید که باعث نزاع و دعوا خواهد شد. پس چنین شرطی در بیع ممنوع است تا دعوا پیش نیاید ولی اگر چنین وقتی را تعیین شود و قبل از فصل درو بدھی خود را بپردازد، بیع جایز می‌گردد؛ زیرا وی با ادای دین خود قبل از سررسید آن، از نزاع جلوگیری نموده است. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۵۹ و ۶۰)

مسئله ۹۷ ◀ اگر مشتری مبیعی را با بیع فاسد قبض نماید و این کار با رضایت صریح فروشنده یا رضایت دلالتی وی صورت گرفته باشد و این بیع در حالی انجام شده باشد که هر کدام از عوض‌های معامله مال باشد، مشتری مبیع را مالک می‌شود و بر وی لازم است مثل مبیع را به باعث بدھد؛ چه مثل حقیقی باشد و یا مثل معنوی.

رضایت دلالتی: مانند اینکه در مجلس عقد معامله، مبیع را قبض نماید.

دلیل:
زیرا اصل این بیع، صحیح است؛ یعنی هر کدام از اشیاء مورد معامله، مال می‌باشد. پس مشتری این عقد با رضایت فروشنده مالک آن می‌شود ولی قیمت توافق شده واجب نمی‌شود بلکه مثل آن را باید به



فروشنده بدهد و این مثل بسته به نوع کالا فرق می‌کند؛ یعنی اگر مثل حقیقی داشته باشد پس مثل حقیقی آن را بدهد و اگر مثل حقیقی نداشته باشد قیمت بازاری آن را بدهد. (مجمع الانہر ج ۲ ص ۶۶)

مثل حقیقی در اشیاء مثلی مانند گندم و جو باشد. پس اگر جو گرفته است، جو تحويل دهد و مثل معنوی اشیائی که مثلی نیستند مانند گاو و گوسفند است که نمی‌شود گفت این گوسفند حتماً مانند آن گوسفند است، پس باید پول آن را بدهد.

مسئله ۹۸ ▶ اگر فساد بیع به خاطر شرطی باشد، پس کسی که شرط کرده است حق فسخ بیع را دارد و اگر شرط به طرفین مربوط نباشد، هر دو طرف می‌تواند فسخ نماید.

دلیل:

زیرا در صورت وجود فساد در خود عقد، هر کدام از آن‌ها حق برداشتن این فساد را دارند و در صورتی که به خاطر شرطی فاسد شده باشد، پس آن‌کس که شرط به نفع وی هست می‌تواند آن را فسخ کند؛ زیرا عقد معامله یک شیء قوی است که شرط ضعیف آن را به فساد کشیده است، پس رضایت طرفی که شرط به نفع وی است باید منظور شود.

(الهدایه ج ۳ ص ۵۲)

مسئله ۹۹ ◀ اگر مبیع بیع فاسد از ملک مشتری خارج شود، پس دیگر فسخی در کار نیست و همچنین اگر مشتری در مبیع بنائی بسازد نیز فسخ ساقط می‌شود.

دلیل:

زیرا حق استرداد مبیع در بیع اول برای ادائی حق شرع بوده است و با فروش آن دیگر از دست مشتری خارج شده است و حق کسی دیگر بر آن لازم شده است و حق بنده بر حق شرع مقدم است و در ثانی رکن عقد معامله‌ی اول صحیح بوده و فساد در صفت آن بوده است.
(الهدایه ج ۳ ص ۵۲)

مسئله ۱۰۰ ◀ بعد از قبض ثمن و مبیع در بیع فاسد، سود ثمن بر بائع (فروشنده) حلال است و سود مبیع بر مشتری حلال نیست؛ پس بر وی لازم است که سودش را صدقه دهد.

دلیل:

زیرا مبیع چیزی است که در عقد معامله تعیین کرده می‌شود ولی ثمن که همان قیمت توافق شده می‌باشد تعیین نمی‌شود و فرقی ندارد چه پولی را می‌دهد، پس حرام بودن در مبیع قرار یافته است ولی در ثمن یافت نمی‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۵۳)

مسئله ۱۰۱ ◀ نجش مکروه است.

نجش: بازارگرمی کردن و قیمت کردن کالا برای ترغیب دیگران است بدون اینکه قصد خرید داشته باشد

دلیل:



رسول الله ﷺ از این کار نهی فرموده‌اند. (سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۷۳۴) - مسند الشافعی ج ۱ ص ۱۷۲ - بداع الصنائع ج ۵ ص ۲۳۳

مسئله ۱۰۲ ▶ اگر دو شخص باهم بر سر معامله‌ای توافق کرده باشند، بر دیگران مکروه است که آن را به ثمنی بیشتر طلب کنند.

دلیل:

رسول الله ﷺ از این کار نهی کرده‌اند. (سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۲۹۸) - الهدایه ج ۳ ص ۵۳

مسئله ۱۰۳ ▶ تلقی الجلب مکروه است اگر به اهل آن دیار خرر داشته باشد

تلقی الجلب: رفتن به استقبال کاروان قبل از ورود آن به شهر جهت خرید کالای آن‌ها.

دلیل:

رسول الله ﷺ از این کار نهی فرموده‌اند؛ زیرا در این کار به اهل شهر خرید وارد می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۵۳)

مسئله ۱۰۴ ▶ اگر شهرنشین کالایش را برای بادیه‌نشین بفروشد و آن در زمانی قحطی باشد مکروه است.

دلیل:

رسول الله ﷺ از این کار نهی فرموده‌اند. (الهدایه ج ۳ ص ۵۴)

مسئله ۱۰۵ ▶ بیع و معامله در وقت اذان جمعه مکروه است (در شهر).

قرآن کریم: وقتی برای نماز جمعه اعلان شده است پس بیع را ترک کنید. (سوره الجمعة / ۹)

مسئله ۱۰۶ **◀** جدا کردن بین ذی رحم محرم صغیر و محرمش مکروه است.

دلیل:

رسول الله ﷺ هر کس بین بچه و مادرش جدایی بیندازد پس الله ﷺ وی را در روز قیامت از دوستانش جدا خواهد نمود. (السنن الصغیر للبیهقی ج ۳ ص ۴۱۰ - الهدایه ج ۳ ص ۵۴)

مسئله ۱۰۷ **◀** بیع مزایده مکروه نیست.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ به مزایده فروخته‌اند. (الهدایه ج ۳ ص ۵۴)

فصل اقاله:

مسئله ۱۰۸ **◀** اقاله: فسخ بیع است در حق طرفین معامله؛ پس اگر مبیع بچه بیاورد اقاله باطل می‌شود.

مثالاً گاوی را فروخته باشد و بعداز آن و قبل از فسخ بچه بیاورد، دیگر حق فسخ کردن بیع را ندارد.

مسئله ۱۰۹ **◀** اقاله در حق شخص ثالث (غیر از طرفین معامله)، بیع محسوب می‌شود، پس اگر مبیع زمین باشد، حق شفعه ثابت است.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس معامله‌ی شخص پشیمان از معامله‌اش را برایش فسخ کند پس الله ﷺ نیز از لغزش‌های او در قیامت گذشت



كند. (مسند البزار ج ١٥ ص ٣٧٤ - شرح مشكل الاثار ج ١٣ ص ٣١٤ - الاختيار لتعليق المختار ج ٢ ص ١١)

و معنى اصلي اقاله در لغت نيز فسخ است، پس در حق طرفين معامله فسخ حساب مى شود؛ و در حق ديگري معامله اى جديد است؛ زيرا برای فسخ نيز عقد لازم است. (الهدايه ج ٣ ص ٥٥)

اگر زيادتى در مبيع حاصل شود ديگر فسخ غيرممکن است؛ زира فسخ آن است که چيزى را که فروخته پس بگيرد. (الاختيار لتعليق المختار ج ٢ ص ١١)

مسئله ١١٠ ▶ اقاله به مثل ثمن اول درست است و اگر غير جنس ثمن اول انجام شود يا به بيش از آن و يا كمتر از آن، باز به ثمن اول اقاله واقع مى شود و شرط باطل است. اگر مبيع را نقصانى رسيده باشد در اين صورت به كمتر از ثمن اول نيز درست است.

دليل:

زيرا اقاله فسخ است و فسخ يعني پس دادن مبيع و پس گرفتن قيمتى که برای آن پرداخته است. (الاختيار لتعليق المختار ج ٢ ص ١١)

مسئله ١١١ ▶ اقاله با هلاك ثمن ممتنع نمى شود بلکه با هلاك مبيع ممتنع مى گردد.

دليل:

زيرا هلاك ثمن (قيمت توافق شده) بيع را باطل نمى كند پس اقاله را نيز باطل نمى كند؛ زيرا ثمن مقصود معامله نىست. (الاختيار لتعليق المختار ج ٢ ص ١٢)

مسئله ۱۱۲ ◀ اگر مقداری از کالای معامله شده هلاک شده باشد پس اقاله در مورد باقی‌مانده‌ی آن کالا واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا بیع در باقی‌مانده مبیع موجود است، پس فسخ بر آن مقدار واقع می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۲)

فصل التولیه:

مسئله ۱۱۳ ◀ تولیه: فروش به قیمتی که آن را خریده است.

مسئله ۱۱۴ ◀ مرابحه: بیع حلال‌واری، بیان قیمت خرید و خواستن سود بر آن.

دلیل:

رسول الله ﷺ به حضرت ابوبکر ؓ که دو شتر خریده بود فرمودند: یکی از آن‌ها را به تولیه به من بده؛ یعنی به قیمت خرید آن را به من به فروش و حضرت ابوبکر ؓ گفتند: برای شما یا رسول الله ﷺ بدون هیچ‌چیز؛ و رسول الله ﷺ گفتند: بدون شیء نمی‌گیرم و به تولیه گرفتند. (المبسوط للسرخسی ج ۱۳ ص ۸۳)

مسئله ۱۱۵ ◀ برای تولیه و مرابحه شرط است که بائع آن را به مثلی خریده باشد.

دلیل:



زیرا در این دو معامله قرار بر آن است که عین ثمن با سود یا بدون سود پرداخت شود و این کار وقتی ممکن است که ثمن مثلی باشد.
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۲۸ ص ۲۸)

مسئله ۱۱۶ ▶ باعث می‌تواند به قیمت خرید، اجرت قصار و کرایه‌ی بار و مانند آن را اضافه کند و بگوید قیمت تمام‌شده‌ی این کالا این است.
قصار: کسی که پارچه را سفید می‌کند.
دلیل:

زیرا در عرف کرایه و مخارج را به قیمت مبیع اضافه می‌کنند و خیانت محسوب نمی‌کنند. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۷۴)

مسئله ۱۱۷ ▶ اگر خیانت فروشنده‌اشکار شود (معلوم شود که قیمت تمام‌شده را نگفته بلکه بیشتر گفته است) پس در بیع مرابحه مشتری به قیمت توافق شده بخرد و یا مبیع را برگرداند.

مسئله ۱۱۸ ▶ و در تولیه به مقدار خیانت از ثمن کم کرده می‌شود و نزد امام ابویوسف رضی الله عنه در هر دو (مرابحه و تولیه) کم کرده می‌شود و نزد امام محمد رضی الله عنه در هر دو مخیر است که به قیمت توافق شده بگیرد و یا رد کند و حق کم کردن ندارد.
دلیل:

دلیل امام اعظم رضی الله عنه: مرابحه عقدی جدید است و بر عقد اول بنا نشده است، پس به هنگام خیانت در قیمت، مشتری را حق مسترد کردن بیع و یا گرفتن آن به قیمت توافق شده را دارد؛ زیرا خیانت در وصف مبیع بوده است.

مسئله ۱۱۹ \blacktriangleleft و در تولیه (فروش به قیمت خرید) کاملاً بر عقد اول بنashده است؛ پس اگر خیانت در قیمت آشکار شود باید به مقدار آن از ثمن کم کرده شود.

و دلیل امام ابویوسف رضی الله عنه اصل در این معاملات سود به قیمت قبلی دادن و یا به قیمت قبلی فروختن است، پس هرگاه خیانت در قیمت آشکار شود، به همان اندازه از قیمت توافق شده با اعلام باعث کم کرده شود.

و دلیل امام محمد رضی الله عنه در هر کدام از این نوع معامله‌ها عیب در اعلام قیمت است و آن رکن معامله نیست، پس عیب در وصف مبیع است و در هر معامله‌ای که ایراد در وصف مبیع باشد، مشتری را اختیار گرفتن یا پس دادن مبیع ثابت می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۷۵)

فصل ربا، ربوا، و ام:

مسئله ۱۲۰ \blacktriangleleft ربا حرام است.

دلیل:

قرآن کریم: و (الله جل جل جل) ربا را حرام گردانید. (سوره البقره/۲۷۵) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: گناه یک درهم از ربا خوردن بیشتر است از انجام سی و سه بار زنا و کسی که گوشتش با حرام پرورش یافته است پس بر وی آتش جهنم لایق تر است. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۱۰)

ابن مسعود رضی الله عنه: رباخوار و شاهد آن و موکل و وکیل بر آن، اگر دانسته این کار را انجام دهند، از زبان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مورد لعنت قرار گرفته‌اند. (الجوهرة النيرة ج ۱ ص ۲۱۲)

مسئله ۱۲۱ ▶ تعریف ربا: فضل و زیادتی دریکی از اشیاء معامله است که خالی از عوض باشد و این فضل برای یکی از طرفین معامله در معاوضه شرط شده است.

توضیح: خالی از عوض یعنی شما هیچ‌گاه نمی‌توانید بگویید این ده تومان جمهوری اسلامی از آن ده تومان جمهوری اسلامی ارزشش بیشتر است. پس هر یک تومان این ده تومان برابر است با یک تومان آن ده تومان، پس اگر این ده تومان را به یازده تومان فروخته شود، یک تومان از یازده تومان مقابلش خالی است و بدون هیچ‌چیز گرفته است ولی اگر شما یک کالا را به پول بخرید پس می‌توانید بگویید که ارزش این کالا ده تومان است و همین‌طور می‌توانید بگویید که ارزشش یازده تومان است؛ زیرا ارزش اشیاء در مقابل اشیائی دیگر پائین و بالا می‌شود نه در مقابل خودشان.

مسئله ۱۲۲ ▶ علت ربا ۱ - قدر: یعنی کیلی یا وزنی بودن و یکی بودن جنس ثمن و مبیع.

کیلی: اشیائی که به پیمانه و ظرف معامله می‌شوند مانند اینکه با لیتر و صاع معامله شود.

وزنی: اشیائی که به وزن معامله می‌شود مانند طلا و نقره. دلیل:

رسول الله ﷺ: معامله‌ی طلا با طلا باید مثل به‌مثل و دست‌به‌دست باشد و اضافه‌اش ربا است. معامله‌ی نقره با نقره باید مثل به‌مثل باشد و دست‌به‌دست باشد و اضافه‌اش ربا است. معامله‌ی گندم با گندم باید مثل به‌مثل باشد و دست‌به‌دست باشد و اضافه‌اش ربا است و معامله‌ی نمک با نمک باید مثل به‌مثل باشد و دست‌به‌دست باشد و اضافه‌اش ربا است. معامله‌ی جو با جو باید مثل به‌مثل باشد و دست‌به‌دست باشد و اضافه‌اش ربا است. معامله‌ی خرما با خرما باید مثل به‌مثل باشد و دست‌به‌دست باشد و اضافه‌اش ربا است.

و طلا در مقابل نقره وقتی دست‌به‌دست باشد، اگر زیادتی در نقره باشد نیز اشکالی ندارد و همچنین اشکالی ندارد جو مقابل گندم باشد و بیشتر هم باشد وقتی دست‌به‌دست باشد. (موطا مالک روایت امام

محمد ج ۱ ص ۲۷۱ - المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۱۰)

مثل به‌مثل یعنی مقدارشان باید مساوی باشد و اگر اضافه‌ای داشته باشد ربا است.

دست‌به‌دست: باید هر دو نقد باشند و اگر یکی نسیه باشد ربا است.

مسئله ۱۲۳ ◀ گندم و جو و خرما و نمک کیلی هستند.

دلیل:

زیرا این اشیاء را رسول الله ﷺ کیل به کیل گفته‌اند پس کیلی هستند.

مسئله ۱۲۴ ◀ و طبق نظر امام ابویوسف رضی الله عنه کیلی یا وزنی بودنشان همه‌ی

اشیاء را عرف تعیین می‌کند و اینکه رسول الله ﷺ این اشیاء را کیلی گفته‌اند به خاطر عرف زمان ایشان بوده است. (الهدايه ج ۳ ص ۶۲)



مسئله ۱۲۵ ▶ طلا و نقره وزنی هستند.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ این اشیاء را در حدیث ربا «وزنی» گفته‌اند؛ یعنی گفته‌اند وزن به وزن و دست به دست، پس بر وزنی بودن این اشیاء دلالت دارند. (الهدایه ج ۳ ص ۶۲)

مسئله ۱۲۶ ▶ غیرازاین اشیاء که در بالا ذکر شده است، کیلی یا وزنی بودنشان را عرف تعیین می‌کند.

دلیل:

در اشیاء دیگر نص (حدیثی) نیامده است، پس عرف تعیین می‌کند که وزنی یا کیلی هستند. (الهدایه ج ۳ ص ۶۲)

مسئله ۱۲۷ ▶ اگر هر دو وصف، یعنی قدر و هم‌جنس بودن یافت شود، زیادت و فضل حرام است و همچنین نسیه نیز بین آن‌ها حرام است.

مسئله ۱۲۸ ▶ اگر یکی از وصف‌ها یافت شود یعنی هم‌جنس بودن بدون قدر و یا قدر بدون هم‌جنس بودن، پس در این صورت فضل و زیادتی که در معامله برای یکی از اشیاء ذکر شود حلال است ولی معامله نسیه‌ی آن‌ها حرام است.

دلیل:

در حدیث ربا که در بالا مذکور شده است رسول الله ﷺ فرموده‌اند که اگر گندم به جو باشد، پس اگر نقد باشد، فضل حلال است. (موطا مالک روایت امام محمد ج ۱ ص ۲۷۱ - المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۱۰)

مسئله ۱۲۹ **◀** کالای کیلی جایز نیست مگر اینکه ازلحاظ کیل باهم مساوی باشند و وزنی نیز درست نیست مگر اینکه ازلحاظ وزن باهم برابر باشند.

دلیل:

زیرا اگر مقیاس را عوض کنیم، ممکن است که ربا جاری شود.
(الهدایه ج ۳ ص ۶۲)

یعنی اگر گندم که کیلی است را به کیلو و وزن مساوی هم بگیریم، ممکن است که در کیل باهم تفاوت داشته باشند مثلاً یک تن گندم را با یک تن گندم معامله کنند در این حالت ازلحاظ وزن باهم برابر هستند ولی ممکن است که اگر به پیمانه زده شود یکی پیمانه‌ی بیشتری را پر کند و دیگری کمتر از آن را پر کند یعنی ممکن است که یک تن گندم فروشنده صد صاع شود و یک تن گندم خریدار نود صاع شود.

مسئله ۱۳۰ **◀** در حق ربا نوع خوب و بد آن جنس یکی هستند. گندم خوب و بد یکسان هستند و در معامله باید برابر باشند و اگر یکی کم و دیگری زیاد باشد ربا است و نوع مطرح نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: جنس خوب و بد آن‌ها برابر هستند. (المبسوط للسرخسی ج ۲ ص ۱۹۴ - البناءه ج ۸ ص ۲۶۸)



مسئله ۱۳۱ ▶ یک مشت گندم به دو مشت گندم جایز است و اگر بیش از این باشد جایز نیست.

مسئله ۱۳۲ ▶ یک پول سیاه در مقابل دو پول سیاه جایز است و در بیش از این جایز نیست.

دلیل:

زیرا این مقدار در زیر معیاری قرار نمی‌گیرند؛ زیرا کم هستند. (الهدایه ج ۳ ص ۶۳)

مسئله ۱۳۳ ▶ فروش گوشت در مقابل حیوان درست است.

دلیل:

رسول الله ﷺ وقتی نوع آن‌ها (کالا) متفاوت باشد، هر طور که خواستید بفروشید. (السنن الصغیر للبیهقی ج ۲ ص ۲۴۵ - المسند للشاشی ج ۳ ص ۱۶۸ - البناءیه ج ۸ ص ۲۸۷)

مسئله ۱۳۴ ▶ آرد به جنس خود باید به کیل و مساوی باشد.

دلیل:

زیرا در این بیع تمام شرایط جواز فروش حاصل می‌باشد؛ یعنی شرط جواز فروش جنسی برابر هم‌جنسش همان مساوی بودن و کیلی یا وزنی بودن و نقد بودن است که در این بیع حاصل می‌باشد. (العنایه ج ۷ ص ۲۴)

مسئله ۱۳۵ ▶ فروش خرمای رطب در مقابل رطب و یا در مقابل تمر باید مساوی باشند.

دلیل:

زیرا به هر کدام از تمر و رطب تمر گفته می‌شود، پس با هم از یک جنس می‌باشند. (العنایه ج ۷ ص ۲۸)

مسئله ۱۳۶ ◀ انگور مقابل انگور و یا مقابل انگور خشک (کشمش) نیز باید مساوی باشند.

دلیل:

مانند دلیل مسئله فوق می‌باشد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۸۶)
مسئله ۱۳۷ ◀ گندم نارسیده یا تر اگر به هم جنسش فروخته شود باید مساوی و برابر باشند؛ و همچنین مقابل گندم خشک نیز باید مساوی باشد.

دلیل:

زیرا مساوات در هنگام عقد معتبر است. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۸۶)

یعنی برای جلوگیری از ربا شدن بیع شرط این است که هر دو کالا در وقت عقد معامله که وزن می‌شود، مساوی باشند.

مسئله ۱۳۸ ◀ تمر و زبیب (کشمش) که در آب خوابانده شده است به مثل خودشان باید مساوی باشند.

دلیل:

زیرا معتبر در مساوی بودن در وقت عقد معامله می‌باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۶۴)

مسئله ۱۳۹ ◀ گوشت حیوانی در مقابل گوشت حیوانی از نوع دیگر در آن به هر نحو جایز است؛ مانند گوشت گوسفند در مقابل گوشت گاو،

هرگونه معامله (هر کدام کم یا زیاد) جایز است. البته باید نقد باشند زیرا هر دو وزنی هستند پس نسیه اش ربا است.

مسئله ۱۴۰  بیع شیر حیوانی در مقابل شیر حیوانی دیگر بافضل نیز جایز است.

زیرا این حیوان با حیوان دیگر جنسشان متفاوت است، طوری که در زکات هم باهم جمع کرده نمی شوند، پس گوشتیشان و شیرشان هم متفاوت است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۸۸)

جمع نشدن در زکات این است که اگر تعدادی گاو سائمه داشته باشیم و مقداری گوسفند سائمه، برای رسیدن به نصاب زکات آنها را باهم جمع نمی بندیم.

سائمه: یعنی حیواناتی که بیشتر سال را از بیرون تغذیه کنند و از دست صاحبش نخورند؛ یعنی بیشتر سال را با چرا کردن در بیرون و بدون اینکه مخارج تغذیه بر صاحبش تحمیل کند، زندگی می کند.

مسئله ۱۴۱  سرکهی خرمای بد در مقابل سرکهی انگور به فضل نیز جایز است.

دلیل:

زیرا این دو هر کدام جنسشان از دیگری متفاوت است و از یک جنس نیستند. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۸۹)

مسئله ۱۴۲  چربی شکم در مقابل دمبه به کم و یا زیاد نیز جایز است و همچنین در مقابل گوشت نیز جایز است.

دلیل:

زیرا این اشیاء اجناس مختلف از هم هستند که اسمشان هم متفاوت است و موارد استفاده از آن‌ها نیز متفاوت است. (بدائع الصنائع

ج ۵۷ ص ۱۸۹)

مسئله ۱۴۳) نان در مقابل گندم و آرد به وزن کم یا زیاد نیز جایز است و همچنین به نسیه نیز جایز است.

دلیل:

زیرا نان با پخته شدن جنسش از قبل فرق کرده است و جنسی غیر از آرد و گندم شده است و حتی از کیلی بودن نیز خارج شده است پس نان با گندم از یک جنس نیستند و طریقه‌ی شمارش آن‌ها نیز فرق کرده است یعنی آرد و گندم کیلی هستند و نان وزنی. (تبیین الحقائق

ج ۴ ص ۹۵)

مسئله ۱۴۴) گندم در مقابل آرد و سویق (آرد نرم شده) به فضل یا مساوی هیچ‌کدام جایز نیست و همچنین آرد در مقابل سویق نیز جایز نیست.

دلیل:

زیرا هر دو از یک نظر هم‌جنس می‌باشند و اینکه امکان تساوی بین آن‌ها غیرممکن است؛ زیرا یکی خورد شده و اجزای آن متراکم است و دیگری غیر متراکم و دیگر اینکه هر دو کیلی هستند، پس شباهه‌ی ربا در آن وجود دارد. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۸۸)

مسئله ۱۴۵) کنجد در مقابل روغن کنجد وقتی جایز است که روغن کنجد خالص، از روغنی که در کنجد وجود دارد بیشتر باشد.

مثلاً اگر از ده کیلو کنجد یک کیلو روغن کنجد به دست بیاید، پس اگر بخواهیم کنجد را مقابل روغن کنجد بفروشیم، باید روغن کنجد خالص مقداری بیش از کنجد مقابل آن باشد مثلاً دو کیلو روغن کنجد را مقابل ده کیلو کنجد معامله شود.

دلیل:

تا مقداری از روغن خالص با مقدار روغن داخل کنجد برابری کند و مقداری دیگر از روغن کنجد خالص مقابل تفاله‌ی کنجد باشد؛ زیرا در غیر این صورت شبهه‌ی ربا می‌رود و شبهه در بحث ربا خود ربا محسوب می‌شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۸۹)

مسئله ۱۴۶ ▶ نان را باید به وزن قرض گرفته شود نه عددی.

دلیل:

زیرا اندازه‌ی نان‌ها مختلف است. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۸۹)

مسئله ۱۴۷ ▶ بین سید و برده‌اش ربا محسوب نمی‌شود همچنین بین مسلمان و حربی در دار حرب ربا محسوب نمی‌شود.

حربی: کافری که در کشور کافر زندگی می‌کند.

دلیل:

زیرا برده و آنچه در دست وی می‌باشد متعلق به سید و صاحب‌ش می‌باشد.

رسول الله ﷺ: بین اهل حرب ربا نیست یعنی منظور حضرت رسول الله ﷺ این است که بین اهل حرب و اهل اسلام ربا نیست. (البنایه

ج ۸ ص ۲۹۹ - فتح القدیر ج ۷ ص ۳۸ - معرفة السنن و الآثار
 ج ۱۳ ص ۲۷۶ - الاوسط لابن المنذر ج ۱۰ ص ۱۴۲)

فصل لا يجوز بيع قبل قبضه:

مسئله ۱۴۸ ﷺ فروش کالای منقول خریداری شده قبل از قبض آن، جایز نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ از فروش کالایی که قبض نکرده است نهی کرده‌اند.
 (مسند الشافعی ج ۳ ص ۱۷۶ - مسند ابی حنیفه کتاب البيوع حدیث ۱۸)
 - التلخیص الحبیر ج ۳ ص ۶۸ - المبسوط لامام محمد ج ۵ ص ۹۲)

مسئله ۱۴۹ ﷺ قبل از قبض مبیع می‌توان در ثمن دخل و تصرف نمود و همچنین کم یا زیاد کردن در آن نیز جایز است؛ این در صورتی است که مبیع موجود باشد.

دلیل:

زیرا ملک برای هر کدام از طرفین پابرجا می‌باشد و در آن حیله‌ای نیز نیست و پول با تعیین کردن معین نمی‌گردد بلکه با پرداخت است که تعیین می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸)

تعیین پول یعنی مثلاً یک میلیون تومان یک میلیون تومان است، چه هزار تومانی باشد و چه ده هزار تومانی.



مسئله ۱۵۰ ▶ همچنین می‌توان در مبیع نیز زیادت نمود ولی شفیع به کمترین قیمت از بین قیمت‌های ذکر شده بگیرد.
دلیل:

زیرا با زیاد یا کم نمودن در مبیع فقط صفت مبیع تغییر می‌کند و اصل باقی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸)

مسئله ۱۵۱ ▶ تعیین مهلت برای هر بدھی جایز است به غیر از قرض که در آن تعیین مهلت جایز نیست.
دلیل:

زیرا بدھی حق طلبکار است پس وی می‌تواند آن را مدت‌دار نماید و قرض به عاریت سپردن است و صله‌ی رحم است، پس برای آن مدتی متعین نمی‌شود و هرگاه خواست می‌تواند پس بگیرد؛ و اگر مهلت تعیین شود به عقد نسیه تبدیل می‌شود و آن در هم‌جنس جایز نیست.
(تبیین الحقائق ج ۴ ص ۸۴)

مسئله ۱۵۲ ▶ در فروش دار (خانه)، بنا و کلید و بالاخانه و دستشویی در عقد داخل است و ساباط (ظلله) داخل عقد نمی‌شود مگر اینکه بگوید: «هر حقی که برای دار ثابت است در عقد داخل است» و یا بگوید: «با منافع همراهش» و یا با گفتن: «هر آنچه از کوچک و بزرگ در آن هست در عقد داخل است».

ساباط: سایبان و دالان سرپوشیده. در مناطق گرمسیر در بیرون از خانه سایبانی درست می‌کردند که یک طرفش خانه بود و طرف دیگر گاهی به خانه‌ی دیگر وصل بود و یا بر ستون استوار می‌شد.

دلیل:

زیرا اسم دار این اشیاء را شامل می‌شود و اشیاء بعدی را شامل نمی‌شود پس با ذکر آن‌ها داخل عقد معامله خواهند شد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۴ ص ۱۳۶)

مسئله ۱۵۳ ◀ در فروش زمین، درخت نیز داخل می‌شود ولی زراعت داخل نمی‌شود.

دلیل:

درخت مانند بنا است که در فروش زمین تابع زمین است. (المبسوط للسرخسی ج ۳۰ ص ۱۳۱) (کتاب اختلاف ابوحنیفه رضی اللہ عنہ و ابن ابی لیلی رضی اللہ عنہ)

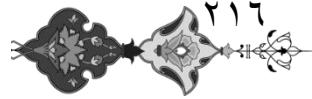
مسئله ۱۵۴ ◀ در فروش درخت، خرمای آن داخل نمی‌شود.

دلیل:

رسول اللہ ﷺ: اگر کسی نخلی را بخرد که میوه‌دار است، پس میوه‌اش از برای فروشنده‌اش می‌باشد مگر اینکه مشتری آن را برای خودش شرط کند. (المبسوط للسرخسی ج ۳۰ ص ۱۳۱) (کتاب اختلاف ابوحنیفه رضی اللہ عنہ و ابن ابی لیلی رضی اللہ عنہ)

مسئله ۱۵۵ ◀ در فروش بیت، علو (بالاخانه) داخل نمی‌شود مگر اینکه داخل بودنش در عقد شرط کرده شود.

دلیل:



زیرا بیت به جایی گفته می‌شود که شب را در آن گذرانده می‌شود و بالاخانه خودش به مانند خود بیت است، پس نمی‌تواند یک شیء مثل خودش را شامل شود. (الهدایه ج ۳ ص ۶۶)

مسئله ۱۵۶ همچنین در فروش منزل نیز علو داخل نمی‌شود مگر با ذکر اقوالی که در بیع دار گفته شد.

دلیل:

زیرا منزل نیز از یک جهت مانند بیت است. (الهدایه ج ۳ ص ۶۶)

مسئله ۱۵۷ همچنین در فروش بیت و منزل، راه و آبخوری و جای عبور سیل نیز داخل نمی‌شود.

دلیل:

زیرا این اشیاء از حدود بیت و منزل خارج می‌باشند پس بدون ذکر داخل بودن آن‌ها در بیع، داخل عقد نمی‌شوند. (الهدایه ج ۳ ص ۶۶)

مسئله ۱۵۸ در اجاره‌ی منزل و بیت، اشیاء فوق داخل می‌شوند.

دلیل:

زیرا عقد اجاره برای استفاده از بیت و منزل است و بدون این اشیاء استفاده ناقص است. (الهدایه ج ۳ ص ۶۶)

مسئله ۱۵۹ اگر کسی امّه (کنیزی) را با اقامه‌ی شاهد استحقاق نماید، پس فرزند آن کنیز نیز به مدعی تعلق می‌گیرد و از مشتری ستانده می‌شود و اگر با اقرار مشتری به کسی تعلق گیرد، فرزند به مقرّله نمی‌رسد.

دلیل:

زیرا حجت و شاهد، دلیلی کامل است که اصل مالک را بیان می‌کند پس خود شیء همراه با زوائدش به مدعی تعلق می‌گیرد ولی اقرار خبر دادن است به اینکه چیزی به کسی تعلق دارد، پس فقط در مورد آنچه خبر داده است تعلق می‌گیرد و چیز دیگری را مازاد بر آن ثابت نمی‌کند. (الجامع الصغیر مع شرحه النافع الكبير ج ۱ ص ۳۵۷)

اقامه‌ی شاهد: شاهد آوردن. استحقاق: صاحب شدن و مالک شدن. مدعی: کسی که چیزی را ادعا می‌کند که برای خودش است. مقرّله: کسی که برای وی شخصی دیگر اقرار کرده است که چیزی مال وی است.

مسئله ۱۶۰ ▶ اگر کسی ملک کسی دیگر را بفروشد، پس مالک حق فسخ آن را دارد و همچنین اگر طرفین معامله موجود باشند و مبیع نیز حاضر و موجود باشد می‌تواند معامله را اجازه دهد و همچنین اگر ثمن کالا بود (پول نباشد) شرط است که آن هم باقی باشد؛ و ثمن متعلق به مالک (اجازه دهنده معامله) است و نزد فروشنده امانت است و فروشنده حق فسخ معامله را قبل از اجازه‌ی مالک دارد.

دلیل:

شرط باقی بودن طرفین معامله برای این است که حق و حقوق بیع بر آن‌ها می‌باشد و شرط بقاء مبیع به این خاطر است که تغییر و تحولی در آن حاصل نشده باشد تا معامله توافق شده اجرا شود.



و فروشنده قبل از اجازه مالک حق فسخ بیع را دارد تا بتواند حق و حقوقی که بر عهده‌ی وی بوده است را از خود بردارد. (مجمع الانہر ج ۲ ص ۹۴ و ۹۵)

مسئله ۱۶۱ ▶ اگر کسی بنده‌ای را از غاصب بخرد و آن را آزاد کند، در صورتی که مالک اجازه‌ی فروش به غاصب دهد، آن بنده آزاد است ولی فروش آن جایز نیست هرچند مالک به غاصب اجازه‌ی فروش دهد.

دلیل:

زیرا ثابت شدن مالکیت برای خریدار مغصوب (غصب شده) بسته به اجازه‌ی مالک اصلی آن است و وقتی اجازه دهد مالک می‌شود، پس آزاد کردن مشتری صحیح است ولی در فروش این مشتری مالکیت کامل برای خریدار دوم ثابت شده است و مالکیت کامل را نمی‌توان بر مالکیت موقوف بنا نمود. (الهدایه ج ۳ ص ۶۹)

فصل سلم، سلف، گوگلیک:

مسئله ۱۶۲ ▶ سلم در هر چیزی که امکان دانستن مقدار و صفت آن باشد جایز است مانند اشیاء وزنی و کیلی، البته اگر کالا باشد نه طلا و نقره. اگر شیء مورد سلم چیزی مانند پارچه باشد، در این صورت اگر طول و عرض و ضخامتش بیان شود سلم جایز است و اشیاء عددی متقارب به اشیائی مانند تخم مرغ که تفاوت آن‌ها کم است بایان تعداد درست است.



مسئله ۱۶۳ **◀** سلم ماهی نمک‌سود، جایز است.

دلیل:

زیرا این نوع ماهی همیشه در بازار موجود است و امکان معلوم کردن مقدار آن بابیان وزن آن و نوع آن ممکن است.

اگر ماهی تازه نیز طوری باشد که در مدت سلم در بازار یافت می‌شود، پس سلم در آن نیز جایز است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۹) مثلاً ماهی‌های پرورشی امروزی که در بازار در اکثر اوقات یافت می‌شود پس بابیان نوع و مقدار و وزن و مدت و سررسید، سلم جایز است.

مسئله ۱۶۴ **◀** سلم حیوان و اجزای آن جایز نیست و همچنین در پوست حیوان نیز جایز نیست.

دلیل:

زیرا اندازه‌ی آن‌ها متفاوت است، پس نمی‌توان مقدار آن را معلوم کرد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۹)

مسئله ۱۶۵ **◀** سلم در جواهر نیز جایز نیست. جواهر مثل برلیان و مروارید و الماس و.....

دلیل:

زیرا اندازه‌ی آن‌ها مختلف است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۹)

مسئله ۱۶۶ **◀** سلم با صاع (پیمانه) و ذراع (گز) که اندازه‌ی آن‌ها معلوم نیست، نیز جایز نیست؛ یعنی پیمانه و ذراع غیراستاندارد.

دلیل:

زیرا امکان دارد که این اندازه از بین برود و باعث نزاع شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۹)

مسئله ۱۶۷  شروط سلم: ۱- بیان جنس سلم. ۲- نوع؛ مانند اینکه بیان شود آبی است یا دیمی. ۳- بیان صفت مانند گندم خوب. ۴- مقدار آن. ۵- سررسید پرداخت آن معلوم کرده شود و کمترین مدت برای سلم یک ماه است. ۶- بیان مقدار پولی که مقابل سلم باید پرداخت شود در کالای کیلی و وزنی و عددی. ۷- اگر تحويل سلم خرج داشته باشد، مکان تحويل سلم معلوم کرده شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس سلف کند پس به کیل معلوم و مهلت معلوم سلف نماید. (سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۳۸۳ - البنایه ج ۸ ص ۳۲۹)

زیرا اگر جهالتی دریکی از ثمن و مبیع باشد باعث نزاع خواهد شد و نزاع مانع تسلیم مبیع و ثمن می‌شود و مقصود حاصل نخواهد شد. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۵۶)

مسئله ۱۶۸  قبض پول سلم در مجلس عقد، قبل از جدا شدن از طرفین، شرط بقای عقد است؛ پس اگر عقد بر مقدار پولی باشد که بعضی از آن نقد است و بعض دیگر آن بدھی قبلی، عقد سلم در حق نقد جایز است و در حق بدھی باطل.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ از بیع نسیه به نسیه نهی فرموده‌اند. (المعجم الكبير ج ۴ ص ۲۶۷ - البنایه ج ۸ ص ۳۹۵)

مسئله ۱۶۹ ◀ قبل از قبض پول سلم و جنس مورد سلم، استفاده از آن‌ها جایز نیست؛ یعنی قبل از گرفتن آن پول حق ندارد با آن پول معامله انجام دهد و کسی که آن جنس را به سلم خریده نمی‌تواند قبل از قبض، به وسیله‌ی آن جنس معامله کند و یا آن را به دیگری بفروشد.

دلیل:

زیرا حق قبض برای شرع ثابت است؛ پس تصرف قبل از قبض ناحقی کردن در حق شرع است. (الهدایه ج ۳ ص ۸۲)

مسئله ۱۷۰ ◀ اگر مدت تحویل کار معلوم کرده شود در حکم سلم است، پس طبق شرایط سلم باید عمل شود و در این نوع کار در متعارف بودن یا نبودن شرط نیست و در هر صورت صحیح است و اگر بدون ذکر زمان تحویل باشد در اشیائی که در عرف مردم باشد بیع محسوب می‌شود. پس صانع (سازنده: اوستاکار) بر عمل اجبار کرده می‌شود و امر (ارباب رجوع: سفارش‌دهنده) نیز حق فسخ و رجوع ندارد و مبیع همان عین (کالا) است که باید تحویل دهد و عملش مبیع نیست. (استصناع: مواد را تحویل کسی دادن تا با آن چیزی درست کند مثلاً پارچه‌ای را به خیاط می‌دهد تا لباس بدوزد.)

دلیل:

حضرت رسول الله ﷺ خودشان برای خودشان سفارش ساخت انگشت‌تر و منبر دادند و از زمان حضرت رسول الله ﷺ، سفارش کار معمول و رایج بوده است. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۳۹)



استصناع: از کسی عملی را خواستن مانند اینکه از خیاط بخواهید کتی برایتان بدوزد، پس در این صورت اگر مدت معلوم باشد حکم سلم دارد و اگر بدون مدت باشد در متعارف الناس بیع است و همان کت مبیع محسوب می‌شود.

أمر: کسی که سفارش داده است. صانع: اوستاکار و کسی که این کار را انجام می‌دهد.

مسئله ۱۷۱ ◀ اگر صانع ساخت کسی دیگر را بیاورد و یا چیزی را که قبل از عقد قرارداد ساخته است بیاورد و أمر بپذیرد، این عقد صحیح است. دلیل:

زیرا عقد بر مبیع واقع است و مشتری قبل آن را ندیده است. پس در هنگام دیدن مبیع، حق قبول و رد آن برای مشتری ثابت است.
(المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۳۹)

مسئله ۱۷۲ ◀ کالایی که برای تولید سفارش داده شده است، قبل از قبض آن توسط أمر، در این کالا حقی برای وی ثابت نیست و تولیدکننده می‌تواند قبل از رؤیت أمر آن را به دیگری بفروشد. دلیل:

زیرا این کالا قبل از دیدن وی و آماده شدن آن برای مشتری تعیین نشده است و قبل از تعیین، مالک را در مبیع اختیار ثابت است که به هر کس بخواهد بفروشد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۱۳۹)

مسئله ۱۷۳ ◀ فروش سگ و حیوان درنده جایز است؛ چه تربیت شده باشد و چه تربیت نشده باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ گرفتن ثمن سگ شکاری را اجازه داده‌اند. (مسند ابی حنیفه کتاب البيوع حدیث ۱۷ - البنایه ج ۸ ص ۳۸۱)

رسول الله ﷺ در مورد کسی که سگ کسی دیگر را کشته بود به پرداخت چهل درهم حکم کرده‌اند. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۱۲۵ - البنایه ج ۸ ص ۳۸۰)

مسئله ۱۷۴ ◀ شخص ذمی در معاملات مانند مسلمان است به غیر از خمر و خوک؛ زیرا خمر و خوک در حق شخص ذمی مانند سرکه و گوسفند در حق ما مسلمانان می‌باشد.

مسئله ۱۷۵ ◀ در شاباش پراکندن (ثچگی ثچمک) اگر پول بر لباس کسی بیفتد، در این صورت اگر آن را برای گرفتن پول آماده کرده باشد برای اوست و همچنین اگر بعد از افتادن پول لباس خود را بکشد؛ و در غیر این صورت‌ها متعلق به کسی است که آن را می‌گیرد و همچنین است حکم سائر مباحثات از قبیل شکار و هیزم و.... مباحثات: چیزهایی که به طور رایگان یافت می‌شوند.

فصل صرف، صرّافی:

مسئله ۱۷۶ ◀ فروش درهم و دینار به یکدیگر را صرف گویند. فروش پول مقابل پول چه هر دو از یک نوع باشند و چه از انواع مختلف.

مسئله ۱۷۷ ▶ در صرف شرط است که هر دو طرف قبل از جدا شدن از هم کالا را قبض کنند.

دلیل:

ابن عمر رضی الله عنه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من از بقیع تا مکه شتر به کرایه می‌دهم و کرایه‌ی آن را بعضی اوقات به درهم صحبت می‌کنم و بعضی اوقات به دینار و در این وقت پیش می‌آید که وقتی درهم صحبت کردم بجایش دینار می‌گیرم و بعضی اوقات عکس این پیش می‌آید (آیا این کار درست است؟)؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جواب دادند: اگر قبل از جدا شدن عقد نوبتم و بر هیچ‌کدام‌تان برای بعد چیزی باقی نماند اشکالی ندارد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۴ ص ۳ - البنایه ج ۸ ص ۴۰۹)

جنس درهم از نقره و جنس دینار از طلا است.

مسئله ۱۷۸ ▶ اگر ظرفی نقره‌ای را در مقابل طلا یا نقره معامله کنند و مقداری از قیمت را قبض کند، در این مقدار قبض شده معامله‌ی صرف جایز است و ظرف بین طرفین معامله مشترک می‌شود.

مسئله ۱۷۹ ▶ اگر شمشیری دارای زیوری طلائی باشد، در این صورت اگر آن زیور بدون ضرر به شمشیر از آن جدا می‌شود و مقداری از قیمت توافق شده قبض شود درست است و ثمن اخذشده را به حساب قیمت زیور گذاشته می‌شود و اگر مقداری از ثمن قبض نشود، این معامله در حق زیور باطل است.

مسئله ۱۸۰ ◀ اگر زیور چسبیده باشد و جداشدنی نباشد، عقد کلًّا باطل است.

دلیل:

از فضاله بن عبید رض: گردنبندی را در روز خیر به قیمت دوازده دینار خریدم و آن گردنبند از طلا و مهره درست شده بود و من آنها را از هم جدا کردم و دیدم که طلای آن بیش از دوازده دینار می‌باشد. پس آن قضیه را به اطلاع حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رساندم و ایشان جواب دادند: قبل از جدا کردن آن نباید فروخته شود. (اللباب فی الجموع بین السنہ و الكتاب ج ۲ ص ۴۹۶)



كتاب الشفعة:

مسئله ۱ ▶ تعریف شفعه: تملک اجباری زمینی است که مشتری آن را خریده با پرداخت قیمتی که وی آن را از مالک اصلی خریده است.
دلیل:

رسول الله ﷺ همسایه به شفعه اولی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۴۲ - مسند الشافعی ج ۲ ص ۱۶۵)

مسئله ۲ ▶ شفعه به مقدار شفیعان ثابت است و به زیاد یا کم بودن ملک بستگی ندارد.
دلیل:

زیرا سبب شفعه متصل بودن به ملک فروشی است و متصل بودن چه کم و چه زیاد، اتصال محسوب می‌شود و میزان اتصال تأثیری ندارد.
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۴۴)

مسئله ۳ ▶ حق شفعه ثابت است برای: ۱- اولاً: برای شریک در مبیع (زمین فروخته شده). بعد از وی، ۲- شریک در حقوق مبیع مانند شریک در شرب و راه که هر دو خصوصی می‌باشند؛ مانند نهری که در آن کشتی نمی‌تواند راه برود و مانند کوچه‌ی بن‌بست. بعد از وی، ۳- همسایه‌ای که به مبیع چسبیده است و دروازه‌ی آن به کوچه‌ای دیگر باز می‌شود.
دلیل:

رسول الله ﷺ اول برای شریک به شفعه حکم می‌کرده‌اند. (البنيه ج ۱۱ ص ۲۷۶ - نصب الرایه ج ۴ ص ۱۷۲ - مسند احمد ج ۲ ص ۲۹۵)

رسول الله ﷺ: همسایه‌ی خانه احق است به آن خانه. (مسند ابی داود الطیالسی ج ۲ ص ۲۲۳ - البنایه ج ۱۱ ص ۲۷۶)

مسئله ۴ ▶ برای طلب کردن شفعه لازم است که در چند مکان و مجلس درخواست خود را اعلام کند:

- ۱- در مجلسی که از فروش زمین خبردار شده شفعه طلب کند و به این طلب و خواستن طلب مواثیبه (درخواست پرشی) گفته می‌شود.
- ۲- بعده‌از آن مبنی درخواست شفعه اش، کنار زمین و یا کسی که مبیع در دستش هست و یا نزد مشتری آن شاهد بیاورد و اگر یکی از این طلبهای شاهد گرفتن را تأخیر کند، حق شفعه باطل می‌شود
- ۳- و بعده‌از آن نزد قاضی طلب شفعه نماید و نزد امام محمد ؓ با یک ماه تأخیر حکم باطل می‌شود و به این قول فتوی است.

دلیل:

رسول الله ﷺ: شفعه مانند باز کردن بند پای شتر است. (البنيه ج ۱۱ ص ۳۰۰ - سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۵۴۸)

زیرا حق شفعه حقی ضعیف است که با رویگردانی از آن از بین می‌رود. پس نباید در آن درنگ کرد و شاهد گرفته می‌شود تا رغبت وی بر آن معلوم گردد و همچنین به این دلیل که وی باید ادعای خود



را نزد قاضی ثابت کند و برای این کار شاهد لازم است. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۰)

مسئله ۵ وقتی نزد قاضی درخواست خود را اعلام کرد، قاضی ابتدا از خصم در مورد ملک شفیع بپرسد و در این صورت اگر اقرار به خرید کرد پس به وی قسم دهد که از ملک داشتن شفیع در کنار ملک فروشی خبر ندارد، بعد از این قاضی از خرید زمین بپرسد؛ پس اگر مشتری اقرار به خرید کرد و یا از قسم خوردن بر عدم خرید امتناع کند و یا شفیع شاهد بیاورد، قاضی حکم به شفعه برای مدعی شفعه نماید و بر مشتری لازم است که ثمن را حاضر نماید و دار را برای وی ضبط کند.

مسئله ۶ اگر شفیع شاهد و یا مدرکی دال بر حق خود داشته باشد این بینه و شاهد را در حضور فروشنده خواسته نمی‌شود، بلکه در حضور مشتری باید اقامه شود و در حضور مشتری بیع را فسخ کند و به شفعه حکم کند و عهده‌ی فسخ و تحویل زمین بر گردن بایع (فروشنده) است؛ از قبیل فسخ قرارداد و تسلیم زمین.

دلیل:

زیرا ملک از آن مشتری است، پس حضور وی لازم است تا قاضی در حضور وی فسخ نماید؛ زیرا حکم بر غائب جایز نیست. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۳)

مسئله ۷ برای شفیع خیار روئیت و خیار عیب ثابت است، اگرچه بر مشتری برایت از عیب شرط شده باشد.

دلیل:

زیرا مالک شدن استفاده از حق شفعه عقد معامله و خرید محسوب می‌شود؛ پس اختیارات خرید برای وی ثابت است و مشتری نائب وی نیست تا بتواند به جای شفیع تصمیم بگیرد. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۳)

مسئله ۸ \blacktriangleleft قول مشتری در قیمت مقبول است (با قسم) و بینه‌ی (شاهد) شفیع از شاهد مشتری اولی است.

دلیل:

زیرا در این مسئله مشتری منکر است و شفیع مدعی و بر منکر قسم لازم است و بر مدعی شاهد لازم است. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۴)

مسئله ۹ \blacktriangleleft اگر مشتری قیمتی را ادعا کند و باعث نیز قیمتی کمتر از آن ادعا کند، اگر باعث ثمن را قبض نکرده باشد، قول باعث اولی است و اگر بعد از قبض باشد، قول مشتری اولی است.

دلیل:

زیرا اگر گفته‌ی فروشنده درست باشد، شفیع به همان قیمت می‌گیرد و اگر گفته‌ی مشتری درست باشد، پس معلوم می‌شود که فروشنده تخفیف داده است، پس شفیع نیز شامل تخفیف می‌شود و از نگاهی دیگر مالکیت مشتری توسط فروشنده ثابت شده است پس قول فروشنده موردنقبال است تا وقتی که حق مطالبه‌ی ثمن برای فروشنده باشد. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۸)

مسئله ۱۰ \blacktriangleleft اگر باعث از قیمت توافقی چیزی کم کند و یا اضافه کند، شفیع به کمترین قیمت بگیرد.



دلیل:

زیرا وقتی فروشنده به مشتری تخفیف داده است، پس مثل آن است که به همان قیمت آخر فروخته است. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۸) **مسئله ۱۱** ▶ اگر بائع کل قیمت را برای مشتری کم کند، بر شفیع لازم است که کل ثمن را بدهد.

دلیل:

زیرا در این صورت از یکی از دو حالت خارج نیست؛ بائع این زمین را به مشتری هبه کرده است و یا مجانی فروخته است و در هر دو صورت حق شفعه ثابت نیست. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۹) **مسئله ۱۲** ▶ اگر مشتری به ثمن مثلی خریده باشد، مثل آن بر شفیع واجب است.

مسئله ۱۳ ▶ اگر مشتری به ثمن غیر مثلی خریده باشد، بر شفیع قیمت ثمن واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا با پرداخت همان چیزی که مشتری به فروشنده پرداخته است، حق تملک آن زمین برای شفیع ثابت است و اشیاء بر دو نوع هستند: ۱- مثلی و ۲- غیر مثلی که در اولی باید «مانند» آنچه مشتری پرداخته بدهد و در دومی «قیمت» آن چیزی را که مشتری پرداخته بدهد؛ زیرا مثل آن را نمی‌توان یافت. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۹)

مسئله ۱۴ ▶ اگر زمین را با زمین خریده باشد، پس بر شفیع قیمت زمین مقابل واجب است.



دلیل:

زیرا زمین مقابله، بدل آن زمینی است که شفعه طلبیده است، پس قیمت زمین مقابله معتبر است. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۹)

مسئله ۱۵ ◀ اگر مشتری نسیه خریده باشد، بر شفیع لازم است که نقداً پرداخت کند و یا اینکه در حال، طلب شفعه کند و بعد از سرسید پرداخت کند.

دلیل:

زیرا تعیین مهلت در معامله با شرط کردن مهلت ثابت می‌شود و با اصل عقد مهلت ثابت نمی‌شود. پس شرط کردن آن برای مشتری در معنی شرط برای شفیع نیست و مردم در طلب عوض در بیع بین اشخاص فرق می‌گذارند طوری که برای بعضی راضی هستند که نسیه بدهند ولی برای بعض دیگر راضی نیستند. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۹)

مسئله ۱۶ ◀ اگر مشتری بنایی ساخته باشد و یا درختی کاشته باشد، ثمن زمین و قیمت آن بنا یا درخت در وقتی که از جا کنده شده باشد را پردازد و یا مشتری را مکلف به برداشتن آن کند.

دلیل:

زیرا مشتری بدون اجازه در ملک کسی دیگر بنا ایجاد کرده است و درخت کاشته است، پس وی مکلف است این تعرض به ملک دیگری را از بین ببرد؛ زیرا حق شفیع از حق مشتری قوی‌تر است. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۵۰)



مسئله ۱۷ ﴿ شفعه، در «بیع (فروش)» و یا «هبه به عوض (بخشیدن در مقابل مال)» ثابت است نه در چیزی دیگر. دلیل:

زیرا شفعه وقتی ثابت می‌شود که شفیع با سببی که مشتری از آن طریق صاحب شده است، قادر بر گرفتن آن باشد و در غیر از فروش و بخشش در مقابل مال، شفیع نمی‌تواند صاحب زمین شود. (المبسوط للسرخسی ج ۱۴ ص ۱۴۰)

توضیح: شفیع که همان همسایه‌ی زمین فروخته شده است زمانی حق شفعه دارد که بتواند مثل آنچه که سبب تغییر صاحب زمین شده است را بپردازد و این کار وقتی قابل تصور است که تغییر مالک زمین، از طریق پرداخت مالی صورت گرفته باشد؛ مانند اینکه زمین فروخته شده باشد و یا آن را در مقابل گرفتن مالی بخشیده شده باشد. ولی اگر زمین به کسی به ارث برسد و یا صاحبیش بدون گرفتن چیزی در مقابل آن به کسی ببخشد، شفیع دیگر نمی‌تواند چیزی پرداخت کند، پس از گرفتن زمین عاجز می‌شود؛ زیرا اگر مثلاً به کسی بخشیده باشد، پس اگر صاحب زمین می‌خواست به همسایه ببخشد، از اول این کار را می‌کرد.

مسئله ۱۸ ﴿ حق شفعه در فروش درخت و میوه ثابت نیست. دلیل:

رسول الله ﷺ: شفعه نیست مگر در زمین و حیاط. (البنيا

ج ۱۱ ص ۳۴۹)

مسئله ۱۹ ◀ در فروش با خیار شرط، شفعه بعد از اسقاط خیار ثابت می‌شود نه قبل از آن.

دلیل:

زیرا تا وقتی که خیار شرط ثابت باشد، از ملک فروشنده خارج نشده است و وقتی این اختیار ساقط شود، از ملک فروشنده خارج می‌شود. پس در این هنگام است که حق شفعه ثابت می‌شود. (الهدایه

ج ۴ ص ۳۱۹)

مسئله ۲۰ ◀ در بیع فاسد، بعد از ساقط شدن فسخ آن بیع، شفعه ثابت می‌شود.

دلیل:

زیرا قبل از قبض، مبیع از ملک فروشنده خارج نشده است و بعد از قبض این بیع باید فسخ شود؛ زیرا شرع چنین می‌خواهد و وقتی بیع فاسد لازم شد، شفعه ثابت می‌شود. (الهدایه ج ۴ ص ۳۶۳)

مسئله ۲۱ ◀ در پس دادن زمین به خاطر خیار از قبیل خیار رویت و شرط، شفعه نیست.

مسئله ۲۲ ◀ در پس دادن به خاطر خیار عیب (اگر بدون حکم قاضی باشد)، شفعه ثابت است.

دلیل:

زیرا پس دادن به خاطر خیار رویت و خیار شرط، فسخ بیع است و در معنی فروش ملک نیست؛ پس شفعه ای ثابت نیست ولی اگر به خاطر



عیب پس دهد و این پس دادن مبیع با حکم قاضی نباشد، پس در حق فروشنده و خریدار فسخ است ولی در حق شخصی دیگر بیع محسوب می‌شود؛ پس حق شفعه ثابت می‌شود. (البنایه ج ۱۱ ص ۳۶۸) **مسئله ۲۳** ▶ اگر کسی از طرف دیگری ملکش را بفروشد، پس این فروشنده حق طلب شفعه ندارد.

مسئله ۲۴ ▶ همچنین اگر کسی دیگری را وکیل کند تا ملکش را بفروشد، پس این وکیل نیز حق شفعه ندارد. اولی مانند اینکه کسی همسایه‌اش را وکیل می‌کند تا برایش زمین را بفروشد؛ این وکیل حق شفعه ندارد.

دومی مانند اینکه کسی، دیگری را وکیل برای فروش زمین می‌کند و این موکل، خودش حق شفعه ندارد.

مسئله ۲۵ ▶ و همچنین کسی که ضمانت پرداخت و یا ضمانت تسلیم را می‌کند، حق شفعه ندارد. دلیل:

زیرا این اشخاص سعی در فسخ آنچه خود عقد کرده‌اند دارند ولی اینان را چنین حقی نیست؛ و زیرا معامله‌ی اول توسط خودشان تکمیل شده است. (الهدایه ج ۴ ص ۳۲۲)

مسئله ۲۶ ▶ اگر کسی که حق شفعه دارد فروش زمینی را اجازه دهد، اگر این اجازه بعد از بیع باشد، دیگر حق شفعه ندارد و اگر قبل از بیع باشد، وی می‌تواند بعد از فروش درخواست شفعه نماید. دلیل:

زیرا در صورت ابطال قبل از فروش، ابطال حق، قبل از تحقق آن لازم می‌آید و ابطال حق قبل از به وجود آمدن آن صحیح نمی‌باشد. (جامع الرموز ج ۲ ص ۴۲۲)

مسئله ۲۷  اگر برای ابطال حق شفعه صلح نماید، حق شفعه باطل می‌شود و این صلح که به خاطر ابطال حق شفعه نموده‌اند نیز باطل است و اگر قرار بر پرداخت چیزی در مقابل صلح شده باشد، پرداخت آن لازم نمی‌شود.

دلیل:

زیرا با قبول صلح و دریافت عوض، از شفعه صرف نظر کرده است؛ پس حقش باطل می‌شود. (الجوهره النیره ج ۱ ص ۲۷۹) و شفعه حقی نیست که در مقابل آن چیزی خواسته شود، بلکه حقی است برای تملک زمین به شرط پرداخت قیمت آن. (الهدایه ج ۴ ص ۳۲۱)

مسئله ۲۸  با فوت شفیع، شفعه باطل می‌شود و با فوت مشتری باطل نمی‌شود.

دلیل:

زیرا با فوت شفیع، ملکی که به وسیله‌ی آن شفعه طلبیده بود از دست متوفی خارج شد و به وارثان وی رسید و شرط شفعه این است که ملک از ابتدای طلب شفعه تا آخر آن ثابت باشد و این شرط یافت نشد. (الهدایه ج ۴ ص ۳۲۱)



مسئله ۲۹ ▶ اگر ملکی را که به وسیله‌ی آن شفعه طلب کرده، قبل از حکم به شفعه بفروشد، حق شفعه باطل می‌شود.
دلیل:

زیرا سبب استحقاق شفعه قبل از تکمیل شدن از بین رفته است.
(الهدایه ج ۴ ص ۳۲۱)

مسئله ۳۰ ▶ شفعه طلب کردن برای سهم یکی از مشتریان جایز است ولی شفعه طلب کردن برای سهم یکی از فروشنده‌گان جایز نیست.
دلیل:

زیرا در سهم مشتری دفع شرّ همسایه بد است ولی در مورد سهم یکی از فروشنده‌گان چنین فایده‌ای نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۱۶)

مسئله ۳۱ ▶ اگر شفیع خرید شخصی معین را اجازه دهد، اگر بعده معلوم شود شخصی دیگر خریده است، وی را حق شفعه ثابت است.

مسئله ۳۲ ▶ اگر فروش به قیمت هزار را اجازه دهد و بعد معلوم شود که به قیمتی کمتر فروخته است، پس وی حق شفعه دارد.

مسئله ۳۳ ▶ ولی اگر معلوم شود که به کالای قیمتی فروخته است که قیمتش هزار یا بیشتر از آن است، حق شفعه ندارد.
دلیل:

زیرا طلب شفعه به مقدار قیمت و اینکه چه کسی آن را می‌خرد متغیر است. با اجازه دادن به شخصی اجازه به کسی دیگر ثابت نمی‌شود و همچنین اجازه به مقداری معین از قیمت، دلیل اجازه به کمتر از آن نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۱۶)



كتاب القسمة:

مسئله ۱  تعریف: تقسیم (قسمت)، تعیین کردن حق هر کدام از شریکان در اموال مشترک است.

دلیل:

قرآن کریم: به آنان خبرده که آب بین آنها و شتر صالح به قسمت است. (سوره القمر/۲۸)

يعنى مشترك نىست بلکه آب چشمہ یک روز حق شتر صالح است و
یک روز نيز قسمت و حق قوم صالح. (الاختیار لتعلیل المختار
ج ۲ ص ۷۲)

گفته می شود رسول الله ﷺ غنائم جنگی را تقسیم کردند؛ یعنی با تعیین و جدا نمودن مال مشترک، حق هر کدام را تحويل داده است.

الاختیار لتعليق المختار ج ۲ ص ۷۷

مسئله ۲) و معنای جدا نمودن سهم مشترکان، در کالای مثلی غالب است و در کالای غیر مثلی مبادله‌ی مال به مال است. پس در مثلی هر کدام از شرکا می‌تواند سهم خود را در زمان غائب بودن شریکش بگیرد ولی در غیر مثلی چنین حقی ندارد.

دلیل:

در تقسیم اشیاء مثلی از آنجاکه مقداری از آن شیء با مقداری دیگر از همان شیء هیچ تفاوتی ندارد، پس تقسیم کردن و جدا کردن سهم هر کدام از شرکا در این نوع تقسیم غالب است. (الاختیار لتعییل المختار ج ۲ ص ۷۲)

مثلی، مثل یک تن گندم که بین چند نفر مشترک باشد؛ پس با تعیین حق هر کدام و جدا کردن سهمشان هیچ ضرری به هیچ کدام نمی‌رسد. پس باید در این نوع اشیاء تقسیم کرده و تحويل داده شود.

مسئله ۳ \blacktriangleleft در اشیاء غیر مثلی مانند گوسفند و حیوان دیگر، یکی از شرکا نمی‌تواند بدون اطلاع شریک دیگر مال خود را بگیرد؛ زیرا در این اشیاء بعض و مقداری از آن با بعض و مقداری دیگر متفاوت است؛ پس تعیین حق و مبادله‌ی کالا به کالا محسوب می‌شود و یکی از شرکا بدون رضایت و بدون اطلاع نمی‌تواند حق خود را جدا کند؛ زیرا نمی‌توان گفت که آنچه برای شریکش می‌گذارد مثل آن چیزی است که گرفته است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۳)

مسئله ۴ \blacktriangleleft بر دولت مستحب است که مأموری برای تقسیم اموال مردم تعیین کند که مزدش را از بیت‌المال بگیرد و بین مردم بدون اجرت تقسیم کند.

دلیل:

زیرا عمل تقسیم، کاری است که به وسیله‌ی آن منازعه بین مردم را اصلاح کرده می‌شود؛ پس مانند قاضی است که نصب آن بر دولت واجب است و از بیت‌المال حقوق می‌گیرد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۳)

زیرا در تقسیم بدون اجرت برای مسلمانان رفاه و آسایش حاصل می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۹)

مسئله ۵ ▶ اگر قاسم (تقسیم‌کننده) در مقابل اجر انجام دهد نیز صحیح است.

دلیل:

زیرا نفع تقسیم به خود شرکا می‌رسد؛ پس آن‌ها هستند که باید اجرت بدهند. (الهدایه ج ۴ ص ۳۲۵)

مسئله ۶ ▶ قاسم باید عادل و عالم به احکام تقسیم باشد.

دلیل:

۱- زیرا بدون علم چگونه تقسیم کند؛ پس باید بداند تا تقسیم درست انجام دهد.

۲- و اگر عادل نباشد، چگونه می‌توان به قول وی اعتماد کرد.

۳- و اگر امانتدار نباشد، چگونه می‌توان به حکم وی اطمینان کرد.

۴- این شخص باید بین مردم حکم کند؛ پس عمل وی شبیه به عمل قاضی است، پس این صفات باید در وی باشند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۳)

مسئله ۷ ▶ باید یک شخص معین را برای تقسیم تعیین کرد.

مسئله ۸ ▶ قاسم‌ها باید باهم شریک شوند (باید اتحادیه و صنف داشته باشند).

دلیل:

زیرا در صورت اتحادیه داشتن بر بالا بردن مزدشان دست به یکی خواهند کرد و به مردم ضرر خواهند زد ولی اگر اتحادیه نداشته باشند

و اجازه‌ی شریک شدن داده نشود، پس هر کدام برای جلب مشتری، اجرت را پائین خواهند آورد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۴)

مسئله ۹ ◀ اگر یکی از شرکا یک کالا درخواست تقسیم آن را نماید، در این صورت اگر مال طوری باشد که هر کدام از شرکا می‌تواند بعد از تقسیم از آن استفاده کند، پس مال تقسیم کرده می‌شود و اگر چنین نباشد، پس با درخواست شریکی که سهمش بیشتر است تقسیم کرده می‌شود؛ هر چند طرف دیگر به خاطر کم بودن سهمش نتواند از آن انتفاع کند.

مسئله ۱۰ ◀ اگر سهم هر کدام طوری باشد که اگر تقسیم شود، به خاطر کم بودن سهم، هیچ کدام نتوانند استفاده کنند، در این صورت با درخواست همه‌ی آن‌ها تقسیم کرده می‌شود.
دلیل:

قسمت بر دو نوع است: ۱- همه‌ی شرکا باهم درخواست تقسیم مال مشترک کنند؛ در این صورت از آنجاکه برای هر انسانی حق گرفتن حق خودش ثابت است، اگر حق کسی دیگر را باطل نکند، پس تقسیم کرده می‌شود. ۲- اگر یکی از آن‌ها طلب تقسیم مال مشترک کند، در این صورت با درخواست کسی که از تقسیم نفع می‌برد تقسیم انجام می‌شود؛ زیرا برای وی در این کار منفعت است، پس اجازه داده می‌شود. ولی به درخواست کسی که از تقسیم ضرر می‌بیند موافقت نمی‌شود؛ زیرا با این کار به خودش ضرر وارد می‌کند پس تا حد امکان از آن جلوگیری می‌شود.



و به قولی دیگر هر وقت هر کدام از شرکا بخواهد تقسیم کرده می‌شود؛ زیرا خود وی به ضرر خودش راضی شده است پس ضرر با رضایت مجاز است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۵)

مسئله ۱۱ ▶ دو جنس متفاوت را تقسیم کرده نشود مگر با رضایت شرکا؛ یعنی دو کالای مختلف باشد و یکی را به یک شخص و جنس دیگر را به شخص دیگر داده نشود مگر اینکه با رضایت طرفین انجام شود. دلیل:

زیرا در تقسیم عدالت شرط است و کالا با کالایی دیگر متفاوت است؛ پس نمی‌توان بین آن‌ها تعديل کرد مگر این‌که با رضایت همه‌ی شرکا انجام شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۵)

مسئله ۱۲ ▶ جواهرات و حمام را نیز نباید بین شرکا تقسیم نمود مگر اینکه با رضایت طرفین انجام شود. دلیل:

زیرا اجزاء آنان مختلف است و نوع استفاده از آن‌ها نیز متفاوت است؛ پس هر کدام را باید جدا تقسیم شود مگر اینکه شرکا به تقسیم آن‌ها رضایت دهند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۶)

مسئله ۱۳ ▶ اگر چند دار مشترک باشد و یا دار و حیاطی باشد و یا دار و دکانی مشترک باشد، در صورت تقسیم باید هر کدام را جداگانه تقسیم نمود و اگر همه راضی شوند که هر کدام یکی از آن‌ها را بگیرد، صحیح است مگر اینکه در بین شرکا صغير باشد که در این صورت درست نیست.

دلیل:

زیرا در صورت بالغ بودن همه‌ی شرکا، می‌توان تقسیم نمود؛ زیرا آنان بر اموال خود ولایت دارند و مختار هستند ولی اگر بین آن‌ها کودک نابالغ باشد، پس آنان را بر اموال صغیر ولایتی نیست، پس نمی‌توانند تقسیم کنند مگر اینکه قاضی به آن حکم نماید که در این صورت جایز است. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۱)

مسئله ۱۴ ◀ اگر چند شخص، کالای نقل شدنی را ادعا کنند که آن را ارث برده‌اند، بین آن‌ها تقسیم کرده شود.

دلیل:

زیرا در اشیاء منقول، با تقسیم برای هر کدام از مدعیان، هر یک از آن‌ها به آنچه از این تقسیم گرفته است ضامن هستند. پس احياناً اگر صاحبی برای آن کالای منقول پیدا شود، آن مدعیان ضامن هستند. پس در این کار ضرری بر احدهی نیست. (المبسوط للسرخسی ج ۱۵ ص ۱۰)

مسئله ۱۵ ◀ اگر ادعا کنند که زمینی را خریده‌اند و یا مالک شده‌اند، بین آن‌ها تقسیم کرده شود؛ و اگر ادعای ارث نمودند، پس در صورتی قابل تقسیم است که بر فوت شخص مورث شاهد بیاورند و همچنین بر تعداد وارثان نیز باید شاهد بیاورند.

دلیل:

زیرا این حکم کردن بر علیه یک شخص میّت است؛ پس باید اول فوت وی اثبات شود تا قاضی بتواند در اموال وی تصرف کرده و حکم کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۲)

زیرا هر کدام از وارثان مدعی دعوا از طرف میّت می‌باشند؛ پس باید تعداد آنان مشخص گردد. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۶۸)

مسئله ۱۶ ▶ اگر ادعا کنند که این کالا دست آنان می‌باشد، تقسیم کرده نشود تا وقتی که شاهد بیاورند که این کالا ملک خودشان است. دلیل:

زیرا ممکن است که این کالا یا زمین ملک کسی دیگر باشد؛ پس برای تقسیم باید اثبات کنند که این شیء ملک آنان می‌باشد. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۲)

مسئله ۱۷ ▶ اگر در مال و زمین، صغیر و یا غائب سهمی داشته باشد، تقسیم کرده نشود. دلیل:

زیرا این عمل حکم علیه غایب و یا صغیر و خارج نمودن چیزی از دست آنان است و این کار جایز نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۲)

مسئله ۱۸ ▶ در تقسیم اموال، پول و قیمت داخل کرده نشود مگر با رضایت همه‌ی شرکا؛ یعنی با قیمت‌گذاری تقسیم کرده نشود. توضیح: برای تقسیم اموال مشترک، باید پولی خارج از اموال مشترک وارد تقسیم شود مگر اینکه همه بر آن رضایت داشته باشند.

دلیل:

زیرا تقسیم یعنی تقسیم نمودن اموال مشترک و در دراهم (پول) شرکتی نیست تا آن را تقسیم کرده شود مگر اینکه همه به وارد کردن دراهم اتفاق نظر داشته باشند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۷)

مسئله ۱۹ **◀** اگر در تقسیم، «سیلگاه» و یا «راه» کسی در سهم دیگری واقع شود، در این صورت اگر امکان صرف نظر کردن از آن مسیل و راه باشد، صرف نظر کرده شود و الا تقسیم فسخ کرده می شود.

دلیل:

زیرا منظور از تقسیم این است که هر کدام از شرکا بتواند از سهم خود استفاده کند، پس وقتی این امکان نباشد به ضرر یکی از آنها خواهد بود. پس از این تقسیم صرف نظر کرده می شود. (المبسوط للسرخسی ج ۱۵ ص ۱۵)

مسئله ۲۰ **◀** اگر کسی اقرار کند که تمام حق خود را گرفته است و بعداً ادعا کند که بعضی از سهمش در دست شریکش مانده است، در این صورت اگر شاهد بر ادعای خود اقامه کند قبول کرده می شود و شهادت خود تقسیم کنندگان حجت است.

دلیل:

زیرا تقسیم عقدی لازم الاجرا است؛ پس بدون شاهد کسی حق فسخ آن را ندارد. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۷۳)

مسئله ۲۱ **◀** اگر بعضی از مال مشترک را صاحب پیدا شود، تقسیم این مال مشترک فسخ کرده می شود و اگر بعضی از سهم یکی از شرکا را صاحب پیدا شود، تقسیم باقی است و نقصان سهم را از شرکا بگیرد.



دلیل:

زیرا تقسیم یعنی افزار و تمیز حق مشترک؛ پس با پیدا شدن صاحب برای بعضی از سهم یک مشترک، این معنی هنوز بر جا می‌باشد و معنی تقسیم از بین نرفته است و حق خود را از دیگر شرکا می‌گیرد ولی اگر یک مقدار از کل اموال تقسیم شده را صاحب پیدا شود، پس به این معنی است که تقسیم درست صورت نگرفته است. پس این تقسیم فسخ کرده می‌شود. (تبیین الحقائق ج ٥ ص ٢٧٤)

مسئله ۲۲ ▶ اگر داری (خانه‌ای) مشترک را قرار شود که یکی در قسمتی از آن ساکن شود و دیگری در قسمتی دیگر از آن خانه، این نوع تقسیم جایز است.

دلیل:

زیرا منفعت یک دار مختلف نمی‌باشد و بیان مکان هر کدام از نزاع جلوگیری می‌کند و این کار جدا نمودن سهم هر کدام از شرکا می‌باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ٢ ص ٨٠)

مسئله ۲۳ ▶ اگر قرار بر خدمت بنده به طور نوبتی بگذارند نیز صحیح است.

مسئله ۲۴ ▶ اگر نوبتی در خانه ساکن شوند نیز صحیح است.

دلیل:

زیرا نوبتی استفاده کردن از یک چیز به دو طریق انجام می‌شود؛ یکی از لحاظ زمان و دیگری از لحاظ مکان و در این شیء مکان متعدد

است، پس برای استیفاء و گرفتن حق، زمان تعیین کرده می‌شود.

(الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸۰)

مسئله ۲۵ ▶ اگر دو بندی مشترک را قرار بر این بگذارند که هر کدام را یکی خدمت نماید، این نیز صحیح است.

دلیل:

زیرا تفاوت چندانی در نوع خدمت از دو شخص نیست. (الاختیار

لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸۰)



كتاب الهبة:

رسول الله ﷺ: به یکدیگر هدیه دهید تا باهم دوست باشید. (البنايه ج. ١٥٩)

مسئله ١ ▶ تعریف: بخشیدن کالایی به کسی، بدون اینکه مقابل آن چیزی گرفته شود.

مسئله ٢ ▶ هبه (بخشن) با لفظ «وَهَبَتْ» و «نَحَلَتْ» (بخشیدم و عطا کردم) و الفاظی مانند آن صحیح است. دلیل:

زیرا هبه نیز نوعی عقد معامله است؛ پس در آن ایجاب و قبول شرط است. (الهدايه ج ٣ ص ٢٢٢)

مسئله ٣ ▶ هبه با قبض موهوب (شیء هبه شده) در مجلس هبه، حتی بدون رضایت واهب (هبه دهنده) تکمیل می‌شود و بعد از مجلس هبه با اجازه‌ی واهب تکمیل می‌شود و بدون اجازه نمی‌شود. دلیل:

حضرت ابوبکر صَلَّیَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ در بستر مرگ به حضرت عایشه ؓ گفتند: دخترم من دوست دارم بعد از مرگم تو بی‌نیاز باشی و بر من گران می‌آید که تو محتاج باشی و من در گذشته به تو بیست بار شتر از اموال غابه هبه کرده بودم و تو آن را برای خودت جدا نکردی و قبض نکردی. پس الان آن را بین خود طبق دستور کتاب الله تقسیم کنید. (البنايه ج. ١٦٢ - السنن الصغیر للبیهقی ج ٢ ص ٣٣٧ - موطا مالک ج ٢ ص ٧٥٤)

یعنی حضرت ابوبکر رضی الله عنه در گذشته به حضرت عایشه رضی الله عنه کالایی به مقدار بیست بار شتر بخشیده و هبه کرده بود و حضرت عایشه رضی الله عنه آن را قبض نکرده بود. پس از آنجاکه شرط هبه قبض است، پس این هبه لازم نشده بود و حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفتند پس الان بین برادران و خواهران تقسیم شان کن. (البنایه ج ۱۰ ص ۱۶۲) غایبه: نام مکانی در مدینه است.

مسئله ۴ ◀ قبض شیء هبه شده به منزله قبول هبه است؛ پس وقتی از طرف کسی هبه ایجاد شود، گرفتن و قبض کردن موهوب به اجازه‌ی هبه دهنده بستگی ندارد ولی اگر بعد از مجلس باشد، گرفتن بدون اجازه درست نیست؛ زیرا قبول باید در مجلس ایجاد می‌بود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۲)

مسئله ۵ ◀ هبه‌ی مشاع (به‌طور مشترک هبه دادن) درست نیست مگر اینکه تقسیم کرده و تسليم شود. هبه‌ی مشاع مثلاً کسی یک‌تن گندم را به ده نفر ببخشد، اگر بدون جدا کردن سهم هر کدام باشد درست نیست و اگر سهم هر کدام را جدا و تحویل دهد، درست است.

دلیل:

زیرا قبض هبه از ارکان آن است، پس در مال مشترک امکان قبض حق خود نیست؛ زیرا در آن حق دیگری نیز ثابت است و در صورت قبض، تحمیل مشقت تقسیم بر موهوب له است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۳) موهوب له: کسی که به وی هبه داده شده است.

مسئله ۶ ▶ هبه دادن شیر در پستان درست نیست و فاسد است.

مثلاً می‌گوید: «آنچه در پستان گاو هست برای توست»، این هبه درست نیست.

مسئله ۷ ▶ هبهی آردی که هنوز گندم است و به آرد تبدیل نشده است درست نیست هرچند آسیا کرده و تسلیم شود.

دلیل:

زیرا شیء هبه داده شده در حال حاضر معدوم است یعنی وجود ندارد.

پس چیزی که نیست را نمی‌توان هبه داد. (فتح القدیر ج ۹ ص ۳۱)

مسئله ۸ ▶ اگر کسی مال خود را که دست کسی بوده به خود آن شخص هبه دهد، هبه تکمیل است و به قبض جداگانه نیازی نیست.

دلیل:

زیرا شیء هبه داده شده در قبض وی می‌باشد، پس نیازی به قبض

دوباره نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۴)

مسئله ۹ ▶ اگر پدر به طفلش هبه دهد، هبه بدون قبض تکمیل است.

دلیل:

زیرا موهوب (شیء هبه داده شده) در قبض پدر است، پس قبض هبه

حاصل است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۴)

مسئله ۱۰ ▶ اگر طفل عاقل باشد (معنی هبه را بداند)، قبض وی در هبه دادن اجنبی معتبر است و همچنین قبض مردی طفل اگر طفل نزد وی باشد معتبر است و همچنین قبض زوج طفل نیز معتبر است.

دلیل:



زیرا قبول هبه برای طفل سودمند است و طفل در مواردی که به سود وی باشد و ریسکی نداشته باشد، اختیار دارد که قبول نماید. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۴)

مسئله ۱۱ ◀ اگر دو شخص یک «خانه» را به یک نفر هبه دهند صحیح است ولی اگر یک شخص به دو نفر خانه‌ای را هبه دهد درست نیست.

دلیل:

درست بودن هبه‌ی دو نفر به یک نفر برای این است که آنان هر دو شیء موهوب را تحویل وی دادند و وی نیز قبض کرد و در این هبه هیچ مشاعیتی (اشتراکی) نیست، پس صحیح است. ولی درست نبودن هبه‌ی یک شخص به دو نفر برای این است که این هبه مشاع است؛ زیرا به هر کدام نصف خانه می‌رسد و این معنی مشاع بودن و مشترک بودن است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۴)

مسئله ۱۲ ◀ صدقه دادن ده درهم و مانند آن به دو شخص غنی درست نیست ولی اگر به دو فقیر باشد صحیح است.

دلیل:

زیرا در صدقه مقصود کسب رضای الله ﷺ است و الله ﷺ یکی است و در هبه، مقصود خوشنود کردن فرد غنی است و آنان چند نفر هستند، پس هبه مشاع می‌شود و این درست نیست. (الهدایه

ج ۳ ص ۲۲۵)



صدقه دادن به غنی درست نیست؛ پس با گفتن صدقه باز به هبه تبدیل می‌شود.

مسئله ۱۳ ↲ رجوع از هبه با رضایت موهوب و یا حکم قاضی صحیح است؛ یعنی برگشت از هبه و پس گرفتن آن از موهوب. دلیل:

شخص هبه دهنده احق و اولی است برای موهوب خودش تا وقتی که عوض آن را نگرفته باشد. (البنيه ج ۱۰ ص ۱۸۷ - سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۴۶۷)

مسئله ۱۴ ↲ موانع پس گرفتن هبه: ۱- اگر چیزی متصل به هبه اضافه شود مثلاً لباس باشد و آن را رنگ کنند. ۲- یکی از طرفین فوت شود. ۳- عوضی به هبه مضاف شود هرچند این عوض از طرف کسی غیر از موهوب باشد. ۴- هبه از ملک موهوب له خارج شود. ۵- اگر بین طرفین در وقت هبه نسبت زوجیت باشد. ۶- بین طرفین خویشاوندی محرومیت باشد. ۷- هبه (موهوب) هلاک شود. دلیل:

۱- در زیادت متصله برای این حق برگشت نیست زیرا حق برگشت از هبه در آنچه هبه داده است ثابت است ولی در این مسئله به آن چیزی اضافه شده، پس گرفتن موهوب به تنها یکی متعذر گشت، پس اصل رجوع از هبه نیز ممنوع گردید.

۲- با فوت یکی از طرفین هبه، رجوع ممنوع می‌گردد؛ زیرا در صورت فوت موهوب له (کسی که به وی هبه شده است)، مال هبه به وارثان

وی می‌رسد. پس دیگر شخص موهوب^۱ له نیست تا بتواند هبه را از وی بگیرد، پس حق رجوع ممنوع می‌گردد؛ و اینکه با فوت واهب (هبه دهنده) ممنوع می‌گردد؛ زیرا حق رجوع برای واهب ثابت بود و وی فوت کرد، پس دیگر کسی را حق رجوع نیست.

۳- در هبه به عوض، به این خاطر است که در حدیثی که در اول فصل گفته شد، آمده است که اگر در «عوض آن چیزی نگیرد» و در اینجا عوض آن را گرفته است؛ پس دیگر حق رجوع ندارد.

۴- خارج شدن هبه از دست موهوب^۲ له نیز مانع است؛ زیرا موهوب^۲ له با اجازه‌ی واهب آن را به دیگری انتقال داده است، پس دیگر حق رجوع ندارد.

۵- در زوجیت برای این رجوع ممنوع است که هبه بین زوجین برای کسب محبت هم‌دیگر و صله‌ی رحم است و آن مقصود حاصل شده است و مانند خویشاوندی محرمیت می‌شود، پس حق رجوع از این هبه را ندارد.

۶- در خویشاوندی محرمیت نیز حق رجوع ندارد و برای این است که رسول الله ﷺ فرموده‌اند: اگر هبه به ذی رحم محروم باشد، دیگر در آن رجوع نیست. (تبیین الحقائق ج ۱۰۱ - المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۶۰)

۷- در صورت هلاک موهوب (مال هبه داده شده) نیز رجوع غیرممکن است؛ زیرا اموال هبه جزو اموال ضامن شدنی نیست، پس وقتی

هلاک شود دیگر حق رجوعی در آن نیست. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۹۸ تا ۱۰۱)

برای حفظ این موانع این حروف را می‌توان به یاد داشت: دم ع خزقه:
 ۱- زیاده متصله. ۲- موت. ۳- عوض. ۴- خروج از ملک موهوب^۱ له.
 ۵- زوجیت. ۶- محرمیت. ۷- هلاک موهوب.

مسئله ۱۵ ▶ پس گرفتن هبه و استرداد آن، فسخ اصل هبه است و هبه به صاحب قبلی محسوب نمی‌شود.
 دلیل:

زیرا به هنگام هبه حق رجوع برای واهب ثابت بوده است؛ پس این رجوع استفاده از حق خود است. (مجمع الانہر ج ۲ ص ۳۶۴)

مسئله ۱۶ ▶ هبه اگر به عوض باشد؛ یعنی هبه می‌دهد و شرط می‌کند که عوض آن چیزی بدهد، پس این نوع هبه در ابتدای عقد، هبه است. پس قبض هر دو شرط است و در هبه مشاع (مشترک) باطل است و در انتهای عقد وقتی که عقد آن تکمیل شد، حکم بیع را دارد، پس خیار عیب و خیار رؤیت و همچنین شفعه ثابت است.

دلیل:

شرط بودن قبض و بطلان آن با شیوع (مشترک بودن): زیرا هر دو طرف کالایی را به طرف مقابل به هبه داده است و در هبه قبض شرط است و هبهی مشترک نیز باطل است؛ پس این عقد نیز اگر هبهی مشترک باشد باطل است.

و دلیل اینکه در هنگام تکمیل شدن عقد به بیع تبدیل می‌شود این است که این عقد در لفظ و کلام هبه است ولی در معنا هبه نیست؛ زیرا در مقابل آن چیزی درخواست نموده است. پس در ابتدا به لفظ عمل کرده می‌شود و هبه محسوب می‌شود و در انتها که منجر به مبادله‌ی مال در مقابل مال گشت، به بیع تبدیل می‌شود، پس شرایط بیع را به خود می‌گیرد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۷۹)

مسئله ۱۷ ◀ اگر حیوانی را هبه دهد و آنچه در شکمش هست را استثناء کند، این استثناء باطل است و هبه جایز است؛ مثلاً بگوید: «این گاو را در عوض فلان چیز به تو بخشیدم ولی آنچه در شکمش از جنین هست مال من است».

دلیل:

زیرا استثناء در اشیائی درست است که قابلیت معامله داشته باشد و حمل (آنچه در شکم مادر است) این قابلیت را ندارد پس استثنای آن نیز باطل است و این شرط فاسد کننده‌ی عقد معامله است ولی هبه با شرط فاسد، فاسد نمی‌شود بلکه آن شرط باطل می‌شود و به حساب آورده نمی‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۷)

مسئله ۱۸ ◀ شروطی که بیع را فاسد می‌کند در هبه باطل هستند و هبه درست است؛ یعنی این شرط غیر موجود محسوب می‌شود.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ در هبھی عمری، هبھ را صحیح دانسته و شرطش را باطل نمودند؛ پس نتیجه این می‌شود که در هبھ شرط فاسد باطل است و اصل هبھ درست است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۸)

هبھی عمری: هبھی دار (خانه) است به مدت عمر موهوب^ل له.

مسئله ۱۹ ▶ اگر حمل کنیز (که هنوز به دنیا نیامده) را آزاد کند و بعد کنیز را هبھ دهد، جایز است.

دلیل:

زیرا حمل از ملک واهب (هبھ دهنده) خارج شده است و شرط نیز هبھ را باطل نمی‌کند، پس هبھ جایز است. (شرح الوقایه ج ۹ ص ۵۰)

مسئله ۲۰ ▶ اگر حمل را مدبیر خود گرداند و کنیز را هبھ دهد، جایز نیست.

دلیل:

زیرا در این صورت حمل از ملک واهب خارج نشده است، پس مانند استثناء نمی‌شود و همچنین این هبھی مشاع می‌شود و آن باطل است. (شرح الوقایه ج ۹ ص ۵۱)

مسئله ۲۱ ▶ هبھی عمری جایز است و آن هبھی دار (خانه) است به مدت عمر موهوب^ل له؛ یعنی می‌گوید: «تا وقتی که زنده هستی این دار از آن تو است»، این هبھ درست است و شرطش باطل است و دیگر حق استرداد در زمان مرگ ثابت نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: در هبھی عمری، موهوب برای موهوب^ل له است. (مسند ابی داود الطیالسی ج ۳ ص ۲۶۵ - مستخرج ابی عوانه ج ۳ ص ۴۶۶ -

البنيايه ج ۱۰ ص ۲۱۱) و در اين مسئله حضرت رسول الله ﷺ هبه را جايز دانستند و شرط آن را باطل دانسته‌اند.

مسئله ۲۲  هبه‌ی رقبی جايز نیست و آن این است که بگوید: «اگر من قبل از تو مُردم این فلان چیز برای تو است». دلیل:

رسول الله ﷺ: هبه‌ی عمری را اجازه دادند و هبه‌ی رقبی را رد کردند.
(فتح القدیر ج ۹ ص ۵۵ - شرح سنن ابن ماجه للسيوطی - غیره
ج ۱ ص ۱۷۲ - نصب الرايه ج ۴ ص ۱۲۸)

مسئله ۲۳  در صدقه نیز قبض شرط است؛ یعنی صدقه با گرفتن تکمیل می‌شود.

رسول الله ﷺ: پسر آدم می‌گوید: اموال من اموال من و آیا می‌توانی بگویی که اموال تو است مگر آن مالی که خورده‌ای و تمام کرده‌ای؟ و یا آن مالی که پوشیده و مندرس کرده‌ای؟ و یا آن مالی که صدقه داده و آن را اجرا نموده‌ای؟ زیرا غیر این‌ها وقتی بمیری به وارثانت می‌رسد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۴۸)

در حدیث شریف «صدقه دادی و آن را اجرا نموده و امضا کرده‌ای» پس معلوم می‌شود که با تحويل دادن و قبض کردن تکمیل می‌شود.
(المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۴۸)

از ابن عباس رضی الله عنه و معاذ رضی الله عنه: صدقه درست نیست مگر با قبض آن.
(المبسوط للسرخسی ج ۱۲ ص ۴۸)

مسئله ۲۴ ▶ صدقه‌ی مشاع (به صورت مشترک) کالای تقسیم‌شدنی، درست نیست.

دلیل:

زیرا در این کار الزام شخصی دیگر بر امر تقسیم می‌باشد مانند هبه، پس درست نیست. (البنيه ج ۱۰ ص ۲۱۷)

مسئله ۲۵ ▶ در صدقه حق رد نیست و مُصدّق (صدقه دهنده) بعد از صدقه دادن حق ندارد پس بگیرد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: کسی که صدقه دهد بعد آن را پس بگیرد مانند سگی است که استفراغ کند و بعد آن را بخورد. (الاموال لابن زنجویه ج ۳ ص ۸۹۵ - السنن المأثوره للشافعی ج ۱ ص ۳۳۲ - صحیح ابن حبان ج ۱۱ ص ۵۲۶)

منابع و مأخذ

❖ قرآن كريم

- 1- مصنف ابن ابى شيبة المسمى بالكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار المؤلف: أبو بكر بن أبى شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستى العبسى (المتوفى: ٢٢٥هـ) المحقق: كمال يوسف الحوت الناشر: مكتبة الرشد - الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٠٩ عدد الأجزاء: ٧
- 2- معرفة السنن والآثار المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخُسْرَوْجُرْدِي الخراسانى، أبو بكر البىهقى (المتوفى: ٤٥٨هـ) المحقق: عبد المعطى أمين قلعجي الناشرون: جامعه الدراسات الإسلامية (كراتشى - باكستان)، دار قتبية (دمشق - بيروت)، دار الوفاء (حلب - دمشق)، دار الوفاء (المنصورة - القاهرة) الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩١ عدد الأجزاء: ١٥
- 3- الكتاب: فيض القدير شرح الجامع الصغير، المؤلف: زين الدين محمد المدعو بعد الرؤوف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الحدادى ثم المناوى القاهري (المتوفى: ١٠٣١هـ)، الناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ١٣٥٦، عدد الأجزاء: ٦، مع الكتاب: تعليقات يسيرة لماجد الحموى، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- 4- شرح التلويح على التوضيح: سعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى (المتوفى: ٧٩٣هـ). الناشر: مكتبة صبيح بمصر. الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ. عدد الأجزاء: ٢
- 5- المحيط البرهانى فى الفقه النعمانى فقه الإمام أبى حنيفة رضى الله عنه المؤلف: أبو المعالى برهان الدين محمود بن أحمد بن عبد العزيز بن عمر بن مازة البخارى الحنفى (المتوفى: ١٦٥هـ) المحقق: عبد الكريم سامي الجندي الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م عدد الأجزاء: ٩
- 6- المطالب العالية للحافظ ابن حجر العسقلانى مصدر الكتاب : موقع جامع الحديث <http://www.alsunnah.com>
- 7- مسند أبى يعلى المؤلف: أبو يعلى أحمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلى (المتوفى: ٣٠٧هـ) المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤ عدد الأجزاء: ١٣
- 8- شرح مسند أبى حنيفة، المؤلف: على بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروى القارى (المتوفى: ١٠١٤هـ) ، المحقق: الشيخ خليل محى الدين الميس، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م، عدد الأجزاء: ١
- 9- الجامع الصغير وشرحه النافع الكبير، أبو عبد الله محمد بن الحسن الشيبانى، سنة الولادة ١٣٢ / سنة الوفاة ١٨٩، تحقيق، الناشر عالم الكتب، سنة النشر ١٤٠٦، مكان النشر بيروت، عدد الأجزاء ١
- 10- القسم : أصول الفقه والقواعد الفقهية، الكتاب: الأشباه والنظائر، المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- 11- معجم الطبرانى الأوسط: سليمان بن أبى مطرى بن مطير اللخمى الشامى، أبو القاسم الطبرانى (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: طارق بن عوض الله بن محمد ، عبد المحسن بن إبراهيم الحسينى. الناشر: دار الحرمين - القاهرة. عدد الأجزاء: ١٠
- 12- مستخرج أبى عوانة المؤلف: أبو عوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم النيسابورى الإسفراينى (المتوفى: ٣١٦هـ) تحقيق: أيمان بن عارف الدمشقى الناشر: دار المعرفة - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. عدد الأجزاء: ٥



١٣- مسنـد الحميـدى المؤـلف: أبو بـكر عبد الله بنـ الزـبـير بنـ عـيسـى بنـ عـبـيد اللهـ القرـشـى الأـسـدـى الحـميـدى المـكـى (المـتـوفـى: ٢١٩ـهـ) حقـقـ نـصـوـصـه وـخـرـجـ أحـادـيـثـه: حـسـنـ سـلـيـمـ أـسـدـ الدـارـانـىـ النـاـشـرـ: دـارـ السـقاـ، دـمـشـقـ - سـورـيـاـ الطـبـعـةـ: الأولىـ، ١٩٩٦ـ مـ عـدـدـ الأـجـزـاءـ: ٢

١٤- المسـنـدـ الشـافـعـىـ المؤـلفـ: الشـافـعـىـ أـبـوـ عـبـدـ اللهـ مـحـمـدـ بـنـ إـدـرـيـسـ بـنـ عـبـاسـ بـنـ عـثـمـانـ بـنـ شـافـعـ بـنـ عـبـدـ المـطـلـبـ بـنـ عـبـدـ مـنـافـ المـطـلـبـىـ القرـشـىـ المـكـىـ (المـتـوفـىـ: ٢٠٤ـهـ) النـاـشـرـ: دـارـ الـكـتـبـ الـعـلـمـيـ، بـيـرـوـتـ - لـبـانـ صـحـحـتـ هـذـهـ النـسـخـةـ عـلـىـ النـسـخـةـ الـمـطـبـوـعـةـ فـيـ مـطـبـعـةـ بـولـاقـ الـأـمـيـرـيـةـ وـالـنـسـخـةـ الـمـطـبـوـعـةـ فـيـ بـلـادـ الـهـنـدـ عـامـ النـشـرـ: ١٤٠٠ـهـ

١٥- المسـنـدـ لـلـشـاشـىـ: اـسـمـ الـكـاتـبـ هـيـشـمـ الشـاشـىـ وـالـنـاـشـرـ مـؤـسـسـهـ الرـسـالـةـ.

١٦- الاـوـسـطـ اـبـنـ الـمـنـذـرـ: الـكـتـابـ: الاـوـسـطـ لـابـنـ الـمـنـذـرـ، المؤـلفـ: أـبـوـ بـكـرـ مـحـمـدـ بـنـ إـبـرـاهـيـمـ بـنـ الـمـنـذـرـ الـنـيـسـابـورـىـ (المـتـوفـىـ: ٣١٩ـهـ)

١٧- مـسـنـدـ الـاـمـامـ اـبـوـ حـنـيـفـهـ: أـبـوـ حـنـيـفـ النـعـمـانـ بـنـ ثـابـتـ بـنـ زـوـطـىـ بـنـ مـاـهـ (المـتـوفـىـ: ١٥٠ـهـ). تـحـقـيقـ: عـبـدـ الرـحـمـنـ حـسـنـ مـحـمـودـ. النـاـشـرـ: الـأـدـابـ - مـصـرـ

١٨- المسـتـدـرـكـ عـلـىـ الصـحـيـحـيـنـ المؤـلفـ: أـبـوـ عـبـدـ اللهـ الـحـاـكـمـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ اللهـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ حـمـدـوـيـهـ بـنـ نـعـيمـ بـنـ الـحـكـمـ الـضـبـىـ الـطـهـمـانـىـ الـنـيـسـابـورـىـ الـمـعـرـوـفـ بـاـبـنـ الـبـيـعـ (المـتـوفـىـ: ٤٠٥ـهـ) تـحـقـيقـ: مـصـطـفـىـ عـبـدـ الـقـادـرـ عـطاـ النـاـشـرـ: دـارـ الـكـتـبـ الـعـلـمـيـ - بـيـرـوـتـ الـطـبـعـةـ: الـأـوـلـىـ، ١٤١١ـ - ١٩٩٠ـ عـدـدـ الـأـجـزـاءـ: ٤

١٩- الـكـتـابـ: شـرـحـ سـنـنـ اـبـنـ مـاجـهـ، مـجـمـوـعـ مـنـ ٣ـ شـرـوـحـ، ١ـ «ـمـصـبـاحـ الزـاجـاجـةـ»ـ لـلـسـيـوطـىـ (تـ ٩١١ـهـ)، ٢ـ «ـإـنـجـاجـ الـحـاجـةـ»ـ لـمـحـمـدـ عـبـدـ الغـنـىـ الـمـجـدـىـ الـحـنـفـىـ (تـ ١٢٩٦ـهـ)، ٣ـ «ـمـاـ يـلـيقـ مـنـ حلـ الـلـغـاتـ وـشـرـحـ الـمـشـكـلـاتـ»ـ لـفـخـرـ الـحـاجـةـ الـحـنـفـىـ الـمـعـرـوـفـ بـاـبـنـ الـبـيـعـ (المـتـوفـىـ: ٤٠٥ـهـ) تـحـقـيقـ: مـصـطـفـىـ عـبـدـ الـقـادـرـ عـطاـ النـاـشـرـ: دـارـ الـكـتـبـ الـعـلـمـيـ - بـيـرـوـتـ الـطـبـعـةـ: الـأـوـلـىـ، ١٤١١ـ - ١٩٩٠ـ عـدـدـ الـأـجـزـاءـ: ٤

٢٠- الـكـتـابـ: السـنـنـ الـمـأـثـورـةـ لـلـشـافـعـىـ، مـصـدـرـ الـكـتـابـ: مـوـقـعـ جـامـعـ الـحـدـيـثـ، <http://www.alsunnah.com>، [الـكـتـابـ مـرـقـمـ آـلـيـاـ غـيـرـ مـوـافـقـ لـلـمـطـبـوـعـ]ـ، مـتـفـرـقـهـ

٢١- الـبـحـرـ الرـائـقـ شـرـحـ كـنـزـ الـدـقـائـقـ المؤـلفـ: زـيـنـ الـدـيـنـ بـنـ إـبـرـاهـيـمـ بـنـ مـحـمـدـ، الـمـعـرـوـفـ بـاـبـنـ نـجـيـمـ الـمـصـرـىـ (المـتـوفـىـ: ٩٧٠ـهـ) وـفـىـ آـخـرـهـ: تـكـمـلـةـ الـبـحـرـ الرـائـقـ لـمـحـمـدـ بـنـ حـسـيـنـ بـنـ عـلـىـ الـطـوـرـىـ الـحـنـفـىـ الـقـادـرـىـ (تـ بـعـدـ ١١٣٨ـهـ) وـبـالـحـاشـيـةـ: مـنـحـةـ الـخـالـقـ لـابـنـ عـابـدـيـنـ النـاـشـرـ: دـارـ الـكـتـبـ الـإـسـلـامـيـ الـمـطـبـعـةـ: الـثـانـيـةـ - بـدـونـ تـارـيـخـ عـدـدـ الـأـجـزـاءـ: ٨ـ

٢٢- درـ المـخـتـارـ معـ حـاشـيـهـ رـدـ المـخـتـارـ

٢٣- شـرـحـ السـنـنـ لـلـبـغـوـىـ، المؤـلفـ: مـحـيـيـ السـنـنـ، أـبـوـ مـحـمـدـ الـحـسـيـنـ بـنـ مـسـعـودـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ الـفـرـاءـ الـبـغـوـىـ الـشـافـعـىـ (المـتـوفـىـ: ٥٥١٦ـهـ)ـ، تـحـقـيقـ: شـعـيبـ الـأـرـنـوـطـ - مـحـمـدـ زـهـيرـ الشـاوـيـشـ، النـاـشـرـ: الـمـكـتـبـ الـإـسـلـامـيـ - دـمـشـقـ، بـيـرـوـتـ، الـطـبـعـةـ: الـثـانـيـةـ، ١٤٠٣ـهـ - ١٩٨٣ـ مـ، عـدـدـ الـأـجـزـاءـ: ١٥ـ

٢٤- تـبـيـنـ الـحـقـائـقـ شـرـحـ كـنـزـ الـدـقـائـقـ، عـبـدـ اللهـ بـنـ يـوـسـفـ بـنـ مـحـمـدـ الـزـيـلـعـىـ عـشـمـانـ بـنـ عـلـىـ بـنـ مـحـجـنـ الـبـارـعـىـ، فـخـرـ الـدـينـ الـزـيـلـعـىـ الـحـنـفـىـ (المـتـوفـىـ: ٧٤٣ـهـ)ـ الـحـاشـيـةـ: شـهـابـ الـدـينـ أـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ أـحـمـدـ بـنـ يـوـنـسـ بـنـ إـسـمـاعـيـلـ بـنـ يـوـنـسـ الشـلـبـىـ (المـتـوفـىـ: ١٠٢١ـهـ)ـ الـنـاـشـرـ: الـمـطـبـعـةـ الـكـبـرـىـ الـأـمـيـرـيـةـ - بـولـاقـ، الـقـاهـرـةـ، الـطـبـعـةـ: الـأـوـلـىـ، ١٣١٣ـهـ -

٢٥- الـكـتـابـ: تـبـيـنـ الـحـقـائـقـ شـرـحـ كـنـزـ الـدـقـائـقـ وـحـاشـيـهـ الشـلـبـىـ، المؤـلفـ: عـشـمـانـ بـنـ عـلـىـ بـنـ مـحـجـنـ الـبـارـعـىـ، فـخـرـ الـدـينـ الـزـيـلـعـىـ الـحـنـفـىـ (المـتـوفـىـ: ٧٤٣ـهـ)ـ، الـحـاشـيـةـ: شـهـابـ الـدـينـ أـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ أـحـمـدـ بـنـ يـوـنـسـ بـنـ إـسـمـاعـيـلـ بـنـ يـوـنـسـ الشـلـبـىـ (المـتـوفـىـ: ١٠٢١ـهـ)ـ، الـنـاـشـرـ: الـمـطـبـعـةـ الـكـبـرـىـ الـأـمـيـرـيـةـ - بـولـاقـ، الـقـاهـرـةـ، الـطـبـعـةـ: الـأـوـلـىـ، ١٣١٣ـهـ (ثـمـ صـورـتـهـ دـارـ الـكـتـبـ الـإـسـلـامـيـ طـ٢ـ)، [ـتـرـقـيـمـ الـكـتـابـ مـوـافـقـ لـلـمـطـبـوـعـ، تـبـيـنـ الـحـقـائـقـ بـأـعـلـىـ الصـفـحـةـ وـحـاشـيـهـ الشـلـبـىـ بـأـسـفـلـهـاـ مـفـصـلـاـ بـيـنـهـمـاـ بـفـاـصـلـ وـمـمـيـزـاـ بـاـخـتـلـافـ فـيـ اللـوـنـ]

-٢٦ صحيح البخارى: الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسنته وأيامه = صحيح البخارى المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر الناشر: دار طوق النجاة (بصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي) الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ عدد الأجزاء: ٩

-٢٧ جامع الرموز

-٢٨ صحيح مسلم: المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤلف : أبو الحسين مسلم بن الحاج القشيرى النيسابورى المتوفى : ٢٦١هـ المحقق : مجموعة من المحققين الناشر : دار الجيل - بيروت الطبعة : بصورة من الطبعة التركية المطبوعة فى استانبول سنة ١٣٣٤هـ عدد الأجزاء : ٨

-٢٩ تلخيص الحبیر فى احاديث الرافعى الكبير: أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانى (المتوفى: ٨٥٢هـ). الناشر: دار الكتب العلمية. الطبعة: الطبعة الأولى ١٤١٩هـ ١٩٨٩م. عدد الأجزاء: ٤

-٣٠ شمونى حاشيه شرح الياس

-٣١ تكملاً البحر الرائق لمحمد بن حسين بن على الطورى الحنفى القادري (ت بعد ١١٣٨هـ)، وبالحاشية: منحة الخالق لابن عابدين، الناشر: دار الكتاب الإسلامية، الطبعة: الثانية - بدون تاريخ، عدد الأجزاء: ٨، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، ومعه حاشية منحة الخالق]

-٣٢ الكتاب: السنن الكبرى، المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجى الخراسانى، أبو بكر البىهقى (المتوفى: ٤٥٨هـ)، المحقق: محمد عبد القادر عطاء، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]

-٣٣ اللباب فى شرح الكتاب المؤلف: عبد الغنى بن طالب بن حمادة بن إبراهيم الغنيمى الدمشقى الميدانى الحنفى (المتوفى: ١٢٩٨هـ) حقيقه، وفصله، وضبطه، وعلق حواشيه: محمد محى الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العلمية، بيروت - لبنان عدد الأجزاء: ٤

-٣٤ الكتاب: الدر المختار شرح تنوير الأ بصار وجامع البحار، المؤلف: محمد بن على بن محمد الحصنى المعروف بعلاء الدين الحصكى الحنفى (المتوفى: ١٠٨٨هـ)، المحقق: عبد المنعم خليل إبراهيم، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م، عدد الأجزاء: ١، أعده للشاملة/ فريق رابطة النساخ برعایة (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

-٣٥ الكتاب: ترکة النبي صلى الله عليه وسلم والسبيل التي وجهها فيها، المؤلف: أبو إسماعيل حماد بن إسحاق بن إسماعيل بن حماد بن زيد بن درهم الأزدى البغدادى المالكى (المتوفى: ٢٦٧هـ)، المحقق: د. أكرم ضياء العمرى، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة تحرير الأحاديث]

-٣٦ الكتاب: تاريخ المدينة لابن شبة، المؤلف: عمر بن شبة (واسمه زيد) بن عبيدة بن ربيطة النميرى البصرى، أبو زيد (المتوفى: ٢٦٢هـ)، حقيقه: فهيم محمد شلتوت، طبع على نفقه: السيد حبيب محمود أحمد - جده، عام النشر: ١٣٩٩هـ [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]

-٣٧ الكتاب: الكسب، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيبانى (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: د. سهيل زكار، الناشر: عبد الهادى حرصونى - دمشق، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

-٣٨ مسند البزار: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خلاد بن عبيد الله العتکى المعروف بالبزار (المتوفى: ٢٩٢هـ). المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، (حقق الأجزاء من ١ إلى ٩). وعادل بن سعد (حقق الأجزاء من ١٠ إلى ١٧). وصبرى عبد الخالق الشافعى (حقق الجزء ١٨). الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة. الطبعة: الأولى، (بدأت ١٩٨٨م، وانتهت ٢٠٠٩م). عدد الأجزاء: ١٨



- ٣٩ الكتاب: *عيون الأثر في فنون المغازى والشمائل والسير*, المؤلف: محمد بن محمد بن محمد بن أحمد, ابن سيد الناس, اليعمرى الربعى, أبو الفتح, فتح الدين (المتوفى: ٧٣٤هـ), تعليق: إبراهيم رمضان, الناشر: دار القلم - بيروت, الطبعة: الأولى, ١٤١٤هـ / ١٩٩٣م, عدد الأجزاء: ٢، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

- ٤٠ الكتاب: *سنن سعيد بن منصور*, المؤلف: أبو عثمان سعيد بن منصور بن شعبة الخراسانى الجوزجاني (المتوفى: ٢٢٧هـ), المحقق: حبيب الرحمن الأعظمى, الناشر: الدار السلفية - الهند, الطبعة: الأولى, ١٤٠٣هـ / ١٩٨٢م, عدد الأجزاء: ١٠٢، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع, وهو ضمن خدمة التخريج]

- ٤١ مشكاة المصايب: محمد بن عبد الله الخطيب العمري, أبو عبد الله, ولی الدين, التبريزى (المتوفى: ٧٤١هـ). المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى. الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت. الطبعة: الثالثة, ١٩٨٥م. عدد الأجزاء: ٣

- ٤٢ الكتاب: *الجامع الصحيح للسنن والمسانيد*, المؤلف: صهيب عبد الجبار, عدد الأجزاء: ٣٨، تاريخ النشر: ١٥٨ - ٨ - ٢٠١٤، [الكتاب غير مطبوع]

- ٤٣ الكتاب: *مسند ابن الجعد*, المؤلف: علي بن الجعدي بن عبيد الجوهري البغدادي (المتوفى: ٢٣٠هـ), تحقيق: عامر أحمد حيدر, الناشر: مؤسسة نادر - بيروت, الطبعة: الأولى, ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م, [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع, وهو ضمن خدمة التخريج]

٤٤ كتاب الفوائد والنيلانيات

- ٤٥ الكتاب: *مسند إسحاق بن راهويه - مسند ابن عباس*, المؤلف: أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم بن مخلد بن إبراهيم الحنظلى المروزى المعروف بـ ابن راهويه (المتوفى: ٢٣٨هـ), المحقق: محمد مختار ضرار المفتى, الناشر: دار الكتاب العربى, الطبعة: الأولى, ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م, عدد الأجزاء: ١ (وهذا الكتاب الإلكترونى يحتوى على مسند ابن عباس فقط, وليس كل الكتاب الورقى), [الكتاب مرقم آلي، وترقيم الأحاديث موافق للمطبوع], (كل ما جاء بين قوسين فى مسند ابن عباس فهو من زيادات طبعة الدار الأثرية / عمان - الأردن, بتخريج وتعليق أبي عبد الله عمر بن بسام بن الصادق), أعده للشاملة: أحمد الخضرى

- ٤٦ الكتاب: *كتاب الأربعون حديثا*, المؤلف: أبو بكر محمد بن الحسين بن عبد الله الأجرى البغدادى (المتوفى: ٣٦٠هـ), حققه وخرج أحاديثه: بدر بن عبد الله البدر, الناشر: أضواء السلف, الرياض, الطبعة: الثانية, ١٤٢٠هـ / ٢٠٠٠م, عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع, وهو ضمن خدمة التخريج]

- ٤٧ سنن ابن ماجه: المؤلف: ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد القزوينى, وماجہ اسم أبيه يزيد (المتوفى: ٢٧٣هـ) تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابى الحلبي عدد الأجزاء: ٢

- ٤٨ صحيح ابن حبان لإحسان فى تقريب صحيح ابن حبان المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَدَ، التميمي، أبو حاتم، الدارمى، البُسْتى (المتوفى: ٣٥٤هـ) ترتيب: الأمير علاء الدين على بن بلبان الفارسى (المتوفى: ٧٣٩هـ) حققه وخرج أحاديثه وعلق عليه: شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالء، بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م

- ٤٩ بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الكاسانى الحنفى (المتوفى: ٥٨٧هـ) الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الثانية، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م عدد الأجزاء: ٧

- ٥٠ مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيبانى (المتوفى: ٢٤١هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: دار الحديث - القاهرة الطبعة: الأولى, ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م

- ٥١ الاختيار لتعليق المختار: عبد الله بن محمود بن مودود الموصلى البلدى، مجد الدين أبو الفضل الحنفى (المتوفى: ٦٨٣هـ) عليها تعليقات: الشيخ محمود أبو دقیقہ (من علماء الحنفیہ ومدرس بكلیة أصول الدين سابقا) الناشر:

مطبعة الحلبى - القاهرة (وصورتها دار الكتب العلمية - بيروت، وغيرها) تاريخ النشر: ١٣٥٦ هـ - ١٩٣٧ م عدد الأجزاء:

٥٢- الهداية في شرح بداية المبتدى المؤلف: على بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغانى المرغينانى، أبو الحسن برهان الدين (المتوفى: ٥٩٣هـ) المحقق: طلال يوسف الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت - لبنان عدد الأجزاء: ٤

٥٣- درر الحكم شرح غرر الأحكام المؤلف: محمد بن فرامرز بن على الشهير بمنلا - أو منلا أو المولى - خسرو (المتوفى: ٨٨٥هـ) الناشر: دار إحياء الكتب العربية الطبعه: بدون طبعة وبدون تاريخ عدد الأجزاء: ٢

٥٤- العناية شرح الهداية المؤلف: محمد بن محمد بن محمود، أكمل الدين أبو عبد الله ابن الشيخ شمس الدين ابن الشيخ جمال الدين الرومى البابرتى (المتوفى: ٧٨٦هـ) الناشر: دار الفكر

٥٥- الكتاب: فتح القدير، المؤلف: كمال الدين محمد بن عبد الواحد السيواسى المعروف بابن الهمام (المتوفى: ٨٦١هـ)، الناشر: دار الفكر، الطبعه: بدون طبعة وبدون تاريخ، عدد الأجزاء: ١٠، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، بأعلى الصفحة كتاب الهداية للمرغينانى يليه - مفصولا بفاصل - «فتح القدير» للكمال بن الهمام وتكلملته «نتائج الأفكار» لقاضى زاده.

٥٦- الكتاب : جامع الفصولين

٥٧- سنن ابى داود: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدى السجستانى (المتوفى: ٢٧٥هـ) المحقق: محمد محبى الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت عدد الأجزاء: ٤

٥٨- الكتاب: السنن الصغرى للبيهقى، المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجى الخراسانى، أبو بكر البيهقى (المتوفى: ٤٥٨هـ)، المحقق: عبد المعطى أمين قلعجى، دار النشر: جامعه الدراسات الإسلامية، كراتشى - باكستان، الطبعه: الأولى، ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م، عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]

٥٩- نصب الرأي لأحاديث الهداية مع حاشيته بغية الألمعى فى تخریج الریلیعى المؤلف: جمال الدين أبو محمد عبد الله بن يوسف بن محمد الریلیعى (المتوفى: ٧٦٢هـ) قدم للكتاب: محمد يوسف البُنُوري صححه ووضع الحاشية: عبد العزيز الديوبندي الفنجانى، إلى كتاب الحج، ثم أكملها محمد يوسف الكاملفورى المحقق: محمد عوامه الناشر: مؤسسة الريان للطباعة والنشر - بيروت - لبنان / دار القبلة للثقافة الإسلامية - جدة - السعودية الطبعه: الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م عدد الأجزاء: ٤

٦٠- الكتاب: البناء شرح الهداية، المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابى الحنفى بدر الدين العينى (المتوفى: ٨٥٥هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان، الطبعه: الأولى، ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م، عدد الأجزاء: ١٣، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، «الهداية للمرغينانى» بأعلى الصفحة يليه - مفصولا بفاصل - «البناء شرح الهداية» للعينى

٦١- الجوهره النيره: أبو بكر بن على بن محمد الحدادي العبادى الزبيدي اليمنى الحنفى (المتوفى: ٨٠٠هـ) الناشر: المطبعة الخيرية الطبعه: الأولى، ١٣٢٢هـ عدد الأجزاء: ٢

٦٢- شرح الوقايه ملا على القارى. فتح باب البناء بشرح النقاية المؤلف: ملا على القارى (ت ١٤٠هـ)

٦٣- الكتاب: فيض البارى على صحيح البخارى، المؤلف: (أمالى) محمد أنور شاه بن معظم شاه الكشمیرى الھندي ثم الديوبندي (المتوفى: ١٣٥٣هـ)، المحقق: محمد بدر عالم الميرتهى، أستاذ الحديث بالجامعة الإسلامية بداربھيل (جمع الأمالى وحررها ووضع حاشية البدر السارى إلى فيض البارى)، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، الطبعه: الأولى، ١٤٢٦هـ - ٢٠٠٥م، عدد الأجزاء: ٦، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]



٦٤- الكتاب : التتف فى الفتاوى، المؤلف: أبو الحسن على بن الحسين السعدي، المحقق: صلاح الدين الناهى، الطبعة: مؤسسة الرسالة- بيروت، تاريخ الطبع: ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م، ترقيم الصفحات موافق للمطبوعة، من إعداد دار الإمام الطحاوى، dar.tahawi@gmail.com

٦٥- المصنف عبدالرزاق المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميري اليماني الصناعي (المتوفى: ٢١١هـ) المحقق: حبيب الرحمن الأعظمى الناشر: المجلس العلمي - الهند يطلب من: المكتب الإسلامى - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤٠٣ عدد الأجزاء: ١١

٦٦- مجمع الأنهر فى شرح ملتقى الأبحر المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن سليمان المدعاو بشيخى زاده، يعرف بداماد أفندي (المتوفى: ١٠٧٨هـ) الناشر: دار إحياء التراث العربى الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ عدد الأجزاء: ٢

٦٧- الأدب المفرد

٦٨- شعب الایمان للبیهقی: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخُسْرُوَجِرْدِي الخراسانی، أبو بكر البیهقی (المتوفى: ٤٥٨هـ). حققه وراجع نصوصه وخرج أحاديثه: الدكتور عبد العلى عبد الحميد حامد. أشرف على تحقيقه وتحريج أحاديثه: مختار أحمد الندوی، صاحب الدار السلفية ببومبای - الهند. الناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومبای بالهند. الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م. عدد الأجزاء: ١٤ (١٣، ومجلد للفهارس)

٦٩- المبسوط السرخسى المؤلف: محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسى (المتوفى: ٤٨٣هـ) الناشر: دار المعرفة - بيروت الطبعة: بدون طبعة تاريخ النشر: ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م عدد الأجزاء: ٣٠

٧٠- شرح مشكل الآثار المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجرى المصرى المعروف بالطحاوى (المتوفى: ٣٢١هـ) تحقيق: شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى - ١٤١٥هـ - ١٤٩٤م عدد الأجزاء: ١٦ (١٥ وجزء للفهارس)

٧١- الكتاب: لسان الحكم فى معرفة الأحكام، المؤلف: أحمد بن محمد بن عبد الله الوليد، لسان الدين ابن الشحنة الثقفى الحلبى الحلبى (المتوفى: ٨٨٢هـ)، الناشر: البابى الحلبى - القاهرة، الطبعة: الثانية، ١٣٩٣ - ١٩٧٣، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

٧٢- الكتاب: النهر الفائق شرح كنز الدقائق، المؤلف: سراج الدين عمر بن إبراهيم بن نجيم الحنفى (ت ١٠٠٥هـ)، المحقق: أحمد عزو عنایہ، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م، عدد الأجزاء: ٣، أعده فريق رابطة النساخ برعایة (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

٧٣- شرح معانى الآثار، المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجرى المصرى المعروف بالطحاوى (المتوفى: ٣٢١هـ)، حققه وقدم له: (محمد زهرى النجار - محمد سيد جاد الحق) من علماء الأزهر الشريف، راجعه ورقم كتبه وأبوابه وأحاديثه: د يوسف عبد الرحمن المرعشلى - الباحث بمركز خدمة السنة بالمدينة النبوية، الناشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى - ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م، عدد الأجزاء: ٥ (٤ وجزء للفهارس)

٧٤- الكتاب: اللباب فى الجمع بين السنة والكتاب، المؤلف: جمال الدين أبو محمد على بن أبي يحيى زكريا بن مسعود الأنصارى الخزرجى المنبجى (المتوفى: ٦٤٦هـ)، المحقق: د. محمد فضل عبد العزيز المراد، الناشر: دار القلم - الدار الشامية - سوريا / دمشق - لبنان / بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م، عدد الأجزاء: ٢، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

٧٥- سنن الترمذى: محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك، الترمذى، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ) المحقق: بشار عواد معروف الناشر: دار الغرب الإسلامى - بيروت سنة النشر: ١٩٩٨م عدد الأجزاء: ٦

-٧٦ الكتاب: كشف المشكل من حديث الصحيحين، المؤلف: جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد الجوزي (المتوفى: ٥٥٩٧هـ)، المحقق: على حسين البواب، الناشر: دار الوطن - الرياض، سنة النشر: ، عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

-٧٧ مسند أبي حنيفة مصدر الكتاب : موقع جامع الحديث <http://www.alsunnah.com>

-٧٨ الكتاب: منحة السلوک فى شرح تحفة الملوك، المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ)، المحقق: د. أحمد عبد الرزاق الكبيسي، الناشر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية - قطر، الطبعة: الأولى، ٢٠٠٧هـ - ١٤٢٨هـ ، عدد الأجزاء: ١، أعده لشاملة/ فريق رابطة النساخ برعایة (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

-٧٩ مسند الطيالسي: أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصري (المتوفى: ٢٠٤هـ). المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركى. الناشر: دار هجر - مصر. الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م. عدد الأجزاء: ٤

-٨٠ شرح الطبيبي على مشكاة المصايب المسمى بـ الكاشف عن حقائق السنن

-٨١ الكتاب: الغرة المنيفة في تحقيق بعض مسائل الإمام أبي حنيفة، المؤلف: عمر بن إسحق بن أحمد الهندي الغزنوی، سراج الدين، أبو حفص الحنفي (المتوفى: ٧٧٣هـ)، الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة: الأولى ١٤٠٦هـ عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع وهو مذيل بالحواشي]

-٨٢ تحفة الفقهاء المؤلف: محمد بن أحمد بن أبي أحمد، أبو بكر علاء الدين السمرقندى (المتوفى: نحو ٥٤٠هـ) الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الثانية، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م

-٨٣ عمدة القارى: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. عدد الأجزاء: ١٢ × ٢٥

-٨٤ مسند الحارت: عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمي الدمشقى، عزالدين الملقب بسلطان العلماء. فقيه أصولى شافعى كان يلقب بسلطان العلماء و بائع الملوك. عدد المجلدات: ١

-٨٥ الكتاب: الأصل المعروف بالمبسوط، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقان الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: أبو الوفا الأفغاني، الناشر: إدراة القرآن والعلوم الإسلامية - كراتشي، عدد الأجزاء: ٥، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

-٨٦ مرقة المفاتيح شرح مشكاة المصايب المؤلف: على بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا المهروى القارى (المتوفى: ١٤١٠هـ)الناشر: دار الفكر، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م عدد الأجزاء: ٩

-٨٧ الأموال لابن زنجويه، المؤلف: أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله الخرسانى المعروف بابن زنجويه (المتوفى: ٢٥١هـ)، تحقيق الدكتور: شاكر ذيب فياض الأستاذ المساعد - بجامعة الملك سعود، الناشر: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م، عدد الأجزاء: ١

-٨٨ سنن الدارقطنى: أبو الحسن على بن عمر بن أحمد بن مهدى بن مسعود بن النعمان بن دينار البغدادى الدارقطنى (المتوفى: ٣٨٥هـ) حقيقه وضيّط نصه وعلق عليه: شعيب الارنؤوط، حسن عبد المنعم شلبي، عبد اللطيف

حرز الله، أحمد برهوم الناشر: مؤسسة الرساله، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م عدد الأجزاء: ٥

-٨٩ موطاً مالك برواية محمد بن الحسن الشيباني، المؤلف: مالك بن أنس بن مالك بن عامر الأصحابي المدنى (المتوفى: ١٧٩هـ)، تعليق وتحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، الناشر: المكتبة العلمية، الطبعة: الثانية، مزيدة منقحة، عدد الأجزاء: ١



٩٠ - الكتاب: الحجۃ على أهل المدينة، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: مهدي حسن الكيلاني القادري، الناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٣هـ، عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

٩١ - الآثار لابي يوسف: أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم بن حبيب بن سعد بن حبۃ الأنصاری (المتوفى: ١٨٢هـ) المحقق: أبو الوفا الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت عدد الأجزاء: ١

٩٢ - الكتاب: المراسيل، المؤلف: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدي السجستانی (المتوفى: ٢٧٥هـ)، المحقق: شعیب الأرناؤوط، الناشر: مؤسسة الرسالۃ - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٨هـ، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]

٩٣ - الكتاب : الجامع لابن وهب، مصدر الكتاب : موقع جامع الحديث، [<http://www.alsunnah.com>] الكتاب مرقم آليا غير موافق للمطبوع]، متفرقه

٩٤ - الكتاب: الاستذکار، المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی (المتوفى: ٤٦٣هـ)، تحقيق: سالم محمد عطا، محمد على مupoض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ - ٢٠٠٠، عدد الأجزاء: ٩، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

٩٥ - الكتاب: شرح سنن النسائي المسمى «ذخیرۃ العقبی فی شرح المحتبی»، المؤلف: محمد بن علی بن آدم بن موسی الإثیوبی الولوی، الناشر: دار المراجـ الدوـلـیـة للنشر [جـ ١ - ٥] ، - دار آـل بـرـوـم لـلـنـشـر وـالـتـوزـیـع [جـ ٦ - ٤٠] ، الطبعة: الأولى، جـ (١ / ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م) ، جـ (٦ / ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م) ، جـ (٨ / ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م) ، جـ (٩ / ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م) ، عدد الأجزاء: ٤٢، مجلدان للفهارس)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]

٩٦ - معجم الكبير الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: حمدى بن عبد المجيد السلفي. دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة. الطبعة: الثانية. عدد الأجزاء: ٢٥، مختصر اختلاف العلماء

٩٧ - الكتاب: مجمع الضمادات، المؤلف: أبو محمد غانم بن محمد البغدادي الحنفي (المتوفى: ١٠٣٠هـ)، الناشر: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]